

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

(۱)

[illegible]

خطبه کتاب

الحمد لله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة باعث بر تحریر و تر[illegible] آنکه

شرعیة الدلالات [illegible] دار الشرع انوار دار

السلطنه اصفهان رفعت و عزت و مکرمت دستگاه محمدت خصال

[illegible] فهوربا[illegible] و لد مرحوم حاجی سعید و بالطوع و الرغبه

والاختیار من غیر الاکراه و الاجبار فروخت مبایعه صحیحه شرعیه

شرطیه خیاریه بمکرمت و محمدت دستگاه [illegible] حسن [illegible] ولد [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] مذکور [illegible]

شش دانگ یکباب خانه معینه [illegible]

در محله میدان [illegible] محلات دار السلطنه اصفهان [illegible]

باکافه ملحقات شرعیه و عامه متصلات [illegible] از عمارات

وابنیه و فوقانیه و تحتانیه و [illegible] و چاه و [illegible]

له [illegible] در [illegible] قیام و [illegible]

مجاب [illegible] والا ازعهده [illegible] [illegible] جهت

خرج صرف [illegible] دفعة واحدة

[illegible] موقوف [illegible] و [illegible] شرعیه جاری

و واقع شده [illegible] عند الحاجه

حجت [illegible] باشد نوشته شد

علمای اعلام و فقهای [illegible] عشریه دامت برکاتهم [illegible]

[illegible] در این [illegible] شرعیه هر گاه [illegible]

ورادحتر و کنیز [illegible]

[illegible]

[illegible] از حالت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الانوار [illegible]

[illegible]

[illegible]

از پدر را کمیل فرن در اورده و بخوانهما گوید که این حصه شما
ورسد حصه را متصرف و تصرف کند و اراز تصرف خواهد
زراعت نماید و بذر حلال باشد و بنابر احتیاط و جواهر جمیع
انقدر تخم در تصرف داشته مثل و در ۳ پید از گندم مخلف از پدر
ورن ۲ پید و بذر به بردار که اگر ورثه رضا بمقاسمه را ندارد فدر
الحصه ایشان را از عهده بر آید و قسمت کنن با مثل ایراد له باشد
و باشد و زراعت کند و حاصل بعمل او در دو ضبط کنند
لا شرعا محصولی مزروع پسر زید از مال کلی اشتراکیست یا سرعا
مشترکست مابین ورثه خواهد بود و باید رسد بخواهرد ما در حکم
که از اقرار عمای شود نویسد علاوی نایب و فقهای
اینی عشر به داشت برکا قسم علی الصرحه منفرد باشد در این مسئله
شرعیه در هر کاه فرضا حجه از عشا و حجه دایمی و هست

اولاد و تولیت و منافع لکن با اولاد ذکور بطن بعد بطن و شرعا ولایت
و اختیار رو حجه مزبور با تبرید پس زید مادام الحیات متصرف باشد
و حق الاکره متعارفه میانه رعایا که در جهه خارجی و عینی بعینی بدارد
نهایت در محل مزبور مبلغها خطیر معامله و خرید و فروش
مینماید زید مزبور اسمی حق الاکره بکجه و نیم از دو حجه مرقومه
مبلغ کلی بجرده بالاستقلال و الانفراد متصرف عین موقوفه
بطن بعد بطن و فوت شد از سر مکنیز پسر و بکمترد حجه و متفرد و حجه
دائم و بقوده پسر موافق قرارداد واقف منوال موقوف
علیه حجه مزبوره است حجه مرقومه التصرف ۳/۴ و حجه و نیم
زید منوال گوید که زید مورث ما حق الاکره متعارفه بکجه و نیم از دو حجه
موقوفه را مبلغ بقصد تومان فرضا خریده است و اگر خواهی
نه که باید رسید ما از قیمت حق الاکره حجه و نیم را داریم لا شرعا پسر زید

ط حجه موقوفه را التصرف میشوانند نمود باید دو حجه و نیم زید مطالبه
و اخذ رسد خود از آنچه زید بقیمت حق الاکره یکجه و نیم داده است
میتوانند که باید که از اقرار عمای شود بنو توجه اجر کم الله
ط از سکار علمای ایشان سیاهی دلخین
ان سلاله السادات الاعاظم والنجبا الا اکرم میرزا
میرزا ابوالقاسم مباشر کار فرض لازم مسجد جامع عتیق
دارالسلطنه اصفهان قبول اجاره شرعیه نمود حضرت عالی
الطلاب امیر علی خلف مرحوم میرزا علی صباغ یکباب
و نیم عرصه دایمی عباسی بکباب دکان صباغی واقعه در کوی
میدان قدیم اصفهان که محدود است بحدود اربعه و بلی
با کافه ملحقات شرعیه و عامه منضمات اسلامیه لکن الامور
و مداخل و غیر ذلک و جمیع ما یتعلق بها شرعا با انضمام

ده عشر و چهل شاهی منصوب در دکان مزبور در مدت یکسال
نوم هلالی متوالی الایام و اللیالی که ابتدای تاریخ عمل الاجاره مبلغ
مخلوعان ۲۰۰ وجهی که در هر ماه تکه را از مسار الیه مواجره شرعیه
صحت و شرعیه ولزوم و ملایت مزبوره از جهه قابلیت
دعوت و حق السر عاش علی الله اخراجات کلیه
و اخراجات جزئیه از قبیل ازاله برف و عوارضات
نیز با مستاجر یعنی و صیغه شرعیه جاری و واقع شد
و انجمنکه حکم اجاره نامه قلمی شد بتحریر

۱۲۱۳

اجاره نامه علیجاه موتر صحیح حکم ازهلال
سیادت و معالی نشان سلاله السادات الاعاظم میرزا ابوالقاسم
قبول اجاره شرعیه نمود امیر علی خلف مرحوم امیر علی
صباغ یکباب و نیم عرصه و عباسی بکباب دکان صباغی

[illegible]

واقعه در سوق مبیدکان قدیم اصفهان محدوده است بحدود اربعه و بر
باکافه ملحقات شرعیه و عامه منضمات اسلامیه
آن از حمام و مدخل و غیر ذالک و جمیع ما یتعلق بها شرعا
دهمه در حمام و دهمه دطغار منصوب در آن دکان مزبور در مدت
یکسال تمام هلالی استوالی الایام واللیالی از این تاریخ مال الاجاره
مبلغ ... تومان ... هزار دینار ... فلوس ... که در هر ماه
مبلغ ... هزار دینار است مواجره شرعیه و مصححه شرعیه
ولزوم ... مزبوره از جهت قابلیت و معرفت ... و ... الشرط
... که اخراجات کل ... و ... و ... و عوارض
... مستاجر ... و ... شرعی ... وبالله ... تحریرا

عقد مساقات

حمد گوهربار و شکر نثار حضرت مالک الملک را سزد

[illegible]

[illegible]

که کسب کن و مزارع و املاک جهانرا بحسب شغاعه اسان
عالمیان خلق فرموده که جعل لکم الارض فراشا فهو در حجت
فرجام بر اشرف و اکمل موجودات و آل ذوی الکرام او که
زمام مهام ایام و انتظام مرام کار اهل اسلام بکف کفایت
و قبضه درایت ایشان منوط و مربوط است علیه و علیهم صلوات
الله الملک الودود ما دام المساکن لاهل الارض موجود
بعد الحمد و الصلوه عرض از افراختن شمع قلم
لشعله سخن و گستردن بساط عبارات در این روضه
... که ... تعالی ... المحاسن ... مطاع لازم
الاتباع در دار السلطنه اصفهان جنت نشان حفت
بالعافیه والامن والامان عالیحضرت ... مرتبت
... و معالی پناه ... ولد مرحوم فلان ... فلان

رضا و رغبت تام بلا شائبه اکراه و اجبار و الابرام ...
عبارت ... بمبایعه صحیحه شرعیه ... لازمه اسلامیه
بعالیحضرت ... فلان ولد مرحوم فلان ... تعریف ...
شرعی مزبور ... و ... و ... دکان ... خانه معین
معلوم واقعه در کوچه ... محله ... دار السلطنه اصفهان
محدوده بحدود اربعه ... با کافه ملحقات شرعیه عامه منضمات
اسلامیه آن از عمارت ... و ... مختصه و مشترکه و ... متعدد
تحتانیه و فوقانیه و حیاض و ... و مطبخ و ... الی آخره
و غیر ذلک و جمیع ما یتعلق بها شرعا ... اجدادی
ذکر ... بذکر ... ام ... و صنف ... بوصف ... عرفا
مالک ... مبایعه ... در آورده ثمن ... مبلغ ... تومان
... از قرار ... عشر ... و ... المعامله الصلحیه

[illegible]

مبایعه شرعیه و معاقده ملیه شامله ایجاب و قبول شرعیین
و اخذ ثمن و قبض مثمن و ... و اسقاط خیارات شرعیه ...
... داشته و فهمیده بیعمز بور از موی الیه جاری شده تصدیق و تنفیذ
اجاره و امضای آن نموده و ضامن در ... شد انه عهده الجوج
المبیع حقا للغیر کلا او بعضا عینا او منفعه ضمانا شرعیا و
عقد مبایعه مزبوره مسبوق گشت بعقد اجاره شرعیه جاریه
بین الطرفین ... بر ... ما ینبغی للاجاره از ... در مدت
سال تمام هلالی استوالی و اللیالی از این تاریخ مال الاجاره مبلغ ... تومان
... موصوف و ... ذالک مصالحه شرعیه ... مزبور ...
مذکور از هر حق و دعوی ... و ... و ... اولا در ... مدت
... مزبوره و ملحقات شرعیه ... و ... از جهت
شرعیه و ... از علمای اسلامیه خصوصا ...

غبن مبایعه مزبوره و غبن در غبن لکن و مراتب عالیه و مدارج متعالیه
لکن فاحشا ام افحش و بالغا ما بلغ و او مبلغ اقصی مراتب و اعلی
مدارج مصالحه به مبلغ دو تومان تبریزی موصوف مصالحه شرعیه
و مره بعد اولی مصالحه شرعیه مبرئه با بعض بوریا مشتری مذکور از
در غبن مسطور خصوصا مصالحه مسطوره و غبن در غبن لکن کائنا ما کان
مصالحه به مبلغ دو هزار و پانصد دینار تبریزی که با انضمام نقود موصوفه
معاملی مبلغ تبریزی جاری شده فکلما نقلنا بو سا
بعد از جریان صیغه شرعیه باتصال و اقباض مشتری مزبور الخذ و
قبض شرعی حاصل حقیقتا لا علی رسم القباله و طرایق العرف و العاده
و قطع تعلق و ارتهاب حقیقت و ملکیت با بعض بوریا
و ملکیت مشتری و استقرار شرعی یافته بتصرف ... تصرف
الملاک فی املاکهم و ذوی الحقوق فی حقوقهم و تعهد فی سائر مراتب

اقوار

مرقوم مسلم و ضمن العقد الخارج الازم اشتبر با بایع مزبور الازم شد
شرعاً با حضور فسا مبایعه مربوره به نحوی از انحا سبب الخصوص لکن
شریک و سهیم و مدعی و کشیهٔ مالکه قبل هذا ام سیعمر بوریا
کلا او بعضا بر کمری شفعا تعمد حقی غیر ظاهر شود کلاف قیام و اقدام
و مدعی را مجاب سازد و الا از عهده رد مثل نقود موصوفه را
مع فروع
المثل الام تصرف بر اکره مشتری مزبور دا که بهر جهت جمع
لا کی و مرمت و لکن اجره لکن نحوهم من برایکره موقوف
نزلکه و جرت الصیغه الشرعیه و الف رسبه بحریر ۱۱۰۱ ... الله

نعل از نوکا کیف

افرس و نوس بحضرت مقدس عقد شراکت شرعی بحقوق بزرگ
قسامی حضرات کتابت و تجارت و معاملت پناهان
حاج بیت الله الحرام و زایر مرقد سید الانام علیه ... مفصل

دبل ... مهر کتان تبریزی ... بزرگ کسی و
در تحقیق داله ... عن تجاهل ... جناب حاجی فلان انضم مرحله
موافق حجت علیحده الکتب منفرد و از ایشان سرمایه ... شراکت
و رفاقت که مرتب امور معامله تجارت و خرید و فروش
و داد و ستد اکتفا و عطا و هر نوع معامله که بر جناب افرس
الهی سلم حاضر و مطلع التسرایر داسته دیار وجه حقیقت
و مبان تبدیل و تقصیر و کوتاهی از ... سلطانی و ساعی جمیله
... در هر باب و مواظب بعمل ... و هر یک ... شرکا
ننه هر قدر نخواهد ... فرستند که معامله خرید فروش و خرید و
و انجه صلاح و مصلحت داند ... و کوتاهی مباهله
از ... سلطنی ... هر وقت از اوقات که ... شد
محاسبات ... جناب افرس الهی از ربح و ...

و فایده شغل و عنایت مرقوم باشد و از هر جا و هر کجی
که از رهگذر معامله تجارت عاید ایشان شود بجز از وضع
سرمایه مزبوره و کرایه و کمرک و راهداری و عشور و اخراجات
متعلقه ببار و خرج مأکول و مرکوب و حجره شرکا نفسه مزبوره
در ایام مسافرت ... و توقف در ولایت ...
بجهة معامله قسامی شرکا ... مزبوره بسویه غیر ...
و مزبوره قسمت ... حواله شد ... الجار بالله تعالی ...
و حسن ... قسامی ایشان ... سرمایه ... منافع
حاصله قسمت ... حواله شد

از رفعت و معالی پناه ... ولد مرحوم حاجی ... فروش
... و معالی ... ولد مرحوم ...
کل ... دکان ... واقع در میدان کهنه

متصل بصفاخانه سلاله عتبه از حضرات با کافه محقات شرعیه
والولاه کلا متعلق بهباشر علما بتمام در معرض کتاب ... منوال الامام
لللهت ... ملک الله ... شطان ... فیض جاری در معاملات
لطفیا ... عالی ... که جاهد دنیا رقم باشد از مدت ... الله و حق اشرط
در مدت نور ... که حله و کلی ... متعلقه بر کار دولی در عهده
... مذکور و ازاله ... و مدت ... در عهده من حاوی
وحسنه ... جاری و این صورت که به جهه ... مجلد ...
الله ... حلا

... دعوت پناه الکعبه و مرحوم فلان با ... در محافظه شرعیه
برادر بغیرت ... عسکر ... فروش و لدر حرم فلان ...
کلی ... دلک ... که ال ... فروش ... واقع در ... ان
... حم ... از حبه ... اکر ... در ... باشد و ... و کرار

حمدی ... صوامع ملکوت بزبان القدس ... و سپاسی
... جامع جبروت بلسان نعظم ... رسته مالک
الملک است که حکم و لله ملکوت السموات و الارض ... در
کلشن افلاک و کالای ... و در حار سوق معموره حکمت
مخزن خاک دکه ... جوهر فروش له الحکم الجلیل و ثنا ...
لوان کلشن سخنوری ... ساری ... رطب اللسان ... و در ...
طوطی ... زبان اوری بر ... العذب البیان ... الک
رفاه ... که بطغری غرای و ... الرحمه کافه للناس
مملکت با وسعت ... ارسال با ... ممالک ... ارا
و الکرسی ... قابله ... بحالم حشمت ... کعبه
... سوار قاب و قوسین ... کلشن گلزار کونین
و عترت ... فطرتش که ... بادار کاینات از احترام

احبات طریقت ... والخالفیه و الباقیات ... بعد
غرای ... در معرض حارت علیهم صلوات الله العزیز الرحمن
... مضمون این قباله ... العداله و ... رساله ... الدلاله مشعر
... است که حاضر دار الشرع الانوار دار السلطنه اصفهان شد فلان
حمد ... فروش ... عبد ...
... الملک ... برج ... فلکها کین
عالم ... امر کن ... وصف ... نهاده و افلاک
... خاک ... تعریف و ... فرزندان
آدم و تصرف ... عالم ... عالم ... اجای موات
از منهای ... هر طرف جاری است و انهار خوش ... و
های ... کار ... من الماء کل شیء حی ... اشجار و عروق
اثمار از ... آتش ... و خاک ... و ...

۹ جنت ... غزای ... در
ریاض دلکشای جنات تجری من تحتها الانهار ... و ...
تخم ... الدنیا مزرعة الآخرة
و ... مادام ... خلوص محبت و وداد و صفای ...
واعتقاد ... کاینات و اهل ... اصلوات الله
علیهم اجمعین ... لاجرم سالکان ...
شرع انور که ... عقل و شعور ... عواقب امور ...
لقد حیات ... حضرت ... کار ...
محبت و ولای عترت طاهر سید ... صدق ...
من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له و له اضعافا کثیره
... قبول ... اتفاق و ...
... اعمال فلان

۳م است زبور تحمل از اکا ولدعای الهی و برد رحمن عزیزی
در این بعد بمکلب قیام و اقدام ومدعی مسلاحاب سالف والا از عهده
رد شدن وجه دمن مزبور و مال المصالحه الثانیه دو حوه که هرگت
دافعه برایعبر موقوف لکه

تعالی الجد الصادق باعث بر تحریر و تر قسیم این
زبور دعرض از تسطیر و شطیر این سطور شریعت محصور
که بر قوم قلم بلاعنت رقم سکسکه این است که بنابر نص
کلام ملک علام کل نفس ذائقة الموت کافه ملحقان را
شربت لذت حیات چشید نیست و مصحب بکلام
کل من علیها فان فاطبه موجودات السلاطه ضربت ممات
رسیده و بمدلول آیه کریمه لا یبقی الا وجه ولا یدوم الا ملکه
کل شیء هالک الا وجهه الهی از آثار عالمیان دفنوی

و بعد باعث بر تحریر و تر قسیم این کلمات مشرعیة الله
لان واضح المبانی والبهایات اسف مراجع دار الشرع الانور دار السلطنه
اصفهان که بر عالیحضرت سر کشیك بسامی منقبت کمالات و عزت
دعوالات مهر الحم حسن خلف مرحمت و غفران پناه میرزا محمد
فرزند ارجمند و وکیل شکه عالیحضرت محمد باکر میر سید کمپرام ان خانم
بنت المرحوم المغفور میرزا سید نقی و کاتل رضا و غیب ۳م
اکره والاجبار والابرام فرج مبایعه صحیحه شرعیه اسلامیه بغیر بنا
لا اکره والاجبار لاجبار فر نفرین دهر آن خانم والا داوب لا حمور
لا باجر مزبور بالمبانی صفر والسویه عنبر تفاوت و تزیینه و شغلی بمنزله الاشراف
شریک مدبر از آن ج شارالیه بالسویه بعقد معتبر در شرع الانور کما هو طریقه
سرع و تملیک تمامی عرصه و اعیان چهار دانگ ششدانگ از کل ششدانگ
کتاب خانه معینه مشخصه معلومه واقعه در محله جسبه من محلات دار السلطنه

کتابخانه محدوده که بر لاله بشرح و کتابه در تحت حالی بین ...ی عطار
و کتابه لاحلبی عطار و شارع عام الاباکاتبه ملحقات شرعیه عامه منتصل بی
اسلامیه لکن از عمارات و ابنیه متعدده فوقانیه و تحتانیه و سقوف و
سطوح وجاه و حوض و فضا و محجر و مقر و مطبخ و بیت الخلا و حد ان
اربعه و در ها و حجرها و سر بمصاف دو منفعت فارج حدا و حلا و ابرا
باثر فقرات حدود با التمام بعد السحه است بوجه من اکسیتبا ای که از محدود
لا شارع تصرف رالیها معهودکالة علیها و فروخته بمبیع
بمبلغ چهار لال ... جاری در معاملات اصفهان مبایعه شرعیه
اسلامیه ایکاب و قبول شرعیین و القبض متمم در روست معتبر و
اسقاط حمایت شرعیه از جانبین و لزوم مبایعه مرتوره حاله
لا بحق معترف شد و اذلالا در این غیلی القضا لتعهد و شد و عقد
مبایعه مرقوم که سبوقت بعقد اجازه شرعیه جابر متبایعین والقدره ...

۳ الایر و الآثار اذا بلعت التراقی و قیل من راق بار بابریز
از کس و رطه و حبت خبر بر تحجز عجز و ناوال فرود بند اول
اهل در بیطا و در تنگ ار غوان بعد قمر کت بر بیره معلق و معراج
موس البیه انیس شکستای عنصری ... در پسم شکسته و بیان شوق
لعضای دلکشای عالم باقی طبر ... مزبور صاحب ...
به مملکت و منزلکات او سریا اطلاع و استحضار روزگار ...
عالیجناب حجس القاب فضائل مآب فواضل اکتساب
سیادت و سعادت انتساب علامة العلماء فرد الفضلا
میر محمد حسین المحیط جهت و التصرف در کلیه او لا یتصرف
او سلد از ممالک موضوع و تحقیق این نسخه در ... تبت م موصی
در حق حجت بوده باشد و اگر در وقت تضیع بوده باشد منبو لسیده
در حق جد و او رابعه شرعیه و جمعیت ... عدول و کلا موصی

[illegible]

برگزیده للباب نجیب و کمال معیار که دفیر وری عقد

مناکحه صحیحه شرعیه دینیه دائمه ملیه اسلامیه تحقق پذیرفت

و جاری و واقع شد فیمابین عالیحضرت رفیع منزلت

مستعلی منقبت ملا محمد علی ولد مرحوم ملا محمد تقی و علیاجناب

عصمت و عفت و طهارت و خدارت دستگاه

الباکرة العاقلة النجیبة الجمیلة العفیفة الرشیدة المخدره

المسماة زینب بیگم بنت ملا سید محمد شیرازی للاصل

اصفهانی المسکن بالصداق المعلوم و مبلغ [illegible]

علی منفصلا دینار مناکحه شرعیه و مزاوجه ملیه دائمه

بصیغه ایجاب و قبول شرعیان جاری بر جمیع شرائط

و ارکان خالیه عن کل نواقص و بطلان لحجت صارت

الزوجة حلیلة له و علیه کذا المهر [illegible]

[illegible]

[illegible]

حسن مرحمت و معرفت [illegible]

حاجی محمد رضا بعد از معاودت از سفر هندوستان حاجیان [illegible] الله

الحرام حاجی عبد المطلب و حاجی اسد الله و الدین [illegible]

[illegible] و صیتی چند در باب [illegible] و صرف [illegible]

اخبار و امر [illegible] و مال و مخلف و اموال و عیال و اطفال

هندوستان [illegible] حاجی عبد المطلب [illegible] در صفحات هندوستان [illegible]

در [illegible] و اصفهان [illegible] حاجی اسد الله [illegible] در اصفهان [illegible] المرحوم [illegible]

گذاشته و فوت [illegible] از [illegible] نفر اولاد ذکور و اناث کبیر و صغیر [illegible] نفر

زوجه دائمه [illegible] لا غیر و بعد از فوت المرحوم ملا علی اکبر ولد المرحوم

اولاد و وارث المرحوم [illegible] فوت [illegible] در اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

سفر و حضر [illegible] و [illegible] بصرف [illegible] نعلا ما

[illegible] عیال و اطفال [illegible] بعد از [illegible]

خبر فوت والد [illegible] و [illegible] علی اکبر برادر

[illegible] مبالغه و رزات [illegible] مشهور [illegible]

بمرافعه و محاکمه باصلاح افاخم و صلة للرحم حاجی عبد المطلب

[illegible] از مخلفات منقوله و از قطعه [illegible]

طلب [illegible] و از [illegible] عبد الحسین [illegible] و

حال [illegible] عن الحیی [illegible] از مرحوم مزبور در هندوستان فوت شده

بعد از [illegible] مشهور [illegible] حاجی اسد الله و [illegible] هاشم

و حاجی [illegible] و [illegible] علی اکبر [illegible]

در [illegible] مرحوم مزبور و [illegible]

[illegible]

[illegible]

حسن حضرت معتق الرقاب و مسبب الاسباب [illegible] از بندگان

مخلص [illegible] برگزیده [illegible] از [illegible] و [illegible] و اخلاص

[illegible] و [illegible] دل [illegible] احسن [illegible] الله الیک

[illegible] در [illegible] و [illegible] مهر [illegible] و [illegible]

[illegible] قیام و [illegible] اقدام [illegible]

که [illegible] امور دنیوی [illegible] قاطع

و برهان ساطع [illegible] رقاب [illegible] از طوق

[illegible] دل [illegible] از [illegible] صفحه [illegible] و خلعت

[illegible] الیوم [illegible] بر قامت [illegible]

[illegible] من العتق [illegible] الله [illegible]

[illegible]

از حمد و نعت و تمجید آل اطهار و اولاد اخیار آل رسول مختار است

در هر یک از اربع شایسته دین مبین و عناصر اربع ملت یقین و چهار

دیوار محصور ارکان یقین لکن نظر با این مبارک و فیروز روز بهترین وقت

از اوقات مه و سال و برگزیده ترین ساعتی از ساعات للاب لاحیم

و کمال عقل ما کم صحیح شرعیه و مراد جمیع مرکوز طبیعت مدبره موافق قانون

شریعت مقدسه نبویه و طریقه شریفه منیفه مطهره مصطفویه و انشاء

و تحقیق نیز برخی فیمابین عالیحضرت گردون اساس و فخرت پناه الامجد تقی

ولد الاجود غفار تبار آزاری و علیا جناب عصمت و عفت و طهارت

و خفارت دستگاه البارة العاقلة النجیبة الجمیلة الرشیدة المخدرة

دختر المسماة زینب خانم بنت لاشیر عاررزار مهم فیصل صلح

تحقیق [illegible] فیض رایج خزانه عامره سلطانی بمنا که شرعیه شامه و

مصالحه الحاصلة والمتحقق شرعیه عین مختصی برحمه تسیع شرائط و ارکان

در وصیت مقرر که جمیع مدت منظور است و تعهد از فراق روانه مدینه منوره و در و مشهد

مطهر ائمه بقیع علیهم السلام شده و بزیارت آستان اشرف فلقه بعد از

آنجا بنجف روانه لکه مشغول بزیارت حضرت ائمه بقیع لکه و کلی

ناهیر و ثواب نامی آنها برو با للعابر بروح مرحوم مغفور جنت

و چنانچه العیاذ بالله مانع شرعی خطیر از قبیله ستر الا مرض شدید

لحمه بر از شعبان اثنی عشری عارف بمسایل واجبه و مند و بجهه حج الاسلام

گیرد بادی مستشاب ناهیر حکام و که نایب شایسته با عمال مزبوره

قسم و اقرار ناهیر کاهی برای ناهیر و صیغه شرعیه جاری شد الله ناهیر حال

الحمد لله الذی نوّر قلوب

التائبین بمصابیح التوبة وسراج والاستغفار وصلی

الله علی سیدنا ونبینا محمد شفیع المذنبین من الصغائر

والکبائر وآله الطیبین الا طهار الی یوم القرار

نور و فلاح و رستگاری غوض است اللهم ثبتنا بالقول الثابت

فی الحیوة الدنیا و الاخرة و بعد که کلمه گیرند برنامج جهت

لابن سیان

عمدة الاعیان الامجد کاظم خلف مرحمت پناه الامجد سعید دزنی

محال چهار محال دار السلطنه اصفهان مبلغ چهار صد تومان

فروش معادل هفتصد دینار نقره و در جناب عالیحضرت طالب

عنت الله العزیز الوهاب حاجی حیدر علی نایب و لازم است

با اقرار الشرعی و اعتراف الملی که انت الله دنعالی ابرئه بقضای آنست

گیان قوم الان بر بابت شرعیه است کتاب خانه معینه

مشخصه معلومه الواقعه در کوچه قابان محله لنبان من توابع دار السلطنه

اصفهان که محدود است در کوچه و دیگر با کافه لواحق شرعیه و عامه

منضمات الحاصلة الان از ممر و مداخل و غیر و ذلک مسیح

و شرط شرعی ضمنها جاری و واقع شد که چنانچه بایع مذکور در مدت

سه ماه تمام اسلامیه هلالی اللام والابام مثل تقعید موصوفه مزبور

مشتری مزبور را بتمام مقام او و با تعذر یا تغیر از امنا شرع انور

تا حضرت تسلط بر فسخ مبایعه مزبوره حالا بعد و الا مبیع

لازم و خیار ساقط خواهد بود و عقد مبایعه مزبوره سبو قست

بعقد مصالحه جاریه فیمابین و الا برای منافع مبیع مزبور

در مدت خیار با یفاء شرط خیار مبلغ [illegible] دینار فلوس

بعد ذلک قبول مصالحه ممکنه بایع از مشتری مذکور منافع

مستقله در مدت مزبوره الا مبلغ [illegible] ابوال مقلد

دینار [illegible] فولو قند له و صیغه شرعی جاری و واقع شد

و مستجین نقعر ابرد و نوع دیگر هم منوال نوشت اوله که و قبله

تحقیق شد تا بیع مزبوره شد با بعد بود مشتری را مالک منافع مبیع مزبور

... اسلام ... الانام ... رحمن ... جلد

دینار ... در ... اسلامی ... ببرد

و ... فصل ... در ... ببرد ... نصف

از ... کار ... کند ...

... اسلامیه ... الانام ... مدت ...

... در ... کار ... برف ...

و اعمال ... کشیدن ... والبات ...

عوارض و صادرات ... بانوم ... بادرات

و ... جاری ... کلمه ...

اصلا ... چهار ... اربع ...

و قطع ... منصف ... قرار ... منور ...

... مالک ... عبد الرزاق ... او ...

... کفن ... الاسلام ...

... از وضع دفن و کفن ...

تعزیه ... منصف از ...

... مشغول ... داخل

... مبنیه ... عبد ... علات

... دار السلطنه ...

... فتح ...

بیت

... منصف ... الثلاث ...

... مستقر ... وارث ...

بکر ... قرار ... تقسیم ...

عبد الرزاق ... عبد الله

... حصه ...

مشترک ... بموجب ... عشیر ... علما و ...

از ... اکبر ... اشتراک ... قرار ... تقسیم ...

و ... در ... معرف ...

فلان ولد مرحوم فلان	فلان ولد مرحوم فلان و فلان و فلان اولاد مرحوم فلان و فلا ن ولد مرحوم فلان ...
... دارد	دارد
فلان ... فلان	... حصه ... از قرار ...
دارد	... از ...

فلان و فلان و فلان ... حاکم ... نوروز ...

... عمارت ... کتابت ...

... و ...

... منصف ... از ...

... از ...

... وسط ... منصف از ...

... حصه ... در ... فلان ...

عالیحضرت ... الاطیاب ... ابو القاسم ...

... که ... شعار ...

دار ... در هر باب ... جناب ...

... مقطع ... جهت ...

... در ... و ...

از ... و ... جناب

واهب العطایا از ... عنایت ... از وضع

اخراجات متعلقه ... از ... کرایه ... کرایه حجره و غیره

... و ... اثلاثا ...

... بار ... که ...

و نقصان ... بار ... و ...

لکن اخراجات ... اخراجات ...

بر حضرت [illegible] ستوده خصلت [illegible] و معنا پناه فلان

ولد مرحوم فلان دعوی [illegible] صلاحه [illegible] حصه مختصه

معینه معلومه مرحوم [illegible] فلان [illegible] موروث [illegible]

موکله مزبوره از [illegible] معینه واقعه در محله فلان [illegible]

از مرحوم فلان مع الملحقات بها موکله مزبوره منتقل شده

و فلان مزبور [illegible] منصرف شده و بنابر [illegible]

متصرف [illegible] تصرف [illegible]

و فلان مزبور [illegible] که [illegible] منصرف

[illegible] تقرب [illegible]

منازعه [illegible] از اثبات [illegible] مشهود شد

لهذا الامر باصلاح [illegible] و الصلح [illegible]

[illegible] جاری شد [illegible]

لا تقنطوا من رحمة الله فلان [illegible] از [illegible] غفلت و غرور بیدار [illegible]

و بمضمون آیه هدایت مشحون قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم

لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا موفق گشته

دست اعتصام بعروة الوثقی کلمه التائب من الذنب کمن لا ذنب له

زده [illegible] از کرده های عصیان [illegible] استغفر الله و اتوب

الیه [illegible] نادم و پشیمان گشت و از روی خضوع و خشوع از جمیع

مناهی و امور نامشروعه توبه کرد [illegible] بدان جازم گشت

که بقیة العمر [illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] لوازم [illegible]

مطابق [illegible] بر طبق توبه قسم بذات [illegible] و صفاته العلیا [illegible]

امید از حضرت [illegible] ثابت قدم و راسخ دم

که [illegible] بیان [illegible] والسلام [illegible]

خورسندی گردانیده از فعالیت و سعة دخل از روی انجام فقیر از رموز
نقود بمقدار ضبط که ... از چهار شنبه و از آن ... قریب ...
و حسب ... را مجبر ... و از دخل ... کالاهی
یا ملک ... باسم استقبال ... از دار العاقبة بالسعادة والوقت ...
... از تحریر کلام است ...

الی بورت قرة العین ... نتیجة الصواب فلان بعرو حب ... الدنش
رونق نصاب فلان ... بنت فلان و ... از وهیکا
فلان حصریا بانواع شرعیه ... فلان مبایعه صحیحه شرعیه
جمیع ما یتوقف علیه صحة المبایعة من الایجاب والقبول والتسلیم
والقبض والاقباض فی الثمن والمثمن وحصول الرویة المعتبرة والفرق
وللابدان من موطن العقد بالتراضی والنفاق بحیث لزوم البیع ...
اسکبار و ... ولی ... مبیع مزبور صحیح ...

حنیفا مسلما وما کان من المشرکین واله المعصومین عن الزلل والخطا
المتبعین و اشیاعهم الی رسول الله اسمعیل و بداه الامم الی یوم الدین
و بعد فقد اتفق فی ایمن الساعات و وقع فی اشرف الاوقات
مناکحة شرعیه و معاقدة دینیه بین وکیل المنصوب مشافهة من
قبل علیا حضرت العفیفة المخدرة المکرمة البالغة الباکرة الرشیدة
زبدة المخدرات الطاهرات قدوة المکرمات الزاکیات المسماة
فلانه بنت الحضرت العلیه ذی الحکومة والاقبال فلان و بین
الوکیل السفاهی من جانب خلف اعاظم الوزرا و کهف افاخم السعدا
ذی العز والسعادة والدین و مجد الدولة والدنیا والعز والتمکین ...
اسمعیل و الوکیل علی الحضرت ... رفیع المکان ... العظیم الشان
ملاذ اعاظم الوزرا فی العجم ملجا افاخم الاهالی ... للامم دستور ...
... مضامین ... الشریعة ...

اکراه و اجبار صادر شد از مشار الیها فلانه بنت فلان ...
... جمیع آنچه ... شناسند و نسبت کنند
... از صنوف اموال و فنون املاک ...
... از فوت ... متوفای او ... شرعی ... فرض البته
... از عقارات از خانه و باغچه و غیر ذلک از منقول
از ... و امتعه و اجناس و فرش و اوانی و ظروف و ناطق و غیره
و هر آنچه ... اسم ملکیت و مالیت ... حتی الاثواب
الملبوسه و غیرها ... و ملک ... فرزند ... او فلان
و فلان ... از حقوق او و ملکیت از املاک ...
... مزبوره را ... من الجهات ... و بغض و نزاع
... اعتراف صادر شد از ...
... مصالحه صحیحه شرعیه ...

افتتاح سخن آن به که کنند اهل کمال : بثنای ملک
الملک خدای متعال : پادشاهی که به پیرایه قدرش نرسد
به از ازل تا ابد وصمت و نقصان زوال : حمد و سپاس
سعادت اساس و شکر و ستایش بی قیاس حضرت پادشاهی
را سزاست که انسان عاقل را ... ولقد کرمنا
بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات ...
ساحت ... ارباب دین و دولت و اصحاب
ملک و ملت را بکرامت فضیلت وفضلناهم علی کثیر
ممن خلقنا تفضیلا برگزید ...
و صلوات صلوات نامیات و تحف تحیات ...
نثار بارگاه بارگاه معلای خواجه کاینات و خلاصه
موجودات ... دیوان جلالت صاحب ...

[illegible]

انها و جداول و قنوات و مجاری و اراضی و شرب و شداب
و سایر المنضمات بقبر الحصه الباعه بثمن مبلغ فلان مبایعه
صحیحه شرعیه شامله ایجاب و قبول بعد قبض جمیع ثمن و مثمنات و مصمی
عقد بیع سطور و البوم نفوذ بیع سطور بموجب مبایعه
مربوط حق و ملک مشتری مزبور است و ضمان الدرک
علی علیه شرعا عند خروج المبیع مستحق للغیر علی نحو کان
ذلک فی شهر فلا

الف خدمه ادم

حمد و ثنا سپاس و ستایش تابان و درخشان روشن و پیدا
وزیر و مشیر معاونت و مظاهرت فصل و مرتبت ارشاد
و هدایت رتق و مدار خواطر و ضمایر غایت و کنه معاینت
زمر در و در و سلام بیش بیش و تحیت اتباع و اشیاع
شکوه و مهابت اوهام و افهام ضایع و باطل

[illegible]

[illegible]

همین و ضعف تکلف و تقاعد ارکان و عدد و استوار و
محکم اطراف و حواشی تمتع و برخورداری الضیاع و تعهیم
فواید و منافع مفاخرت و مباهات عدل و رحمت
اخلاق با مرضی و عادات با مجموعه رسوم طاعت و اداب
و عبودیت حسن صورت و لطف سریرت شکوه صورت
و مقبول کمال معرض زوال و شرف اتفاق ناپدید استا
و سعادت جاودان زیور عقل و زینت خرد غوامض اسرار
و بواطن اخبار دفع خصم و قمع دشمن ملاحت لهجه و حلاوت
گفتار لمعه نور و وحشت حضور حراحت دل و خدشه
ضمیر قضای کتاب و مشیت یزدان سعادت ابد و
عنایت ازل قبله دل و کعبه جان خجلت ضمیر و مکر طبع
معرض تصنع و خبر ابطال ملایم مرتبه و دقایق کسب

[illegible]

قبضه اختیار در قبه اقتدار عظایم غنایم و کرایم مغانم
رسوم علوم ازمای و قانون برداری از بحر قطره و از
افتاب ذره استناد کان درگاه ملازمان بارگاه عنبرباری
هس واجبات ان شا و منحرط و ملحوظ متوحش و متوجه
کفایت کار و انجام کیاست برار ازشی دقت فرصت
و ریان محال بشارتی عظیم و قوری جسیم ابتهاج و انفراج
بلای علا و محنت جلا کلفت همرهی و کرامت هم بستری
محسود امرا و مغبوط عظما انتظام و انضمام قهر و قسر و بال
دنیا و نکال آخرت مقابل و شمایل بر سنور اول و قاعده
مقرر استرداد لاباس و باز سپردن ودیعت واضح و پیدا
لایح و هویدا العوض و بدل مشفع و ممتنع
داعی جانی از ورد مفاوضه

[illegible]

جناب حبیب رب العالمین را الجعیفریف آن
میرزا کلام از استه و مزین دار الحکم و الکم الامجاد و لبد ازجمی
مراتب دعوات واقیات مصادقت لآت
شبوه مخلصان ضمیر رشته محبان خجسته سمت ظهور رسانیده
عرض صنیع شریعت قبضا میگوید اعلامی کرد باب
استنفسار ورثه فلان درمی و حصه مرسوله فرمودند از
اصحاب فلان استعلام شده ممنوع کرد ورثه فلان متحصر
متحصرست بر فلان و فلان بصحیفه الاخلاص کبدن علا
مشرف میشود و فلانی نیز شرف از استعاد حضرت سامی
خواهد یافت تا بر اکمه مقتضای شریعت قبضا لعجه باشد
معمول و مرعیت فرمایند و متوقعست که پیوسته ابواب
مفاوضات و ملاطفات گشاده داشته و باستظهار کارکنی

[illegible]

و عواطف بنیان مبرت و امتنان هزار افخم و اعاظم اطوار سلسله نجوا
فین عمده السلاطین خان عظیم القدر و المنزله دام ظله رفع الله
ظله مجده المتعالی الاز و جمیع مکارها مصون و محفوظا و دریافت
شرف ملاقات مسرت بهجت سعادت مطلع خاطر محبان است
عالی جناب گرامی سیادت فخار اعلی مراتب و دام مجده العالی [illegible]
احتشام میگرداند که جزوی طلب کرد لذت بهر جهت حاصل فلان در کنف
فلان یافته و در ادای لکن و تشفیع می سپه جهه مطلب میسر [illegible]
که از لطف فرموده بعمدا که از فلان عاقمقرر فرموده شد که از [illegible]
فرستد فلان مزبور راجع و باتفاق فلان مذکور [illegible] مقروض مخفی که
متوجه آن ایم باشد ما باقی تسلیم فلان مزبور و تا هنگام مهرباقی
ملاقات بهجت آیات ابواب مخالفت و ضمایم مفتوح داشته با اظهار رجوع
که فلان [illegible] باشد که محبت و وداد شد بدوام [illegible]

عرایض فرایض مقصور است تا بر سفیدی الفاظ و تحلی در
پیشگاه خاطر قدسی مظاهر که مرآت انعکاس صور عقاید
است جلب نظر که ایام بود میسر است بیر از گوشه خاطر
انور محو نباشد ظلکم ممدود الی یوم الموعود
تشوق و اراده مندی استسعاد ملاقات
موفور المسرت است که فلانه در کنی مرتبه است که شرح نشته
ازان در مطاوی این صحایف مندرج و منطوی توان ساخت
ترصد از مبدا فیاض آنکه سببی که متضمن کیمیای مواصلت انحصار است
تواند بعد از ورای حجاب به منصه ظهور رسد حق که چه حاضر [illegible]
صورت نو بانست و بجد و جهه شریف صفای ضمیر به ثبت
امید را هیچ از این سالکان طریق جدائی نجوید بزودی التفات
کمال این مهجوران انداز نو و ریاض امید خلاص را که [illegible]

[illegible] جهره سطور مقصود یا حسن وجوه جلوه گر گشته شرف ملاقات
[illegible] گرامی که مطلع خاطر الخلاص مظاهر و مطلع تلاقی لصحت اثر است [illegible]
و میسور که دیری گذشته که گلشن همیشه بهار محبتی از نسیم [illegible]
یادآوری شگفته و شادابی نیست و نواله که از مرور سموم ایام
مهاجرت و دوری رنگ از رخ گلها و طراوت از سیمای ریاحین
آن رفته و در نظر ظاهر بینان که بدقواعد مزحزحة البنیان محبت
ازلی الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها
اختلف بوده لهذا هر گاه هر وقت بیاب یاری خاطر التفات
و یادآوری [illegible] بزم اخلاص [illegible] مزید عنایت
للتاليات حق شانه بتفضل [illegible] خود:
گلستان دین و دولت پاینده و [illegible] نصرت شاد و خندان
و دشمنان [illegible] و نابود و پریشان [illegible] بدعای [illegible]

تعداد اراده گروهات وارثان و ملات [illegible]
مرحمت و غفران اشتمال الوصیل لا حوال رحمة العزیز المتعال میرزا
فلان طاب ثراه و الحق روح روضه مجنه ایشان در اولاد امجاد
ایشان [illegible] مفصله ذیل لا غیر هم [illegible]
[illegible]
جبانه [illegible] ان سلاله الذی [illegible]
و اولادش میرزا محمد حسن ولد اکبر ارشد [illegible]
[illegible] فضل و موهبت سلاله الاطیاب

قبالجات [illegible] واقعه در [illegible]

عرصه و اعیان [illegible] عمارات و متعلقات [illegible]

[illegible]

متعلقات شرعیه آن از مداخل و مخارج و عمارات [illegible]

وانیه و ثبات و مطبخ و [illegible] خانه [illegible]

خانه [illegible] و کلما یتعلق بها [illegible]

[illegible]

عرصه و اعیان [illegible] واقعه در [illegible]

[illegible]

[illegible] واقعه در محله [illegible]

[illegible] و منضمات و اثبات و الدت [illegible]

[illegible]

کلیه [illegible] واقع در محله [illegible] معروف [illegible]

[illegible]

مبلغ [illegible]

و اعیان و اشجار [illegible] مرحوم [illegible] خمس [illegible] الوصیه [illegible]

وقوع [illegible] غیر منقولات [illegible]

[illegible]

سید الشهداء [illegible] صلوات الله و سلامه علیه [illegible]

[illegible]

و بعد از انقراض اولاد ذکور [illegible]

تولیت و نظارت [illegible]

اصفهان [illegible] لازمه [illegible]

[illegible] سید الشهداء [illegible]

[illegible] منقوله و غیر منقوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

میرزا محمد صادق مراجعی ... [illegible]

میرزا موسی ... [illegible]

... معمولات ... [illegible]

... معمولات و ... [illegible]

... [illegible]

معمولات ... [illegible]

معمولات ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

وری زردی ... در چنین واقعه غم اندوز درد اهبه جانسوز سخن از
جامه بخود در بال آید یا حرفی از دل غم کامه خود بمیان آید
باعث فراز در یغ از ان حمه ملک هدیه فطرت که بجز چیوت
نادیده و میوه باغ زندگانی نا چشیده چشم عبرت بین از نعمت
بر نعمت دنیا پوشیده و در طلب نعیم نعیم بقا کوشیده حیف
آن عین الاعیان برگزیده فطنت از چشمه زهر کا سا جرعه چشیده چون
دلذت جام مرام چشیده دست از خوا هش شربت نا گوار عمر
مستعاد کشیده ساغر سرشار خوشگوار بر نوشانیده
انبار و کلام مشکل الاعتبی که از تبیت هر چند شربت مزدم
اضطراب و این خلق لازمه تب و لب لا بر لین
معدن جوهر فرهنگ و گنجور گنج گران سنگ دانش و هنگ که بهبهای
اسرار جهان و رازدان روز نهانند قدر کالای گران آنها

ساغر در باب مفارقت ملازمت سامی مقصود ملاحظات
بزبان قلم السید آید قبیل از مافی الضمیر بجا بوده محرومی در باب
ارسال مکاتیب که نعم البدل مکالمه صورت چه عرض
ظاهر است مکرر شده باشد حاضر الوقت بعرض دعای اجابت
اثر اخلاص ثمر مصدع خدام عالی میگردد و ادراک سعادت
ملازمت سامی گرامی را از حضرت رب المنن مسئلت مینماید
امید که باحسن وجوه شاهد مقصود در ازمان میسر گردد بمنه
چون حامل عریضة الاخلاص عازم ملازم گرامی بود لهذا
به وکلمه اخلاص با مجملا مذکور خاطر فیض مظاهر عالی کرده شد والسلام
جناب عالمتاب رسالت قاهره
و ماه جهان افروز سلطنت باهره حضرت فلانی از مشارق
قدرت و مطالع اجلال شارق و طالع باد

ایشان گشته طلاع فاخر مصحوب کمترین بندگان درگاه
در زمین وقت شفقت بشه درین ایام دارد و خواهد گذارد میبدارد
مبارکباد و همیون بحکام روای مطالب دارمین بشند چنین لازم بود
رسیدن تحف عالی را از ورود این عطیه عظمی مخبر و مطلع ریف ولهذا
این کلمه مصدع اوقات فرخنده ساعات گردید لازم گردید
معتکف زاویه دوری صوری
عریضه مبدالله که ... وکه از زمین ولا ابعد خامه التفات دارد
اعزی فلان ارسال کمند بود چنین مشعر بسلامتی ذات عدیم المثال
مخدومی که بود شکر الهی بجا آورده متمنی عنقریب از ایزد متعال
که فردا در ... ان گشته بالست استجابه مقترن بحصول مقصود
انجام ادراک ملازمت صوری است باحسن وجهی بظهور رسد
در پس ازین برچنین صحایف عرایض نمینوازند همه را هر روز

دارای جمشید فر فریدون خورشید منظر جهاندار سپهر
اقتدار خلاصه سلاطین روزگار سهند ، مالک رقاب
سپهر قدر رخش خورشید رکاب قطب فلک بختیاری
مرکز دایره جهانداری طراز کسوت سلطنت و فرمان روائی
نگین خاتم عظمت و کشورگشائی
پادشاه اعظم زبدهٔ سلاطین عرب و عجم مظهر آثار امن و امان
فرمان فرمای زمین و زمان آفتاب تابان فلک جهانبانی
ماه درخشان سپهر کیتی‌ستانی جناب رفیع از غبار حوادث
و نوایب محروس و مطالب دارین مانوس بحرمة ملک
القدوس سایه ایزد همیون بر مفارق
ساکنان ربع مسکون بفیض عنایت حضرت بیچون ممتد و مؤبد
امور شوکت و کامکاری و مهام دولت

سلطان العلاقه باشد در قربت آفتاب مقرب بحضرت
خاقانی مد ظله ظلیله العالی دایم ممتنع الوصال و از هر گونه امکان
دور کنف حفظ ایزد متعال باشند بعد از تقدیم دعا و
مراسم اشتیاق و آرزومندی مشهود رای حقایق‌نمای مکشوف
ضمیر منیر مهر انجلا آنکه مهجور آنکه از مفارقت نواب علی
ازواله ولی رفیع الالقاب مبادی آداب عالیجاه اظهار می‌نماید
گلدستهٔ بهارستان یگانگی و التیام شمامهٔ جامه اوراق
حسن آغاز و انجام منتخب مجموعهٔ دوستی و ولا ثمرهٔ شجرهٔ اخلاص
بهار صدق و صفا اعنی نامه الفت عنوان مودت ختامه اعلی
حضرت آسمان رفعت قضا قدرت طراز و سامی ذات
العاده جهان بانی زینت‌بخش ارایک والای سلطنت
و خاقانی شمشیر تیغ ظلم زدای غزاوت و جهاد حافظ

طغیان استشمام شد که حاملان این صحیفهٔ اعجاز طراز بعلت
کثرت شب و فرار طریق و صعوبت مسکن فتح عمیق مرتفع
است که از خدمت والا و حریم خورشید سیمای آسمان
سا جدا گشته و لشید خاطر حرمت مظاهر آن بود که از
لیفیت ذات کامل الصفات با قرب ازمنه استخبار
کوشود لیکن افلاک بخلاف استعلام سبب مطلب ایام بعین باقی
معقید بر بادیهٔ اجمال و انتقال گشته با خفه و جلا
ارشاعلی و مانع او گشته با مر مقرر قیام نموده و بعض مطالب
از قرار سیاهه علاحده بر قفل اعلام درج آمده بجواب
نمودن خواهند فرمود چند قطعه طرحی و مینا جهة تذکار
خاطر والا با چند راس اسب خانه زاد در ارسال حضور کشیر النوا
کرده امیدوار کوکب سعادت و اقبال از حجاب آفتاب

بلند بالا کرجی الاصل حبشی چشم پیوسته ابرو پنج سال تقریبا
اکنون فلان مذکور حر و آزاد است که بر اله احرار هر کجا
که خواهد برود و کسی بهیچ جهة مملوکیت برو دعوی نیست
و بر حضرت فلان معتق اقرار شرعی نموده که فلان معتق
و جمیع فرزندان او ذکور او اناث حر و آزاد ذلک الاحرار
لهم ما لهم و علیهم کبریا شهر فلان

تا نشاهباز زرین بهلهٔ آفتاب بر سر صباح بقصد شکار الهای
بیدار از آشیانهٔ مشرق پرواز آید و صبا ذفلک ابنا
لقا جهة صید قلوب شب‌باز از وزیر سیم و زر از بان محل اخضر
نثار نماید شاهین کلاه بر دست آرزوی صاحبی در اهتزاز
ن طالع به میمون چشم سوی نظارگان
نرود باغ عشم بتماشای گلستان نرود باز لاکارم

صحرای دل از سموم وزیدهٔ از صواعق هجر لبی سوخته و نا چیز گشته
این لب تشنه جام اشتیاق را بوسیلهٔ مکتوب محبت اسلوب آن عزیز
از رشحات سحاب رحمت و ترشح باران مرحمت خویش بنا بر
طبق آیهٔ کریمهٔ و یحیی الارض بعد موتها حیاتی تازه ارزانی داشت
مجروحا چگونه و چه نویسد از شداید مهاجرت و آلام مفارقت
در چه باب جانا این اخلاص آئین که نه رقم را قدرت اظهار و نه قلم را
طاقت رفتار و نه زبان را قوت گفتار سخن هان به هر سوزم ز غم و
دم نزنم :: ورنه از سوز دل آتش بجهان اندازم الا عنایت حضرت
واهب العطایا و اثقت است که آتش و تب شعله این سوز را بکمال رسیده
بزلال وصال منطفی شود و ماده این درد که بنهایت انجامیده برودی
الصال منتفی گردد ان ذلک علی الله لیسیر علی ما لیس لقدیر زیاده
تحیت چه نویسم

شکفتن غنچهٔ محبت و دمیدن سبزهٔ مودت و وزیدن
نسیم صبح نوازی و نکهت گل گلشن فیروزی بعنی رقعه از لطف
و عطوفة اللطیف حضرت فلک حشمت ملک خلق خورشید
طلعت بهشت رتبت محمد خلق یوسف حسن موسی رایت عیسی دم
منبع لطف و کرم بهر جبین زبدهٔ رسالت تبلیغ در سبل
ابو در در جوهر من و صفی و شکوه زمن و فتی بدین ذرهٔ حقیر رسید
و غنچه دل را چون غنچه بشکفت چون گل و نسیم صبح شگفت ::
و دیده بر جنس را چون جیب گریبان شفق گون بود بلکه چون صبح
سپهر نیلگون روشن و منور گردید :: زهی نوری که روشن شده دیده
روشن : چنین نزد بره دل گشت گلشن و چین چمن سبز و جه
وجود شریف و عنصر لطیف بود شکر حضرت عزت بتقدیم رسانید
رسید مترصد و مترقب بعد جد است ارا روز بروز دلی
صادق در وقت

رسید نامه ات بار و طرب فرزود مرا :: گشت و شش دری از فرح
گشود مرا نامهٔ چین زلال خضر روح پرور و رقعهٔ چون نفس مسیح
فیض اثر در سعادت و امجد اوان چمن شد مقصود نقاب
حجاب از چهره دجه کشود :: نگویم نامه اگر فردوس باغ است :: شب
امید را روشن چراغ :: نمونه باد چه مشک ابر است :: بیاض
صفحه اش کافور بیزی و مورد انسر ابلوازم اعزاز طراز فتاده
الواعی شاد مانی و مرفه گردید :: هر سطر از لطف جان بخشید
: جان مرا ز غم لطف بخشد امید وار ملتجی است که از زود دیدار
موجب طلوع صبح وصال آن حمیده خصال بوده باشد احسن
الوجوه مهیا و مقدر گردد و دیده رمد دیده بظهور نور حضور آن
خورشید سپهر سرور و شرف منور گردد سئول اکثر علی الدوام
بر این عنوان دل مهجور و جان رنجور را شاد و خرم گردانند و قرار

شاید درین چند روزه فتوح باجی و کشف دامن کوه مزید محبت
و انبوه است در ملازمت آنحضرت که روح و خلاصه زنده کانند دلق
حیات جاوید طلبند :: ای وصل تو اصل کامرانی :: نه نزد حیات
جاودانی چین شفقت ضرام نهایت نزلاله نه باده ما کبید نرفت
از در و در سایه زلال خامه سحر آفرین در
ولیکن با چنین نامهٔ فصاحت آئین حضرت عمر شعار استظهار ملاذی
شمه فلانا غرا انصار دولته و عمت آثار مرحمته مزرع امل و نهال امید
را نضارت و طرفی افزوده الحمد لله علی النعم مجاری امور مقرون منشور
لدا شکر نا محصور است در جمیع احوال :: گر فرق است از تو
گر وصال مراسم و التجای صورت متصوری در هزار است توقع
آن التماس چنانست که این طریقه را مسلوک دارند و شرایف التفات
ضمیر انور را مشمول از زمره مخلصان امیدوار یاد آورند و از گوشه خاطر

و بعوزنده کانه دحامی عسر جا ودانه میدانند و دولت دست
بحر کیمیای سعادت لم یزلی است تا شکل العصوه مسیر دمقصد کردد
؛ تا جانب اقبالش کمکن ؛ قررد جاه تو در ترقی بادا مجد دولت ادامی د
؛ صیفر ستم تبو بیقام وسلام
ارزیکسم ؛ با میدی که اگر اثر سدای برسد مجد دارقع ه
فراغات نیاز مندانه و عرض تسلیمات ارزومندانه مصرع
اوقات عالیچه فضایل پناه مرتضوی شیاه در ارج اعلا و اخترج
معالی نظام اقبال یکجهت و شکر از میان بران فراق سرخ جرح اشتیاق
بالکهای بحر لست با پایان وکناری دارد مراعات ضمیر بیعیب
در عکس نمای اسرار غیب جلوه میدهد تا یاد کنی در فیض راست
کلا بجلال القدر حالا از حرمت عالیحضرت متعاقب صوری ضروری

بطلعت فرخنده روشن باید در نخواهد بود ؛ هزار سال
باشد بهر خرم وشاد ؛ بهار عمر تو از آفت خزان آباد نهال آمال
و امال از آسیب ماه و سال در کنف حضرت واهب متعال محفوظ
نمت نیاز طیبان نیازمند مبای : حجه
نازکلت ازرده کزند مباد حقا در نامه کدورت خبر در قعه ملالت
اثر لذکر تکسیر بر خیرات حمیده صفات آنحضرت رسیده
وسمت درود باعث ابراز ادای رسم سنت و فرض از حضرت
رب السموات والارض سببی متضمن صحت ذات شریف
و عنصر لطیف بود باشد سلامت طبع بر امید و معروض قصد بر حصول
کمک ابراز عرض رواج کلشن دعا که اشارت کونه در درباب
عزیمت این بنده کمینه بران صوب در کعبه آمال این شکسته
یا دوقت بلد واقبال این برشان حالت رفته بود دیر وقت

همواره تشنه ازان جگر کمال دادی جامی لبالب از آب زلال
احسان و عاطفت را از هوای فضای گلزار قدس و سرچشمه
مرغزار انس ورود و نزول فرموده موجب ازدیاد اوراق اشجار
شادمانی و باعث استعلای نهال قبال و کامرانی گشته چنانکه نیوعی
آتش شوق التهاب برفت المصور تا سلسله حرف در جنبش
آمده ازان شعله زبان قلم نمیتوان داد و ازین شمه انبانه زبان نمیتوان
کشاد و کمینه را اراده آن شد در عت روی آورده
متوجه ملازمت که بواسطه استیلای حدت حرارت تموز از ین
جهت روزان هر که در توقف هست دهمه و ای بکرم حضرت باری انکه
درین زودی بشرف دولت مقالات دولت شرف ملاقات
مشرف کرده ؛ از آتش هجر بیقرار ایم دیگر ؛ زخم دوه غمت زار و نزارایم
؛ مسکر یم کرید هم نمیبه ارز بعد ؛ جز وصل تو چاره ندرایم دیگر

امید که اکر چه کاز از شفقت طریقه مودت سلام رعی داشته
درین فرصت که مزارع خرمی از سوز تموز دهجور زرد وار
و اوراق نهال شادمانی از آفت زردی پژمرده گشته است
اثر از فیض قلم واین را البور و د خامه مشکین رقم شاداب
و خرم گشته و نکهت امیت موجب تزاید انشوار اشجار
موت خواهد بود ؛ افتاب عمر و دولت تابنده و پاینده باد
؛ آفتاب عز و اقبال و حیر لطف و کمال
طالع و ساطع گشته بود در همه اوقات و اکثر ساعات
بر مزرع آمال این تیره روز کار هجران دیده ظلمت ابره انعدم
کشیده پرتو انداخت خانه تاریک سینه را روشن و کاش
امل بکینه رکلشن ساخت ملتمس و مطلوع انکه همیشه
طریقه ذره پروری و ربط فیض کستری امرعی داشته بدین

صحرا نا کربت و جگر سوختگان هوای فرقت را انجوب
ترین ساعتی و نیکوترین وقتی بحصول موصول گشت
والشکر الله ما انعم مجاری امور مستوجب گزارش
ثنا و ستایش نامحصورست اکنون مطلوب جان و فرح
طبیعی گلزار وصال مرغوب خاطر غمگین آینه کاشف جمال
آن خجسته خصال است مسئول از لهب عنایت حضرت
مهین متعال بخیر حصول سبب شرف ملازمت و وصول
واسطه مواصلت ممکن نیست : یارب از جمله آرزو که یابان
: همین آرزوم را برسان
طلوع کوکب عید بر تو میمون باد : ز رحمت طلعت تو
بر جهانیان کو میمون مکرر او شقایق دعای حسن قبول جویان
اربعین وفا هشته باشد بر سبب شوال ابلاغ دار ایسال

رنگ آمیز هر گلزار سرای مهر و وفا و مرغزار فضای صدق
وصفا دارد و فالیلی گشته بوجه حسن سروش غیب و نامه لاریب
نازل گشت و دامن خاطر سبا پوشش هزار شب قدر را دار آنچه
واز گریبان معانی و نغز ضمیرش هزار روز عید منجد : سوادش خط
مهوشان خورشید چینی : حرفش قوس و قزح شفقت آیین
: الفاظش سبب راحت دلهای حزین معنیش سلک النظم
دُرها ثمین در برابر آن هر چه توان دید چنین شیره در مقابله آفتاب
باشد و در مقابله آن هر چه گوهر چنین پرتو بها در برابر ماهتاب
نهر لاجرم بر دعا اختصار کرد و در تصریح نادادن را انسب دید
: سخن کوته کنم کان طبع نازک : ندارد طاقت چندین گرانی گلزار ارکت
روز افزون بسعادات از شمیمات عنایت الهی سرسبز و شاداب
باد چمن سعادت ایام همایون بقطرات سحاب فیض فضل نامتناهی ناظم

نام این کمینه مستهام از صفحه امر بیع غال الجنه صفحات محو و منسی
نشود زهی دو از این الطاف موجب تصریح میشود ظلال نقابت تاب
تا آفتاب قیامت ممدود باد
نامه همایون رند گانی و شمایم گلستان شمامه اعنی مفاوضه
عنایت سمات و مخاطبه معالی انتساب را از محض اخلاص
انبعاث یافته بود چون هوای بهارستان رنگین و مانند دهای حسن بستان
بهجت افزا الامن زمان و اسعد الامانی وصول یافت : عنایت
نامه بمن دلم که از جناب دلم : آسوده گشت و تازه شد جان
از خطاب او ومع هذا من علام الخط و آندست القلم :
هر جان فدای آن لب و آن نطق آن بیان حقا و بعزة الله
در قاعده عبودیت دولت سلسله ملازمان جهان منوط گشته
در تا ناب قیامت بنده معتقد مخلص از مهب

وفا و حق سبحانه و تعالی سببی از موافق حصول سعادت مواصلت
و سرمایه شادمانی و خلاصه حیات جاودانی میداند با حسن الوجوه
میسر و مقرر گرداند : یارب دعای خسته دلان مستجاب کن
بیشتر مصرع نمیشود : عالمت بنده باد و دهر غلام : یاورت
کردگار و چرخ بکام
قاصد رسید و ساخت معطر مشام من : در جز نامه که انگشت مکرر با وفا
این نامه نیست بلکه بی تحفه باغبان : چیده بنفشه تر چید در سمن
صحیفه بهجت و سرور و سرکه محبت و حبور از جناب محب شعاری
مودت آثاری نظام ما فلان نام این کمینه مستهام مرقوم قلم گوهربار
درر نثار فرمود بعد چون طلعت مشتری فرخنده و جبین چهره ناهید
درخشنده در لطیف اوقات و اشرف ساعات مونس خلوت
رنجوران و مایه سکوت مهجوران است : نمود چهره و دل گشت

از غصه چه بلاها دارم و هم مدا ناله را هر چند میخواهم از نهان برکشم
همان عیان که برای من شک آکرم فریاد کن همسا نان حال
هر غمکسار منزم کشته میکوید : تا چند بکوشه غمت بنشینم
در گلشن عیش خانه محنت چنیم : از طالع خود بس دارم امید
باز چهره بجمال تو منور بینم توقع آنکه تا زمان شرف
ملاقات مسعود بعرض زرنگانی وگان آمال انجاب جانی
را از حدوث نوازل روزگار فراق و تنزل حوادث
ایام اشتیاق چه آگر و تاب باشد و بر اشتیاقات عوام الکرام
در تبلیغ مکاتبات و پیغام آنچه باشد تاخیر نکرده اند و بهیچ
صورت فراموشی جانبیر روا نداشته زیاده از این اطناب شرط
نه پیموده کامرانی باستعداد ایام مرصد باد والسلام
چند آنکه کی بوفا یاد مرا : صد شعله شوق در دل شاد مرا

مکرر را بر صبح سلامی چنین نفحات گلزار قدسی روح
پرور و بعز عرض ثنای چنین فتوحات ریاض فردوسی روح گستر مصحوب
اوقات فرخنده ساعات عالیجناب رفعت پناه فضیلت دستگاه
معالی انتباه نقطة الدین سلمه ربه عاکف جوار دولت
و قوام رفعت ان طبیب اعراق و یکانه آفاق قیام و اقدام نموده
و بسیار امید را بعز اجابت مقرون گشته توقع چنان
است که سینه مخلص و دعاگوی را ببشارت عاطفت ملفوظ دار
و بر جمیع خدمات منت نهند تا حسب المقدور طریقه خدمتکاری
بظهور رسانند زیاده ازین قدم جرات بر لب طاهی ننهند :
گلزار اقبال و نهال آمال سلمه الله از نسیم بهار فیروزی و فیض و غمام
بهروزی ناظر و سیراب باد : عمرت دراز باد ای رکن فضل تو
بهمه ما از تو برخوریم و تو از عمر برخوری

از شوق روی جانان هر روز : صد بار بر لب کوی و دیار جانان کشند :
خادم من چه گوید از اندوه دوری و شدت محنت مهجوری
برای ستم دیده و جان محنت کشیده چه بر سر و چه نویسد
از اشتیاق آتش فراق و حرارت نیران اشتیاق پر زین
بر محنت چه میکشد غم فراق بجز آن نیست شرح تواند که چنانکه
معلوم ضمیر منیر باشند از مکاتبات دوری ایام غم انجام
تهاجرت هر ساعت از نوک مژکان خامه ساخته و از نم دیده
خونبار مرات شنجرف یک جا جسته و معروض داشته و هر زمان
فراموشی کار بجز اسم راحت در کنایت از کتابتی باشد چرا
دو هجور را التیام دارد آنکه از آن روزی تلخی فراق بمزاج
رسیده باشد ازین انجام خورده حالان چه خبر داشته باشد

بهر جا همه گاه آشکارا به بهار اجزای آن بعدی چه جاها تو
لکنه همیشه این طریقه را مسلوک داشته ثقات اشعار و دثار :
نتوانید ابرام از حرکت مضمون و اطناب بحد رسید و بنهایت
ای سرو تو ماه از جهان الحامد
بچیده : این نامه مکرر ز سوز جان بچیده : هر شب ما از نامه
من بار کنی : سوزی بسی در آن میان بچیده شرح
شعله آهم چه نویسم و وصف آتش اشتیاق چگویم چ
نه از نامه اثر ماند و نه خامه را تن و سر حقه را از برودت و جفا
مهجوری هزار غنچه وار چون سینه خون بسته و از صعوبت
ظلمت زمهریر فرقت در رخ ایشم چشم خونبار چون نرگس
بیمار را از یرقان مفارقت زرد و زار کشته : گر از دل
باز کویم بیقرار است : دگر از دیده خونش در کنار است

در نکویم سخن ز آتش هجران شنید : ترسم از سوز هجر درفن بسوزد

فلا جرم دران باب شروع ممنوع داشته مصرع نمیشود :
توقع آنکه همیشه بدین دستور مخلصان را از حرکت ملازمت
دور و دوستان از شرف صحبت مهجور را بنوازش
قلم دلنواز مرقوم معزز و مکرم میفرموده باشند که موجب
اشفای شعلهای آتش حرارت و انطفای شرار نایرهٔ مهجوری
خواهد بود : همیشه زیبنده این پایه ها و

نهال زیبه کامرانی و اقبال ارجمند نهال فصاحت و نهال بلاغت
از رشحات سحاب افضال و فیض غمام اکرام تازه و
نظیر و جرم و دو لب بر باد حضرت از تصور بر عتبات وصال
و گلزار اتصال انجمن خصال چون غنچه با دل غمناک
و جامه چاک گشت چمن دستان با هزار دستان همسکوید

وصال از هر کات و در دل خار منجله و از هر لاله بر خار داری می برید
سبزهٔ آبدار از مژه اشکبار رسته و بنفشه سوگوار از
قامت نگونسار نمونه است : لاله پیرهن تو داغ هاست
داغ تو لاله باغ هاست التماس آنکه همیشه قاعدهٔ ذره
پروری را مرعی داشته بمکاتبات مشتمل سوانح حالات
دردمند لشکر را سرافراز دارند و بنجومات لائقه منت
نهند ظلال افضال لایزال و آفتاب حرکت بر دوام باد :
یاد انروز که در میخانه منزل داشتیم
جام می در دست و جانان در مقابل داشتیم نیاز و
افتقار و عجز و انکسار بموقف عرض رسانیده میخواهد
رشته از مقاله مراسلات هر یاران بیاران لکوشند
و نکته از رساله مکاتبات هر گستان بر دوستان

فصاحت و مقرّین بصنوف بلاغت بدر رسید
بار دیگر تازه ساخت ضمان مرا علم الله و کفی بالله
شهیدا هر قحط التزام بذکر مناقب شریف و نشر محامد
لطیف ملازمان سرمایهٔ عیش و نشاط زمانه و لصبوت
جبوت جاده ها مینماید غذب البیان و رطب اللسان
بوده جهت و مکتب عنت از تصویر ایام وصال و
تفکر روزگار اتصال غافل و ذاهل نبوده و نیست :
یاد طرف کهی تو عیش مدام کانست : گرچه ذکر العیش
نصف العیش باشد فی المثل اری اگر تقصیری در ارسال
عرایض داشته واقع شده و در رسیدن جواب کتابت
تعطیل مخصوص خدام در حجت ام : قیاس از خادم
عزت چه رسد ذره را : پایهٔ قدر شرف عالی تشریف

شرح محنت فراق کیوش سنخره نسیم رسد
صفت کمطوی السجل شاید شود و اگر ذره از و
آتش اشتیاق بر دل خاک باشد صورت اذا
زلزلت الارض زلزالها چهره گشاید فلا جرم همگا
همت بران مصروف گماشته که بهر وجهی که توان از سر
قدم ساخته بزودی روی نیاز بخاک آن آستان
ساید و سر افتخار بر آسمان رساند : سر بیابان
و آستان منزل ما است : که سربلند از آن خاک
آستان شده ام
خدا داند چون نسیم سحری هر دو ره هر در بار اسلام : فتح
شمال برابری تو از نسیم در مجلس شریف مخلف
منیف آن سرو چمن اخوت و آن گل گلستان مروت

بتبیان نتوان نمود فلاجرم در آن مندرجه است باب
شروع ممنوع داشته : از شوق اگر نویسم سوی تو
صد رسایل : عشر عشیر نبود زانها راحت در این
ملاذا امید که عجب نمود از کمال محبت و فرط مودت
آنحضرت را در زمان معاشرت و اوان عشرت
و ملازمان را میسر و محصل است عشایر و عشیرت
را هرگز بنوازش سلامی و گزارش پیامی سر افراز
نمیسازند و فراموشی شعار ساخته خود را از حال
مهجوران رنجور و رنجوران مهجور را میدارند
و ظاهرا ناسازی طالع این سرگشتگان آن حضرت
را مانعست : یاد میدهد او را از مات نمی آید باد
: وی بسیار من عهده تو بسر است هم یاد در مرض ماضی

القصه دعا گویان در دل اسحار و سجده لیل و نهار تواند
همین است که بزودی دیده فراق دیده از خاک آن آستانه
فرح بس شکانه انتحال پذیرد : خوش آنکه وصال تو میسر
شده باشد : چشم بجمال تو منور شده باشد :
الف ز هجران آنچه شبها بر دل ناشاد می آید
شب هجران از روز قیامت یاد می آید چون از
حسته هجران جز ثمره شجره انتظار و محبت وجوی
لب تشنه بیابان حرمان غیر از رشحه جرعه وصال
محالست لاجرم چشم خونبار جز دریوزه آن کار
و دل بیمار غیر از اندیشه آن یاری ندارد : هم بجا
ما از خدا جز طلب نمیکنیم : روی نیاز بر زمین دست
دعا بر آسمان حق ما استیاق و ارزومندی تقبیل

خلعت مباهات بنده نوازی یعنی منشور حیات
ابد و مثال مثال سعادت سرمدی را از کمال خلاص
و محض اختصاص مبعوث و مرقوم شده بود :
بان وجی را از آسمان شوق نازل در احسن زمان
تکمیش و هش مخلصان رسید و موجب بهجت
و خرمی گردید : الخطاب ستر الجان بخش : اثر
لطف عیسی مریم حق را پیوسته مراسم دولتخواهی
صوری و معنوی برقرار بلکه یکی در هزار است :
در بوته هجران چو زر کر بگداز : دیگر نشود بر
حمک اعشق عیارم اکنون تبلیغ محک ثبات و تر
سیل مراسلات روز بروز لحظه بلحظه مترصد
و مترقب بوده و است لقینی را از گوشه خاطر

طالع سبوع الآیه و شیوع نعمائه مخفی نخواهد بود که پیوسته در اندیشه
و خیال آن بود که تصویر خرام دلگیر این درگیران مایه همیشه السرالار فرح
فضل افضل فضلان طلب میدارد در اعز زمان دامجداوان چنین شاهد
مطلوب برو جه مرغوب چهره نمودار گشت : جام جهان نماست
ضمیر منیر محبت : اهل الصباح خطا نجاچه چنت ملتمس اگر پیوسته
همان شیوه مرضیه منظور داشته لب تشنگان بادیه حرمان را ابر سخاوت
سحاب اکرام سیراب و خرم گردانیده بر جمیع خدمات منت
نهند زیاده چه نویسد عمرت زیاد باد در روان دعای تو ؛ اسر
الکاف صبح و شام را البته ادراک عالم است
نسیم صبح برو بوی دلستان بمن آر : پیام من برسان
جواب آن بمن آر شرایف مدحات صادقانه و لطایف
تحیات ارزومندانه متحف و مهدی و مبلغ و مهدی داشته

ملفوف نراورد اشجار وسبع الليل والنهار رسانيد بسبب حصول مواصلت

در اسطه وحصول مجالست را از حضرت عزت مسئلت نموده مطمح

بلی غلاف حمن ازرشک بید ابا مو محصولست بعزا صابت مقرون خواهد شد

نیاید مصرع منیشود : عمرت دراز باد برین ختم شد سخن : پیرمن هم

اصرامحضار رباب

نه درمان پذیر است

دل فراق : نه در نامه گنجد غم اشتیاق جو کویم را چه غم دیده

دراز نوچه دیده وچه کویم ازبکان محنت کشیده بی توچه السید شب

در فکرانم کرچند بخواب نشینم وروز از شب اگه شب چه در جواب نشینم

صبح من از غم وشام نیعغان بکذرد : بی تو شام وسحرم [illegible]

نسان بکذرد اکنون ازدهای درد جان وذکر زبان این کمینه

سهام تو لا زبجهلیک است در اسباطا حرمان بزودی در نور دیده گنجد

دیده حجاب از میان مرتفع کشته دیده زمد دیده بدیدار شریف

من غایبست از تو دلی روح ومهجت حقا که شرح فقار

بدریافت سعادت اتصال وادراک دولت وصال چون وفور

عاطفت آن محجبة خصال حصر ونهایت ندارد رجا واثق و

وثوق صادقست که عنقریب دیده هجران دیده حسب الاراده

از پرتو جناب عارض آن سرور سینه روشنی پذیرفته غنچه : حقا

وصال در گلستان اتصال شکفته وخار رخ زلال در راه ملال

شکسته کعقیق بحق الحق واله توقع اکه عـ الق علاه شبوه ذره

پروری وطریقه اجید نوازی سابر قرار بلکه یکی در هزار داشته

جانب این سرگشته با دیه هجران را بسبب استیلای نسیان

از کوشه خاطر فرو نکذارد زیاده چه نویسد : نهال عمر اوراق

تو سرسبز باد چند انک : در دهر خوش پروین را رکنست اسمار مهم

جلاء البصایر اصحاب دانش بینش فیض فضل

از غم دوری والم مهجوری عمر دیده دور دیده زمد دیده چه دیده

حقا که شرح حدت آتش فراق بوصف حرف تعطش

باشتیاق از حد وحصر تجاوز ومتصاعد است : وه

چه کویم که از هجرت چه ملال دارم : باز دوری تو از خویش

چه حال دارم ومع هذا یکسو فراق یار ویکسو فراق چرخ :

لا جفا چه کنم با جفای یار امید وارم پیشکه تیره

وحشت ودهشت فرقت ورهبت وحسرت مواصلت

مبدل کعقد ملاذا اکر اتفاق برسه کلمه مشتمل بر اعلام حالات

ذات حمیده صفات خدام مرقوم محب قسیم کشته کالشمس فی

الوضح والبدر فی الظلام از افق عاطفت وتشبق مکرمت

جهره درود کشاید مزید سایر الطاف خدام بعد الدعا

سبیل اوّل بل اتم واکمل الحوار

اشتی ر سعادت بل در تضاعف اشجار محبت

با ز متمس از عمیم الطاف آنکه هنگام دریافت ملاقات

قابض السعادات احیانا این ذره حقیر را بر حاشیه ضمیر منیر

کذرانیده با علام سلامتی سرافراز میساخته باشند چه

اگر از زمره نسیانست از جمله نسیان نباشد :

تا جهان باشد در جهان باشی : وز بد خلق در امان باشی :

الحوار

القاصد فرخنده پیغام یار سیدهی

: دلرا ترفیع سکینی جانرا قراری میدهی ومع هذا مرحبا

طایر فرخ رخ فرخنده پیام : خیر مقدم مرحبا خبر یار کی

راه کدام مکتب فاتح العبارات خاصیت اکر

اعظم بلکه برکت اعجاز بن مریم داشت بدل الحمد معرفت

بلی پیرایه معرفت حکایت کالبدر فی الدرجه حسن

٧

و اخلاص و لواحق خصوصیت و اختصاص درین اوقات
اتفاق مفارقت مخلص فقیر را در سلک صدرنشینان
مسند... منخرط ساختن نمیدانم بسبب چیست [illegible]
کیست ... تجلیل بودن از ارباب کرم لایق بمرضی
مرضی اکر احیانا برشحات اقلام عنبرفام و نفحات
پیام لازم الاحترام لب تشنگان وادی فراق و جگر
سوختگان سرمنزل اشتیاق را آب و رنگ ارزانیست
ظلکم ممدود الی الیوم الموعود
... از فرخی آمدکه ... سرمنزل ...
... کتاب روح گستر و خطاب روح پرور از ان جناب
... شمایم کلشن ... ایام ... دران
... عافیت و اکرام اوقات ... صورت ...

عالیجاها اشتظام دلگه درین اوقات بورود نقد نامه نامی
سرافراز کرده و شکر سلامت ذات فایض البرکات
بتقدیم رسانید تاکیدی که درباب نولب ... شیدن باقی
محلات ... کانی فرموده بودند بحق رسیده دران باب
شرمنده و بتقصیر خود معترفست باعث برین تقصیر
و غفلت این بوده که مخلص اکثر اوقات علیل و بیحال
خوف مانده بود و نیز تتمه کاغذی که نزد مخبر مانده بود خفا توجه
فرموده بانجام انجانب مقرر داشتند و مرموز نموده کاغذ
داریم از برای آنکار خواهم فرستاد نفر ستادند و دیگر اینکه
تتمه خرجی آن ... و چهار هزار دینار باشد احتیاج
خانی روسیاه تلف کرده بود و تحصیل آن و ابراء ذمه خود
از آن تا حال دست بهم نداده بود غرض ازین جسارت

... الهی و الا مقام دولت و ابهت و احتشام همیشه
بوجود فایض الجود نواب ... صاحبی ام بازیب
و زین و صیت مکرمت و معدلت و احسان الفالیجاه والا
شان ... باد دعاگوی خلاص فلان بمیامن
توجهات عالی در سرای سپنج عالم هستی بمقام دعاگوئی
برپا انتظام ... قبل ازین عریضه بخدمت ...
شده بود امیدوار شرف عرض رسیده و مثل عرایض
دیگر ... حاملان بموقف عرض نمیرسد ... سعادت
محروم ... آفتاب اقبال
از افق ... طالع و روشنائی بخش ... مخلصان
... باد
ورود بشارت سلامتی ذات بابرکات ...

... صاحب ام است ... موصوف و در ...
... روزگار ... دست ... درپیش
... اگر ... انصاف ...
... داری ... و مجازا ز در چه تقصیرات
ظاهر بعضی ... بنده ... آن
... داشت ... عیت ... ازا
... اگر غلط هم باشد ناش
از غلط اجتهاد دانسته و مخلص ... خود ... از ...
کان و دعاگویان دانسته رقم عفو بر زلات و تقصیر
ات کشند سایه عالی ... باد بتوفیقات
... مؤید باشند
گذارش امور ... حضرت ... توفیقات

[illegible]

اشرف بود نه مجال مرگ دیدند و یکبار ره پرستی سرافراز
نفر سود شود از حیات و ممات متفحص نکردند اگرچه
الهم گنجایش داشت چرا گرانید عاکوی نقیه قابل
این التفات نباشد لاکن از جهة اعتبار
و عبارت از بند کهای ره این احسان جناب عالیت
اگر شایسته این معنی بهر رضا باشد عجب نیست استغفرالله
چه میگویم هرچه اختر و کند شیرین کند چون در خت
تلخ که حمله این کند حسن منشا این پریشان گوییهای
و توقعات زیادی اعتبار شفقتهای کوناگون از حد فزون
نواب ستطاب صاحب ام است اگر دران سعد ورزد انشاالله
حضا عفو بر آن کشند میتواند بود

بندهٔ دعاگو فلان بود از عمر در کام اشفاقی

[illegible]

ساعی رقیمهٔ دلکت و گرامی مقاوضهٔ اعجز و اکه از پیش
کلمانش زلال فصاحت فوران از درجه اول فقرانش مایهٔ
معنی بلاغت جریان داشت ورقها یافته خوشه سلامت
ذات بابرکات آن نور دیده گرامی رسانید و گوهر
اتحیر روح پرور هر تسرت آورد و آرزوی محبان مشتاق افتو
گفته شد هبوب این نسیم جانفزا راحت خواطر احبا را
از خس و خاشاک تشویش رفت و از رشحات آن سحاب
مدار گلستان بواطن حسنات طراوت و خرمی پذیرفت
فروغ اتحیر این و لفروز روشنی بخش سرای قلوب
اخلاص اندوز گردید و از طلوع آن صبح دلکشا غنچه
دلهای محبت آگین بر جس بر جس بر جهد بالید در همین سالک
انبساط نقد خیمه و مراعی این شیوه پسندیده بجهه از چگونگی

[illegible]

سعادت مشحون عایر لطفه
التفات نامهٔ نامی بنیکان گرامی از نامجات کلیات
محبت آگین شفقت مضامین روایح توجهات پیش از پیش
بمشام جان میرسید شرف ورود ارزانی داشته جان افسرده
و خاطر پژمرده را آثار نگجت بیند و از ابلاغ مژده سلامت
ذات خجسته صفات و صحت مزاج شریف خاطر را خوشوقت
و دیده را اشکگذار گرداند امید که ذات گرامی همیشه
از آفات مصون و مزاج وهاج پیوسته بعافیت
مقرون باد سایهٔ عالم محله دستدام باد
خواطر اخلاص ماثر حسنات صداقت سمات همواره بجوی
سلامت ذات کثیرت البرکات خرم و شاد و دارا
[illegible]

[illegible]

مخلصان را مبشر و خوشحال سازند عمرت نکوباد
در توالد فرزند وجود گرامی را خجسته از بهر
گرز ندانان شید محفوظ طالع چه پیوسته بتوجهات حضرت الله
سر بلند باشند بمستان خواطر حسنات از زلال توجه
درین اوقات در جویبار احوال فرخنده مآل آن
آزاده نخل حدیقهٔ مجد و اقبال جریان یافته گل گل
شکفتن گرفت الهی مبارک و میمون و با سعادت
جهان مقرون بوجه احسن منظور انظار عنایات الهی
و مشمول عواطف شاهنشاهی باشند مخلص درین باب
بدعای ذات قدسی صفات اشتغال و پیوسته
در استعلام احوال شریف میباشد اگر گاهی خیال ان
[illegible]

علیکم و رحمة الله و برکاته
همیشه پیوسته مسند آرای دیوان عدل و دادگستری
حل مشکلات امور کافه عباد و توجه تخصیص دعای خیر جهت
ذات اقدس اعلی حضرت ظل اللهی موفق باشند
والا رقعه سامی و سرافراز نامه گرامی که قماش عبارات
رنگینش بر قامت امیدواری بنده دیرین تشریف
رسا و سیاق اشارات تفقد آمیزش جهت تسلی خاطر
حزین اشکباری مصفای غم زدا بود شرف وصول ارزانی
داشته نمک ریز خاطر غمناک و رفوکاری دل چاک چاک
بر داشت چون شکر این کرامت از حد فزون است
کرد خاطر شریف فراموش نشتم قدری سر رشته در درج انتظار
در سلک آن بهشت رسید روشنی بخش دیده خاطر و حاصل گشته

[illegible]

تبدم اهتمام طریق ثناگویی و شکرگذاری توجهات بی نهایت
را از لوازم حق شناسی و اخلاص شعاری مستبین دانسته امید
به محل دعا با مثمر ثمر اجابت و سبب حصول مرادات
و سعادات دنیا و آخرت گردد زیاده از عرض بندگی
و آرزومندی بدریافت خدمت گرامی معروض میدارد
را از وقتی که محروم ملازمت سامی گردیده فلان فلان
عمر و دولت مستدام و پاینده و آفتاب اقبال
از مشرق اجلال تابنده باد
الهی مقام و منزل مبارک و مسعود و فواتح و خواتیم امور
را بحسن القبول عنایت جناب مستجاب الدعوات پسندیده و محمود و آراسته
باد بنده دعاگو فلان لله الحمد که از ورود سرافراز
نامه نامی بنده نواز رنگ از دل پرواز حیات تازه

[illegible]

در روشن و چراغ دلفروز صفای طویتش از فانوس
کینه بر ساحت خواطر هر دور و نزدیک پرتو افکن
گشت زبان متعال و باظهار اخلاص دار آرزومندی
گشادن و بزبان درازی خامه و سخن طرازی نامه تصدیع
نظر التفات [illegible] خاطر بیتکلف سامی دادن قدم از
منهج آداب و قاعده [illegible] نهادن است پس درست
از نوشتن ابتر اتب بقلم بر داشتن و عرض [illegible] طلب
طولانی را بزبان حال گذاشتن اولی خواهد بود تفقد نامچه
گرامی ریاحین مضامینش معطر دماغ جان و ثمرات فقرا
تش حلاوت بخش مذاق وجدان بود برسیدن سامی است
توجهات از حد فزون گلشن [illegible] خاطر محزون را
تازه و هر [illegible] توقع را ابد آموز و چشم انتظار گرامی لطف [illegible]

[illegible]

سفر فرح آباد حق پرستی از راه نادان هوا و هوس ها بگیر
بعد بوصول سر منزل سعادت در جهات موفق باشند
بنده دعاگو فلان پیوسته بشکرگذاری نعمت توجهات
عالی اشتغال داشته دقیقه از دعاگویی ذات بابرکات
فرو نمیگذارد امید که چمن از شوب اعراض خالص
است با خاطر متفرق لطف همیشه بر مسند دولت
و عزت و شوکت و کامرانی متمکن باشند
همیشه والا مسند دانش و کمال بوجه فاضل ابجد [illegible]
آنکه ذوه عمده ارباب فضل و حال مزین طریق [illegible]
عمیق مقصد تحقیق بحر لیع دلفروز تقریر و نگار تحریر [illegible]
تحریر بر عامه سالکان و طالبان روشن باد بعد از [illegible]
وادی شرح اشتیاق از حد بیرون و ابلاغ دعوات و تحیات [illegible]

[illegible]

این مطلوب بتقریبی مرغوب بسر کهه توقع آنکه گاهی با علام
از سلامت ذات بابرکات مخلصانرا خوشحال و مسرور
ملتزم مب جتته باشند بر واید تصدیع آن والا جناب حجر و ح
از منبع لطف کسب سایه عالی مخلد و مستدام باد

لله الحمد که بشر نامه التفات مبانی
بشر فورود ارزان داشته بنوید دلگشای غم زدای سلامت
ذات فایضة البرکات خاطر پر ملال را مبشر و خوشحال
امیدوار باین شیوه ستوده همیشه محبت نواز و لصب بمقاب
قلم توجه شیم از آینه خاطر لخلاص آئین مخلصان زدیر مرتب
بهار باشند الحال داعی بحمد الله بخیر مقرون و بدعای حسنات
مصروفست و الکراد خان بخیر بر تیمه الشفر ابواب
الحجان اشتغال وجه در انفکر آن اندخم هات جانکدازفکرهای

ن از زند و گاه گاهی بزبان قلم عطوفت شیم بد الحوط
و پرسش الحال بمعتکف زاویه مصرع ممنیسی همیشه
حسن کام و متقضی المرام و در عالم بمکارم شیم بلند
نام باشند والسلم علیکم
ابواب حصول مرادات فرح جهات بمفاتیح عنایات جناب
سبحانی بر روی الحال خجسته مآل همیشه گشوده زنگ
کدورات شام غربت بمصاقل تاییدات حضرت
عزت از آینه خاطر عاطر همواره زدوده باد مخلص مشتاق
ارزوی الحال ملازمت گرامی بسنگ ..... پیش
از پیش دلکه و در دعاگوئی ذات بابرکات که پسند یده
صفات انحه و مرام توقع تصبر بنمهد و در شریعت تمسک
خوار کی و صحت است بمعنی را و اجب دانسته میشد الله

بلپس یاد مخلصان که که بگر حسب ما مجات مستوالیه مخطه
در این تقصیر بنموده گشت فلان و فلان بسمو
سعادات در جهانی فایز باشند
سپاس بیقیاس حضرت مالک الملک را که عرصه
مزرعه غبرا و حدیقه معموره خضرا قطرات از مزارع
کثیر المنافع اوضاری کرامت شعار ذی متجره ابر بحر درست
فلک اخضر کشید و خوانچه از چشمه سار کثیر الا
نهار الکرام او و صلوات نامعه مبات بر رسول
بر رسولی او و شیقه املکیت انرا بتوفیق من احسن
ارضا فهی له مستحب کهلاینید و عمارات گشت
زار فاخره الدنیا مزرعة الآخرة را بزلال سلسال
شریعت معمور و مکمل ساخت والصلوات

با جمیع توابع و لواحق و صحاری و اراضی و قنوات دلآرد و جداول
و شرب و آبار بمبلغ مخصر لال .... مبایعه صحیحه
شرعیه سمعه و معاقده صریحه دینیه مرعیه مشتمله مجلیه با
تیوقف علیه صحة المبایعه الایجاب والقبول والتسلیم والله
والقبض والاقباض مع الثمن والثمن و تفرق الابدان
من موطن العقد و حصول رویة البتر و جمیع المتممات
والمصححات و معترف شد متوکله مربوطه بصحه مبایعه مطلقا
والکه عالمه بالغبن الفاحش والافحش وان کانت مشتمله
علی المراتب الحاکیه معبر عنها بروز نهم والیوم تاریخ
حق و ملک مشتری مزبور است داور است تصرف
مالکانه در آن بهر طریق و خواهد و ارکه هم برکت تصرف
فی املاکهم و بعد ذلک کخلاف المشهور عین او باطل

ورا قش لآلی محامد و مناقب و مفاخر دثار مکارم و
محاسن کلمه اشفاق و احسان مدار الطاف و عواطف
شعار رب محمد وقار بلند اقتدار عالیجاه ذی العز و الاقتدار
عالی جاه شمس الفلک النجابة و الرفعة و المکرمة و
المجدة و الرافة و الملاطفة و الصداقت و المعالی
برادر اسلمه الله تعالی عن البلیات و بلغه الی اقصی
درج الکمالات شرح مراتب شوق و اشتیاق و حکایت
مطالعت فراق نه بمرتبه ایست که شمه از آن
بر لوح بیان سمت گذارش توانند پذیرفت حق و تمم حق
و کفی به شهیدا امر مافوق الطاقه و طی آن از قبیل طی
امور غیر متناهیه در از منه متناهیه است همیشه وار
از الطاف بیقیاس لایزال احسانست که آن گشتی

کامکاری ارجمند سعادتمند حالت یار برخوردار عزیز
مصروف لم شمس میرزا فلان و اعزی میرزا فلان و تو کل
باغ امید مراد سعید را طول الله اعمارهم و رزقنی علی اسرع
اسماء ایهم لقائهم با برادر من عزیز شان دعا دوستانه
آرزومندانه زیاده از متعارف خویشان این ارشاده
حصول مراد الله عزیز شان را از درگاه الهی بتحکیم بسته دست
عزیمت امید را بوسیل مرغوبه عما قریب محصل و مصور
بادحق تعالی آن برادران ارشد و گرامی عزیز ان الحمد سجاد تمند
را در ظل عاطفت خویش مصون داشته در سایه والد
ماجد بمنتهای کمال فایز گرداند دیگر آنکه اخبار و خدمات
لائقه را منتظر است محبت لصلاحمند و مهجور را دور مند
دیر گاهی از احتجاب اشراقات تعطفات ملازمان حمیده

تو بور خیمت امیدوار حال کجا رسید اور قیمه عنبر
شمیمه را که حرف شان خامه مشکین شمایه در اوراق شان صحیفه
محبت نسبه ذکر گاشته قلم از رنگی انگار مایه کار ورد
فسرده گلک عطوفت سلک شده بود دماغ جان
تازه و مرغ نیم بسمل دل را حیات تازه انداز انابهره در حاصل
لعده دار شگفتگی خاطر محبت ماثر جهت اعلام کیفیت
حال خجسته مآل بود نامه نامی و مفاوضه گرامی گلهای
سعی در گلشن خاطر شکفانیده حدیقه جلیله بهار را رنگی
سالها بحضرت دلفطار بخشید و از مطالعه آن چشم
مرمود را که سالها در شاهراه انتظار بود نیز
شده از ظلمات که اب لب چشمه حیوان رسید نامه
شوق انگیز محبت آمیز را چه ان وصف در و دیده زبان

مزاج وهاج بود موجب از دیاد شکر منعم حقیقی و باعث
تسلیه خاطر محب تحقیق شد امید مرداریم این شیوه
علیه پس نهاد خاطر قدسی مظاهر بوده محرک سلسله حقیقت
رستی و وداد باشند عالیجاها نارفیع الشانا ملازماهاری
در باب آمدن محب بآن صوب صواب در رخصت
نواب مستطاب و توجهات در هر باب برفاقت
ملازمان سامی القاب مرقوم کلک انشا بیان
بمگسر انداخته آمدن موقوف بر رخصت و اظهار
آن بای جز دی مصلحت نیست لله تعالی استعداد
سعادت صحبت فیض بخش را بقیر و ارعما قریب
روزی گرداد امید داشته قبول اسم عشق
مطلوب الصابت حجت برگشتن با دستر جهودان

عماقریب بدرجهٔ مرغوب محصل باد

جواهر دعا مبرا و معرا از شوائب ریب و ریا و زواهر ثنا
بمنتهای صدق آراکه بمجلس عالی و بهریهٔ محفل متعالی
ملاذان عالیمکان والاشان رحمت امید و واهب متعال
و قادر ذوالجلال نهال عمر و قبالت و دوحهٔ مجد و اجلال
از آسیب عین الکمال مصون و باب بارش سحاب کرامت
در حمایت خویش الی قیام الساعة و ساعة القیام
در ریاض هستی و جویبار زندگی پاینده و پاینده و سبز و برومند
داشته بتوفیقات و تاییدات در جمیع اوقات موفق و بهره‌مند
گرداند شرح شمه از لواعج اشتیاق بدریافت خدمت
سامی نامی گرامی بمرتبهٔ است در بدو ستیاری کاتبان
ملاء اعلا امکان گنجایش بیان نپذیرد امید که بکرم

بپیوسته مستند توفیق زیارت آستانه

منوره متبرکه سدره مرتبه صفیه صفویه افضل التحیه
والثنا قرین آمال و لا زال حضرت والا رتبت رفیع
منزلت سامی مرتبت خورشید اشتهار گردون
اقتدار نواب معلی القاب نیکو خصال فلک جناب معلی القاب
تولیت و ایالت و شوکت و اقبال پناه عظمت
و حشمت و اجلال دستگاه نصفت و معدلت و شهامت
انتباه منقبت و بسالت و مودت آگاه
خلق و مکرمت و احسان شعار الموفق بتوفیق الملک
الغفار لا زال یکلد ظل جلاله العالی حافظ علیم الشان بانی
منبع الجود دام اعتلا بجه کامیاب مطالب و مقاصد
دارین باشند حق و بعزة لله تعالی ازو ور دو قدوم

آمال آن یگانهٔ آفاق قدسی اخلاق بتربیت بهار و فیوضات
سحاب همت شگفته و سیراب باد

الحمد لله الذی امر عباده بالتوبة فی فصل الخطاب
وجعلها وسیلة لوصول المؤمنین الی جزیل الثواب
والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد الذی یفتخر بعبودیته
والکرام الملک الوهاب وشفعاء یوم الحساب
و بعد چنین بحکم کلام متعال حضرت جل جلاله توبة نصوحا
بوالکدی جزا الهم فیض صلاح و فوز خیر و فلاح منوط
و موقوف بر امتثال احکام و رجوع از ارتکاب سیئات
و مناهی است و چنین بدو قدرت حضرت کریم غفار
خواهد ابواب رستگاری بر روی بنده نیازمند
از بنده گناهکار پریشان روزگار بر ابواب اعطا خواهد

مهر چند در ارسال محبت نامجات بحضرت سامی گرامی عالیحضرت والا
رتبت رفیع مرتبت منیع منزلت شریعت و فضیلت
پناه افادت و افاضت دستگاه حقایق و معارف آگاه ابهت
و رفعت و فتوت انتباه صداقت و خلت و عطوفت کیفیت محبت
و مودت اطوار جامع المعقول والمنقول حاوی الاصول والفروع
میر سالب مستغنی الالقاب شیخ الاسلامی العالم سبحانه و تعالی
ایام افادته و افاضته الی یوم الدین مقصر است لیکن در مرآت محبت
بر عکس آن سبقت دارد و از کثرت اشتیاق و صفای محبت از حوزهٔ تحریر
شرف ملاقات و صحبت کثیر البهجت ایام مسرت بعجم و شمیده
امید که این تمنا علی احسن الوجه میسر و مرزوق باد
پیوسته شریف با برکات و ساعات صحبت شان بافاده
حقایق فروع و اصول و افاضهٔ دقایق معقول و منقول مشغول

ما از دیرباز در رشته نیکنامی راسخ گشته و طبیعت
ثابته شیوع اظهار آن نشد و آنچه در قوه ضمیر لطیف مستکن است
انهار مراتب اخلاص و اختصاص است اتمیز الروح
الشمس است از غایت اظهار محتاج باظهار نیست پس
در هر صورت دل اعضال ما زیرا جز صوری مداوا نیست
ابر از استعمال سعادت در ... خدمت ...
مآل آن قبله گاهی در ... جلوه گر ساز ...
جلی ... مداوا الکمال برب العباد

سر برادت دولت و اقبال و ... و اجلال بوجه
سامی نامی تو کلیت وزارت دولت و اقبال پناه حشمت
و شوکت و اجلال ... و نصفت و معدلت انتباه
خلت و صداقت شعار مرافقت و موافقت ...

همت العزیز بر جور و جفا مستور ... اگر اشتی است و بعد مار
مستور ... ملتمس ... اسلوب مطالب الکار در ...
... قلم ... و مرقوم خامه الطف ...
و ... قلم ... و ... غزالی ... قابح
... و ... محب ... سالار
مصر ... در ... اگر غیر از این ... است
در ... محب ... شوق ابن الشبان
توضیح ... و ... در ... از این ... حلقه
محبوب و نام ... نامه النفات ... مع ...
مدار ... گرامی رسید هر چند از ... کلمات ...
... عبارتش که آراسته کلک ... تقریر ...
... از ... معلوم ... باد

و ... عیب ... جود ... راتبه محفوظ
دار ... احتیاج و استعانت دیگری بر رفاه حال
و فراغ بال روانه ... کعبه بر ... الزیارة
عالی اشتغال ... در یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من
اتی الله بقلب سلیم نظر بمضمون آیه وافی هدایه مثل الذین ینفقون
اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة
مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم

ط محب ... و مخلص ...
... شرح ... بر ... ده ... که هر گاه از فرط
محبت ... شوق ... بوجه باشند بحمد الله و المنه
... عواطف ... حاصل و اگر ... دادن
از فیض ... لازم البهجت ... صورت ... عند الله

اورا ... از جانب ... تجوای
... هر چه ... غرض ... در شام محبت
... و ... جان و ... گریبان ...
... ابر ... در ... ان
... متروک و ... رسم محبت ... دارند

... عالم برنخ ...
بشر طلوع صبح ... و طلیعه ... سعود ... و ... رتبه کریمه ...
... از مشرق ... عطارد ... طالع و ... وران آورد این
اخلاص ... که ... خاطر اخلاص ... بسم
... و صول ... اثر ... ذلک ... صفات
عالم ... و ... استطلاع ...
مزاج ... متراج ... النجوم ...

که حکام منتسب شد و از هیچ جا که در مدافعات که حضرت رالله ولایت

ولایت منتصور نسبت که اضعف ملازمان می شامل

حال سید حضرت رالله شود و قدری فهم و جنس بعضی مردم خوش

یا الصنیع وظیفه بالصبغه موجب شغل شرعی در حال الابعه

حکام تعارف حالات رساله مهر رسید حضرت رالله فرستند که از الطاف

ملازمان رفای در مصیبت معرفی الله بهم رسد هر آینه که صید

دعا گیر کلمه ذات بابرکات شکوه ان اقدس ظل اللهی

فرمحه خواهند به عالی حضرت بسر کار رفیع راه رسفارش

شده هر وقت از اوقات که کیفیت للازم گردیده

منشرفکه یاد آوری انتظار رسید نموده باشد چون عرض الله :

می باشد البته جناب اقدس الهی عالی منبر بر ثبت

حوالکه باقی سعی نا دان در بافت فیض و جهت

عرض می رساند که راحمن در مراسم صمیم اخلاص

و منهاج الصلاح ارادت حیث خاص تحریر بر ذریعه خلوص

مناصب سوال از فرایض می بدانند و منوالدر رافع سالک هر سالک

تعهد حضور و مقتبس لمعات انوار حضرت معالی دستور

متوجه للمدام در بواسطه ذریعه لمحی اصه سبب کار رحلت ارجاع

مصادفت کوهستان شرذمه از مناهج ارادت جهاک جنبه

حرز تربیت مراتب اخلاص و شرح فضای شنیاق بدر باشد

حضور فریض فیض منتظر التحریر است ابتدا اصورت شاهد عالی

بر گرامی سخاوت حال فیض اثر منطبع رفیع حین عالی حضرت

سلسله الاعاظم سید نورالدین خان در بعض از اجله سلسله سادات

رفیع الدرجات مولوی علیه التحیه و الثنا و عنوان صحیفه احوال

بتوقیع صلاح و سداد که هر دو گتا و از تصاریف سنین و دهور

از مطالعات و موجودات مرقوم که بعنوان اطلاع که اکه بمنان الطاف

جنابت شنیفی و منشفی ف حضرت اشراق الجلالیک لکن رهایت

ملال حسین شریف ضالع والامقام که بحرمحروسی از قبیل

خدمت الامام المرسی سلطان رسالت شرکت خیردار مین حضرات

کمالات ستری بر تحریر نوازند صورت و قوعنه ایک و تعین

مرعای حالم عمر و عزت الصاحی شغل معاش و امید رسید

رشته خیر و فرمیش ازانکه افادت الهی بر سر مخلصی

عقبه وقت برین ساله که بر شاه شند سید عالی از محرم سکران

بکهالیکه جمله اشرفی کاهی عبی الحیوان قلم عطوف اشم

کنت ببذلال ابن عقبه بنگاه افرین حضرات الضار فیض

باشارات و شرف تسان کتب حرالصلاح باشند کرامت

الاید و للقریب آنه فی رتبه بر ته لام افادت و الاهمه سنة ...

دلالات لوده نامه پاک و مفاوضه گرامی رسید صباح هدم توی جا

رسید شرف نامه کرسلجان رسید بشیر لبشارت ماه معصر : لبر رفت

مهجور گئیه رسیده حیوات تا را و سر شفا فزالغ و کف بالسبهیدا

کر شعف بر شعف و بهجت بر بهجت افزوده طریقه حارین وا کا

مخصص انسان پیوسته لبعضی شوق لسینه را می عرض تشنه باشند

: مشته وصبوری از حد گذشت یا : گر تو شکیب داری

طاقت مانر ما را : حقا که انتهای مدت علی مهجوری و اشتعال

نوایر مراری بمرتبه رسیده و بسر حدی یکی مینماید اگر زبان عنبری

از عشرت بگیرد در آید در دم سوزد و اگر قلم در توصیف و تحریر آید که

از بسیاری گرمی زبان کشاید بر جوش بر فروزد و بنا عالیه کریا

قلم را از وصف تحریر این معطوف داشته همه زبان حال مواری

انبعاث متحرک : کجن رشته شمع رگ جانمیسوزد :

چنانچه حضرت ... که فرمود الی ... طلب لمرضاته و بتصر ... قفر مبارک

عالی تعلیقه ... طبیعه از مصدر جاه و جلال

صادر و ... اجری امر و مقرر ... که شهاد برکور خیر تو کرده باعث

... براجبه عینه و ... رسول ... بجواهر ... باعث حصول

دعای خیر که ذات ... صفت و امیدواری ... اهلیت ... این

... حاضر بود

داعی ... ببین ... شک ... در ... معروض میداد

که چنانکه ... الالوان ... و ... الاسرار ضمیر ... فیض ... حدادی

حال ... که ... نعمت حیات که اعظم

عواطف ربانیست ... در گوشه خمول بر ... شغل و ملاقات

... ملازمان ... از جانب ... الدار ... و امید ... دارد

... قصد ... از ... رسید ... عرض ... و ... که ... عرض

در باب ... کور ضمیر منیر ... ناگزیر ... خاطر خطیر

مرحمت ... ساخته در ... بعض کامیابان ... حریم قبایل

... عالی ... چنانچه از ... رسید ... ذات ملک

ملکات ... کسب ... عالیات ... استقلال

در فروغ استقبار ... الحال ... شمار ... شوند ... و ...

در دعای عمر و دولت ... مزید جاه و عزت ... عالیات ... استقلال

داشته و میداده ... دعای ... ناگزیر بود

... حین ... بایر ... و بو قور ... حالات ... کمالات

امیدوار است ... در مقام اجابت ... بازم ... ببرالله

... ربنا ... بالجمهور ... المجاب الله ... حالات بیک

... عظمت ... رب السموات ... ضمن ... الاسلام

... متنبه ... صحبت عزت ... کمالات ... و ملائی

حلیم و صاحب جانب فقرا و ...

شبهه ... دین ... سالک مسالک ... تقی و ... اوراد

حضرت رب العالمین و منهاج ائمه طاهرین ... خیر و نیم

و ... از ... بخصوص ... اثنا ... سبیل ... عالیات

صلاحیت و تقوی شعار ... و ...

بر صاحبان خرد ... و ارباب ... ذکا ... روشن

و هویدا ... و عیان است ... زر ... زبر و ... برین

... صاحبان ... که ... هر یک ... این منزل

... گوچیده ... ابرار ... از کمال ... زر و زیور و جواهر

... گوهران ... جز عمل صالح ... نخواهد بود ... بس

غافلان ... لازم ... بمضمون ... عنت

... یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله

تا در یوم النشور بمضمون سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة

... از ... فتد است و ... بورود ... قال رب

ارجعون لعلی اعمل صالحا برای ... بنابر ... در نظر

... و ... والذین یکنزون الذهب و الفضة الی

آخره جلوه ... خصوصا فضیلت و تقوی شعاری ... تقی ...

... ادای ... تعفیر ... فقر و ... و ... حال

و عیال ... بعد از ... بر کمالیت ... الله

در جانب ... اسیر ... که ... از ... حب ... بسیار

... از او ... خواهش ... برادر

... لهذا ... صاحبان ... ثروت

و متحلیان حلیه سخاوت ... از ... کوة

فطره و غیره ... وجه ... خیرات و صدقات ... اعانت

تعرض عالیه ... که محبت و موالفت را در مزارع قلوب محبان من روح

نشو و نما بود در این وقت از رشحات قلم موالفت شیم سبزه

خرم کردیده ریاض انجمن دوستی و مودت را از هجران ملاقات

کثیر البرکات رو به پژمردگی آورده بود از نثر های سحاب چشمه خامه

موالات جناب بر شکفتن ناله کلهای رنگارنگ رشک افزای باغ ارم گشته

مرضی محبت پیشه چون ... صحبت ... مراتب ... برای خاطر

حسن ذخایر کرده و سطور خجسته ... شعر بر ضوابط طریقه

وداد و دلدار ... از بنیان قوی ... ایمه ...

شیوه مرضیه را مرعی ... با ارسال موالات ... حسنات بخشش

... بهار ... گلزار ... تحریر ...

... خواهد ... موالفت و ... لاز...

با دیرب العب ... محب الاحب و صدیق الاصد

تعرض عالیه ... و حسب ... در ... فلان ... لهمه

قلمرو فرخنده فرجام ... تحریر رقیمات نغمه

سنج ... و از کلک ... خجسته آثار

شمیم ... اخلاص ذخایر ... و هرا

در این وقت که ... مصالحه ... الصحبت و فیض یاب

خدمت ... ادب ... عالیه ... خدمت ... ارادت

فرحی ... دانست ... اهتمام در ... مقام

اظهار رحمت ... عرض ... مصلحت اوقات

فرخنده آلات ... در خصوص ... قطعه ... عالیه ...

سلطان ... مقامی سید محمد ... در قصبه ... سید الله

... مسند ... در خصوص ... ند ... الله

کرمت ... صاحب مرام میرزا سید محمد خان ... و اشته

... تصنیف ... کعبه ... و الحمد ... و اوضاع

و احوال ... شاه ... مهر ...

مرعی ... راحت ... منوطین ... تبریز ... شاکر کعبه

حکومت او صلاح ... کنجان ... لهذا اجراه

بعرض و ... انجمن ... نظر ... شبدا ...

والا ... و تنظیم اوضاع و احوال ... ولایت

و عدم ... شد ... سال حال

... حکومت و ایالت ... المعروف

... منوجهر ... حکومت ... موجب ترفیه حال

و تنظیم اوضاع و احوال ... واگر ... ابد باقی

... عالی مطاع

عرضه داشت ... که ... چون

در این وقت که مرحمت و غفران پناه فلان داعی حق را لبیک

اجابت ... عالیجاه خان ... که از ...

... اقدس ... و الد ... ابو الاب ...

همواره در ترفیه امور رعایا ساعی و ... خلق الله ارض

... اقدس

ارفع اعلی حکومت ... العالیه ... الله شفقت

در ... موجب ترفیه ... امیدوار ...

خلق الله ... و از دیاد عمر و دولت ... عالی

خواهد بود باقی امره العالی مطاع

عرضه داشت ... فلان ... نیان

... عرض ...

ستاره شکوه عظمت و حشمت و اجلال مهر سا فر رفعت و اوج
مفخری دبیر ارایت جوانش و شیوه ستر کشیدی و تمرداد
امر مطاع پادشاه جلالت مبدا کاه ظل الله جهانپناه
برهمه اهت خاطر عاطفت کستر و سنجهان جهان نمای ضمیر انور
سکندر توان سلیمان منزلت و ولایت پناه
اقدس ارفع اعلی روحنا فداه ظاهر و مبرهن است که لهذا وجوه
عدم استعداد و قابلیت سکاره ساز دهر اوقات رفعت
ماضیه بر سبیل ذنوب نظر بوقوع قرب جوار فی الجمله د
اندازی نمود و چون پیوسته از مصدر عز و اقبال ارقام قضا نظام
شرف صدور می پذیرفته که نواب صاحبقرانی ایام والی
ابتدا از بدو شعار و مفسدین حوالی و حواشی برداشته
الکانی که حسب الامر کیتی مطاع مولکات استاقدار قدرت قضا توان

پادشاه ظل الله جهانبان اقدس والا در نظر
و شیرازه انتظام الکنی را تصاحب صاحبقرانی ایام مفوض می فرموده
از غبار ارتفاع دل اشرار اوباش و مصفا ساخته بنا بر علاقه
درین اوان فیروزی نشان انضمام غازیان ظفر اثر کامیاب
نصرت انتساب ظفر عنان صاحبقرانی ایام والی بعزم
تنبیه و کوشمال طوایف حشران مأمور گشته
صفحه و ممالکات ایشان را از غبار کرد ادبار
داد این اقبال مصون از زوال پادشاه ظل الله سکندر
ایشان را پریشان و بعضی از دهشت سطوت و برخی فرار
و سرا از ایشان بر کنار ایشان کذاشته و درین اوان
بالکلیه از انتظام امور ایشان فراغ حاصل و چونکه از ابتدا
بانی و الطاف بلانهایت از حضرت اقدس اشرف

اعلی خاقانی بهر یک از منسوبان بکثرت قرین سرافرازی اعمال
ناشایسته خود رسیده از عواقب که بعنایت
الله المتعال و نیروی اقبال بیزوال پادشاهی سپهر پناهی
قاید فتوحات الهی جهان ظل اللهی خلد فی یا صاحبقرانی
ام والی کرد علامان از رعایا و فور ارادت و اخلاص کمال
منعقد و به رسم از لوازم شمرده اهم صورت نسبت داده
رو سفیدی که خود حاصل داشت انشاء الله تعالی در حضور
غازیان نصرت قرین با موفور کامیابی و جمعیت و لایتی انجام
و کمال در نهایت استحکام و انتظام انضمام تهنیت او
ما لا کلام باد مستعد اسیر جبه خامه هیبات اجتماعی قراسیم و
بصوب مازندران روانه دکرچه منکذاری و جانفشانی
ترا بر میان ارادت و عقیدت استوار و در شیا هر لا

این دولت خداداد که جاوید بنیاد لازمه کوشش مبذول داشته
طالع خجسته مطالع جهانگشا سکندر نشان سلیمان منزلت
والا مکان دارا دراست فیصر پاسبان اقدس اشرف
اعلی روحنا فداه اشرار و مفسدین جلال قرین و معاندین ضاله
برگشته روزگار سرزمین سلار از عرصه آباد بازبست و الکاء
مازندران سلاطین و ولایت منصرفه و لکن صفحه سلار از لوث
قرین صافکاه جلوه راین جرمت منشا تفاخر قرین جلال و در کی اعیان
استامعر لت اجناب قره سید الباقی امره الاعلی مطیع
عرضه دار کمترین سکندر
شرف عرض ایستاده کان حضور باهر النور معرایت دستور
سکندر نشان اقدس اشرف اعلی بر مشاکه حاکر
بارک شوم از آنجا که براستعلام عقیدت و حام واجب و لازم

که هرگونه امری درین صفحه که سانح شود بر حقیقت آن اطلاع حاصل شود در
حالکه [illegible] سنه والا نمایند بنا علیه عرض مینماید که در شب
چهارشنبه ۲ شهر رجب المرجب شیخ غضبان برادر شیخ برکات
که مدتها متمادی میبود که در مجلس بهمراه بعضی از اهالی کعب
ساکنش و بملاحظه شیخ برکات مذکور سالک طریق
ناقرونی دولت ابد مدت میباشد او را مقتول و عبدالشاه برادر
او را با عبدالعلی و محمد بن کاظم و محمد بن حسن و عبدالله ولد
نقی که بنی اعمام مشارالیه میشوند بر تعقیب رسانیده تمامت
اموال و اثقال شیخ برکات مذکور را متصرف و جماعت
باوی و سایر اعراب طوایف ایشان که صحرانشین و در جلای افلاجیه
میشوند اکثری از انها تبر و مشایخ آل خمیس با همراه بعضی
دیگر سمت جوبزه رفته اند عرض از وقوع این مقدمه اوضاع

الصفحه اندک اغتشاشی بهم رسیده و عالیشأنان شیخ عبدالشاه
و شیخ عبدالنبی مشایخ آل خمیس و علی اکبر بیک [illegible] اشتغال برار
سباکداری مرم [illegible] مشایخ مذکور تردد ایشان رفته لذا آتش
این مقدمه را منفصل قلمی داشته بعد اشتغال بمحافظه مراتب اخلاص
[illegible] با ایشان قلمی که حقیقت احوال شیخ غضبان مذکور را شخص
و مبین نموده قلمی دارند [illegible] را الی ببرار وقوع این مقدمه در صبح فلت
و قدوم [illegible] استحصار حقیقت را انجا که [illegible] حواهر [illegible] اقدس
علی التهی عرضه داشت که [illegible] دولت قضای [illegible] قبض
[illegible] از انقرار علی اکبر و عالیشأنان شیخ عبدالشاه
و شیخ عبدالنبی مشایخ آل خمیس [illegible] نفر برادر زاده [illegible]
با چند نفر که [illegible] روانه نزد اشتغال عقیدت انتماست اندتازه دارد
و [illegible] برای ایشان کذاشته شده انجه [illegible]

مشهود عرض ایشان از فرستادن [illegible] که در [illegible] توقف
و عالیشأنان شیخ هلال و شیخ حسین روانه مبادله طایفه شوهر و عالیجاه [illegible]
[illegible] برای رسانیدن عرایض روانه نموده چون واجب بود جسارت
بعرض نمود باقی امره للاشرف مطاع
عرضه داشت کمترین غلامان جان نثار عقیدت مند [illegible] ایشان
[illegible] اکحل الجواهر دیده امیدواری و افتخار [illegible]
عرض مقربان دربار شوکت مدار [illegible] سکندر [illegible] قیصر [illegible]
ارفع اعلی [illegible] فلک [illegible] جواهر [illegible] مبارک شعوم چون
بر اشتغال فدوی لازم و متحتم است که کذارش حالات [illegible]
انجه را بعرض واقف حضور ساطع النور [illegible] اقدس ارفع اعلی
لهذا بمعنی باعث جسارت اشتغال عقیدت کیش بعرض [illegible] فرجام
که در ورود اشتغال جان نثار [illegible] مراد [illegible] تعین [illegible]

رافت آمیز به [illegible] مشایخ آل خمیس و آل کثیر و آل عروس [illegible]
و ولاة و حکام و عمال [illegible] و عبیان حویزه و شوشتر و دزفول و [illegible]
و عامی را [illegible] ضیا اشراق [illegible] و فور الطاف [illegible]
[illegible] خاقانی مستمال و امیدوار [illegible] و [illegible]
عالیشأنان شیخ کرم الله [illegible] عالیجاه [illegible] عمدة المشایخ [illegible]
[illegible] مرزا [illegible] با چند نفر که [illegible]
در [illegible] طایفه [illegible] عالیشأنان [illegible] اخلاص [illegible]
[illegible] امور [illegible] طایفه خود [illegible] اشتغال
جان نثار فدوی و [illegible] امیدوار [illegible]
و [illegible] فدای مستمال و امیدوار و [illegible] از ایشان [illegible]
محبت و مراعات [illegible] آورده [illegible] اشتغال عبودیت فرجام
[illegible] دولت جاوید مدت

بندگان ظل اللهی مشغول دعا عالیجاه … نتیجة الخوانین مهر
علیخان حاکم شوشتر در نزد عالیجاه شوکت و جلالت دستگاه
بیگ مهرعلی خان والی لرستان فیما بعد بعد از استماع مرخصی غلام
از درگاه عالم پناه و مامور شدن بسمت عربستان از انجا حرکت و روانه
الکای شوشتر دو دفعه کاغذ به عرایض عالیجاه مشار الیه و اعزه و اعیان
شوشتر در فعل و عقیده والد نزد غلام که دیده که تمامی طریق خدمت
گذاری را … و عالیجاه مشار الیه را در نهایت احترام داخل بلده
شوشتر نموده بلوازم دعاگوئی و شرایط خدمتگذاری مشغول میباشند
و عالیجاه شیخ عبد الله … الکثیر … در بلده دزفول به رسم …
و لوازم خدمتگذاری از قرار عرایض اهالی شوشتر و دزفول قیام
و اقدام دارد و درین دو سه یوم که غایبان بختیاری …
غلام وارد گردیده … روانه محال … عقب خواهد شد چون لازم

بود غلامان لامحاله یک کس چاپار روانه درگاه جهان پناه نموده جسارت
بعرض مراتب مزبوره نمود که بهر نحو که از مصدر اجلال مقرر شود
معمول نماید باقی الامر الارفع الاعلی مطاع

عریضه داشت کمترین غلامان … بعرض واقفان حضور فیض گنجور اقدس
اقدس ارفع اعلی و استادگان پایه سریر خلافت مصیر معدلت سیر
میرساند که درین اوقات فرخنده ساعات عالیجاه حسن خان
بیگ فرستاده سرکار … خلعت مدار و … در خصوص
هرگونه مراتب و مواد … حضرت ولی النعمی … و حضرت ولی النعم
بر عالیجاه … این چاکر عبودیت
پیوند و از انجا که … ظفر و نصرت جوانب …
اساسی والا عبودیت … لهذا … دولتخواه اخلاص شعار
… که در کل ساعات و اوان … بکمال عبودیت و …

و صداقت و عقیدتی افزون از قیاس در صدد آن بوده
و میباشد که بتقریبات لایقه و اتفاقات فایقه در … ممکن
میفرمایند … سیف دارا دربار والا اظهار … نموده بعرض
رسانیده که … اخلاص و عقیدت کیش دو … دولتخواهی و صفوت
اندیش خود جرات و جسارت گستاخی نماید بنا … جسارت
این فقیر … بنظر عاطفت منظر … و والا
دعاییشان فلان بیک کس خدمتکار همراه فرستاد درگاه جهان مطاع فلک
اشتباه روانه کرده است و توقع از اشفاق پنهانیت مهر
اشراق … آفاق چنانست که این غلام عقیدت فرجام
و چاکر خلوصیت انجام را در سلک فدویان و چاکران آستان
مروت … محسوب فرموده حرف … غرض … نسبت
باین غلام فدوی خصلت … زیرا که … کرم

البدو والی النهایت نسبت بان درگاه عالم پناه و بارگاه خلایق …
صداقت و اخلاصی را بظهور آورده باشد از … امورات و
و خدمات را که از مصدر جاه و جلال ما مرجوع … میگردید
بتقدیم رسانیده هست این دولت خانه … بتوفیق ایزد سبحانه
نحوی بتصدیق اقوال و … اعمال کمر اخلاص و جان بازی و نطاق اختصاص
و عقیدت … و جان بر میان بسته … مستحسن رای عالم
آرا … هرگونه خدمات
… غلام عقیدت التزام را بین الامثال
و الاقران امیدوار و سرافراز و مفتخر و ممتاز فرمایند انشاء الله تعالی
باموال و دولت … و عشیرت خود در تقدیم و انجام آن صرف نکند و بذل
مقدرت نموده و در جمیع مواد مراسم عقیدت و خدمتگذاری و شرایط
عبودیت و جانسپاری را … کیمیا اثر

خورشید اعتلا ظاهر و هویدا است که از حین لازم تحتم دانست
بعرض اسیر تاب جرات و گستاخی نمود هرچه امر و مقرر فرمایند
امر کم اعلا و ارفع و حکم اسنی واوسع

عرضه داشت کمترین بندگان نیر الیه استنا معدلت آیت عالیه کحل
الجواهر دیده امید واری حشمت انتم فیض اساس کان مایه سریر
خلافت مصیر عرش نظیر بندگان شریا محتکان دارا در بان اقدس ارفع
والا اینکه قربان جاک اینجانب مبارک شوم چون عالیجاه فلان
از جمله چاکران قدیمی جانب نثار و غلامان اخلاص شعار مرحمت و عنایات
آن فلان کس عمو اینغلام بوده در ایام حکومت مرحوم مبرور منصب
قلعه بیگی بلده فلان باشتار الیه بوده و در محافظت و محارست قلعه و حصار
کمال جد و جهد و شیوه کاردانی و هوشیاری و کارگذاری از آنستو و براسته
لمیکت واینغلام جانثار بجهت خاطر جمعی و اطمینان تعلقات

من رالیه

مشار الیه داشته و امیدوار از دو مواجب چم که قبل ازین بقلعه بیگی
میداند للابت ماالبات بوده اند عالیجاه مرحمتم و مکرمان
خسروانه و اشفاق بیپایان خسروانه چنانچه است که فرمان قضا جریان
قدر توامان از مصدر عز و شان شرف نفاذ یافته که منصب مذکور را
بعالیجاه مشار الیه شفقت و عنایت فرمایند و مواجب اقامت
مالیات مقرر کرده که بمهر ساله ادا شود و از روی حصول امیدواری
مشغول شغل مقرره که به مواجب خود بلا باعث و صرف معیشت
خود نموده فلاح البال و مرفه الحال بدعای دوام عمر و دولت ابد مدت
سلطل اللهی روحی فداه قیام و اقدام نماید که هر آینه عالی مجبر گردد ذات
اقدس و وجود مقدس سلطنت والا خواهد بود چون مراتب مزبوره لازم
و واجب بود در مقام جرات و جسارت بر آمده عرضه داشت کرد
پایه توتیای اسمان والا نمود الباقی امره اعلا مطاع

عرضه داشت کمترین غلامان جان نثار محوف عرض ایستادگان بارگاه
فلک دستگاه عرش اشتباه بندگان سپهر مکان دارا و قیصر دربان
خسرو و جمشید ارشاد اقدس اعلی دمار با فیها پایه سریر خلافت
مصیر میرساند که بخصوص مواری که صد راس اسب است که حسب الرقم
قضا شیم قدر توام مبارک محال بجهت عالیجاه عالیان جلادت
نشان ظفر همعنان المحصا عالیجاه فلان و فلان جلوداران سرکار رفعت
مدار بایلات فارسی حواله و امر و مقرر شده که اسب قوچاق توانا
خوب سرانجام و چنانچه متعذر باشد از قرار راسی بخیلان
تبریزی نقد قیمت آنها را بازیافت و انفاذ درگاه معلی نماید چون
اسبی که در ایلات و احشامات مذکوره سرانجام شده قابل سواری
سپاه نصرت همراه والا ومرضی طبع شریف مبارک دولت مدار نخلت
نبود و دادن قیمت هم بر ایلات مذکوره گوار است بنابراین اینغلام

جان نثار

جان نثار قیمت مواری مذکوره را از قرار راسی بخیلان که حسب الامر الاعلی
امر و مقرر شده که معادل مبلغ پانصد تومان تبریزی بوده باشد
بازیافت و بصحابت عالیجاه فلان و فلان سلطان باتفاق فلان و فلان
بالقابهما جلوداران سرکار گیهان مدار انفاذ دربار عرش مدار والا نموده
التماس دارد که چنانچه به صاحب جمعان خزانه عامره امر و مقرر
فرمایند که بازیافت نمایند حسن والا لطف جسارت بعرض مود الباقی
الامره الاعلا مطاع
عرضه داشت کمترین بندگان
نیر الیه استناء مروت نشان عالیجاه توتیای دیده امیدواری حشمت اثر و فخر و ظفر
اسیناد عالیجاه مخفی از مشاکل اقدس اعلی بندگان که نصدق جاکیای
مبارکت شوم این کمترین درین سوانحات و انقلاب که بسبب
آشوب طایفه فلان باین ولایت روی داده است از فوت مقاومت
و تاب توقف افتاده هر یک بسمتی فرار و تمامی متفرق و هر کدام بجایی

مشعوف و سرافراز شده بودیم در این سال عالیجاهان رفیع جایگاهان فلان و فلان
حاکم و نایب کمترین بندگان آن ولایت بدستور سابق و بتوجهات بلانهایات
بندگان قیصر پاسبان اقدس ارفع اعلی روحنا فداه استمالت
و خاطر جمعی ساحت کمترین بندگان را جمع آوری و در اماکن
خود سکنی داده ساوری بحصد روح عوامل و قلیل بذری که از جهت
ملات بعمل آمده بود است کمترین بندگان ولد نهایت حزن انجلیل بذر که باعث
حالت کمترین بندگان را بامر خاید و در اینولایت نیز سوالات محال فلان
که بذر سال سابق که بندگان قیصر پاسبان اقدس ارفع والا
شفقت و مرحمت فرموده بهرانه فی الجمله زراعتی بعمل آورده اکثر
و در جای دیگر غله قلیل الوجود است از الطاف بیضا انتفاق
بندگان اقدس والا مستدعی میباشیم که شفقت و مرحمت فرموده
فرمان مطاع ها شعار صادر کردن ارتفاع بتعهد عالیجاهان فلان

سابق الذکر از مصدر عز و جاه صادر و مقرر گردد که قدری بذر از محال
مذکوره بکمترین بندگان داده که از تصدق فرق فرقدان سای مبارک در محال
خود مزروع و فارغ البال بمراعات دعاگوئی دولت ابد مدت اقدس
والا اشتغال نمائیم جمیع مراتب مزبور را واجب العرض دانسته
بعرض جسارت نمودیم الباقی امر والا اعلی مطاع
عریضه داشت کمترین غلامان فدوی نثار بر آستان عدالت بنیان بلا
لحاظ الجواهر دیده اعتبار و استیشار رخیده ساخته بموقف عرض عالی
سده سنیه عظمت و اجلال میرساند که در این ایام شرف جام
برنابت یکطغرا رقم مبارک قضا انتظام که بمصحوب عالیجاهان رفیع جایگاه
شوکت و جلالت دستگاهان مقربی الخاقان معتمدین دولت خداداد
قوی بنیاد ابدی توامان فلان میرزا و فلان خان سرافرازی کمترین
غلامان ارادت نشان و قسیمه کلک مرحمت و عنایت سلک دیران

درگاه جهان پناه دارسلطنتکین بستان ممالک دستگاه ظل الله فرموده بودند
پرتو سکنی رسانیده احوال این عقیدت بنده مآل آنکه بمنتها اعتبار رد باعث
افتخار کمترین غلام عبودیت شعار شده و حسب الامر الاعلی در خصوص احکام جهت
مقرره نهایت سعی و اهتمام مبذول داشته و در انتظام امور مزبوره
کوشیده و بنهج مقرر صورت پذیرفته و در این اوان بعضی امورات
عارضه در ولایت سمت وقوع یافته که عالیجاهان رفیع جایگاهان مقربی الخاقان
میرزا فلان مذکور و فلان خان مسطور بیست اکثر در این اوقات روانه دربار
دولت ثابت و مراتب امور ایشان را از قرار یکسر استدعا و ملاحظه
شده بعرض مقیمان حضور لامع النور اقدس اشرف اعلی روحنا
فداه خواهند رسانید که پس از استماع عرایض معروضه عالیجاهان شاه بیها
جهانپوراری صوابنمای و خاطر الطاف مظاهر خورشید ضیا فلک افتخاری
پادشاه کمترین بندگان جهان پناه خلایق بندگان اقدس اشرف والا

روحنا فداه مقتضی لطف امر و مقرر خواهند فرمود که تعلیم صورت
نهاد صافی ضمیر و سایر اخلاص کیشان فدوی بنیاد ارسول ثبت
تحمیر حسب الامر الاعلی در انتظام خدمات مقرره مرجوعه لادیوان
حافظت و عقیدت کیش بعمل آورده شاید از فرط مرحمت
و ادکستری و وفور عدالت معلوم بهر دری فرقه اشفاق مضاعف
شامل احوال این عبودیت اندیش شاف و مصدر ارسال کفرانات
درگاه ملایک اشتبا و مسلک فرمایند جمیع مراتب از لوازم
جرات بعرض داشت نمود الباقی الله اعلی مطاع
عریضه داشت کمترین بندگان اخلاص توامان حاکم تونیات آسمانی
اشرف را لحاظ الجواهر دیده ابد وارث مانند وه عرش آشیان
قوایم سریر معدلت مصیر بندگان سکندر شأن اقدس اعلی روحی فداه
میرساند که حکمی عالی مهد بنجان و سایر ولدان مرجوی خود شاه مدت یار

لست که شرف اندوز ملازمت و در سلک رکاب نصرت انتساب

والا انتظام اکرچه منبعی علیحده افراز و مدعای کمترین بسعادت

و کمال سعادت و افتخار انهاست ولکن کلفت ایشان و جهة قلت

بضاعت و استطاعت کثرتی بهم رسانیده و مع هذا اماشفق

عقیدت نشان را در عقیده و خیرخواهی و ارادت قرب و بعد

مسافت را اتفاوت فی نیست تکیه بر شمول عواطف و عوارف

علیه سبحان اقدس اعلاد اعتماد بر مزید و کمال مراتب

ارادت و عقیدت کمینه نموده جرأت بعرض انهای مطلب و جسارت

بر استدعای این مدعا مینماید که چنانچه کمترین بسلک کان را شمول

نوازش و نوازشات بلانهایات شاهانه خسروانه فرموده

باسعاف و انجاح استدعا سرافراز و عالیجاه محمد بیگخان و غایبان

مرتضی قلی بیگ دعا بیگ را مرخص فرمایند که هم عبث

تخفیف

تخفیف اخراجات و متاعب باقی برادران و هم

چند کاهی ایشان در ولایت بوطایف دعاگویی قیام

نموده باشند از مزید عواطف و عوارف بهیه خدیوانه

بعید ننموده کمترین بسکان را باعث مزید ارادت و اسید

خواهد بود چون واجب بود جرأت بعرض مراتب نموده امر کم

الاعلی مطاع

عرض داشت کمترین غلامان عقیدت بنیان خاک آستان ملوک

نشان الجاه الجواهر دید ابدواری حسن موقف عرض

اسنا و کان مجلس بهشت نشان میرساند که تصدق خاک

پای مبارک گشته شوم چون این کمترین غلامان فدوی میان

واجب واللازم است که مراتب حالت جهلا نعمه بوسی

آستان مرحمت آستان سکنه سپهر مکان سلیمان نشان

قصر بنیان اقدس اشرف اعلی روحی فداه عرض ... نماید

که بر بندکان نوشیروان پاسبان اشرف اعلی ظاهر گشته و هویدا

من الشمس است که مرحوم شیخ کعبی بو والدین کمترین غلامان مقبول

وملک و اسباب او را متصرف و الحال در ید تصرف

ایشان میباشد و این نزاع و منازعه و عداوت چند سال است

که فیمابین این غلام عقیدت انجام و شیخ کعبی بوده و از بدو

دولت خداداد قوی بنیاد بندکان اقدس اشرف اعلی این غلام

اخلاص شعار ارادت فرجام در خاک فی قصاص جهة در این نوع برآمدن

کار نشده نموده که از ملک و منازعه سرپیچی ننموده استند کشیده

و هر چند یوم یکبار رکن مجادله و پیکار انطایفه یکبت شعار را

بر بنیان استوار و بر سر ریخته دستبرد میننموده بدینگونه روز

از فصل بابر ... و کلیات آسمانی در حزن دعوا و عین جنگ و جدال

ب

است استعلام بسر در آکره و این اداره مشار را دستکیر نموده و در

فلاحی برده محبوس و شیخ بکان کعبی جمعیتی ماللاکلام از محالات

بصره و بندر سوله و غیره باتفاق حیدر خان زید اتبر دانسته بجزای

ولایت را مهر مزقیتال و جدال طایفه کمترین غلامان وارد

میشود و محصولات شتوی و صیفی ولایت مزبور را بالکلیه

چرانیده و خراب و لیسمار و قتل و غارت بسیار کرده

و طایفه را مهر مرسم نبرد در مقابل دست شرارت ارادن

دراکشیده در مقام مدافعه درآمده و بازار محاربه و مجادله کشته کرم

کرم و تواترشان و جدال بکدیگر شعله ای میباید که چهل و هشت نفر

از طایفه این غلام جان نثار بصدق خاک پای اقدس ارفع اعلی که هیجده

از طایفه مذکوراتند مقتول و مجروح که حاجت قاعده ممتحن و فرار انقضای

مدت با تمه روز از تفضلات جناب اقدس الهی جل شانه و توجهات

جناب معدلت شعور مرتضوی ائمه اثنی عشری صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
از یمن اقبال بی زوال ابد الاتصال نواب کامیاب سپهر رکاب اقدس ارفع
اعلی نجات یافته و بار دیگر بر طایفه اجوکاه تجرید در صدد استیلاف و خود
کلهر هم جمعیتی متفق و باز از محال بدره که دو فرسخ تا آنجا
جماعت کلهر می باشد در حبس و بعض گرم شدن که اقبال
مصون از زوال اقدس ارفع اعلی بار دیگر عالیجاه رفیع جایگاه
حبیب الله خان ولد مرحوم محمد رشید خان تجبار بنابر تعصب
اهلبیت و طایفه کبری که از قدیم الایام الی الان فیما بین طایفه
ایلات و بختیاری با مدادهای ابد بنابر کوشش قتال و جدال
بضرب گلوله مقتول رحمة الله علیه اخر الامر که از فوج جناب اقدس
دلیل اقبال دولت صادر فتح بنیاد استیلا بر لشکر بازی مغلوب و جماعت
کلهر شکست عظیم خورده بتاش نفس متفرق که عاید شد

و انجعلم

و انجعلام ایشان نیز بر اهر مرحمت شده و بعد از انقضای مدت بنگاه شیخ
عصبات برادر را بوبنی خود شیخ برکات را انقیاد آمده و با انجعلام عقیدت
فرجام از راه خدیعت و تلبیس لا کلام بنای عهد و ایمن نگذارده
دستوری بسته شده که از سیواره که محال خلف آباد گشته و از قدیم
الایام در حیطه تصرف اعنجر انجعلام بوده تجاوز نمایند و ابکم بن غلامان
فدوی مبتلا بسر پرستی رعایا و جمع آوری طایفه خود مشغول شده
چون دستور مزبور موافق رضای جناب او و مطابق رای مرضی نواب
سکندر شان اقدس ارفع اعلی قبول صنع امضا
و همواره در صدد الامر و عسوری ونیز قبایل و ولایت و طایفه جهت
و جنبه خانه وار انحماسی را اکبر ر فرستاده که در آنجا متوجه امر
زراعت محال مزبوره بشند و تا حوالی ایام ... گذاشته
و تلف بر طرف یار و طایفه را کام کمی انگاشته بوظایف ... عاکف

و نونهای

وام دولت دوران علامت اشتغال نمیشود تا آنکه جنبه از این مکرر زد
و شیخ غضبان سابق الذکر حیدر خان ربدانی با مقتضای شرارت
فطری و شیعت جبلی و سوء نیت با دو سی سوار بعزم نهب
و غارت اموال و اثقال چند خانه واری که از جانب انجعلام صداقت
فرجام در کریم متوجه الامر و معموری آنجا بوده فرستاده و خانه
وارهای مزبوره استیصال این عزیمت نموده و کردن ... بعث
متوکشده شش نفر از رعایای مقتول و دو نفر از آن دستگیر کرده بجهة
اند و بعد از تمهید بدینسان گیفیت را بجواب مذکور مقرون و شیخ عصبات
عهد را شکسته و نسبت بدو گرفته و آنکه عرض جگرگیاهی
جواهر اساس میگه تونیر دوان پاسبان اقدس ارفع اعلی مشعر بر
خرابی محال ولایت ایشان و شیعت انجعلام عقیده فرجام
میان فرستاده اند بجا کیای جواهر اساس انور اعلی که عظیم بر سوگندان

و نونهای

و نونهای دوره جستمند است که ولایت را مهر مرحمت ارشاد و طایفه
انحمسی تلف و بر طرف شده نهایت دانشکده و هشتم فهرد و نفعر
الحرام عالیشان عمدة الاعیان میرزا محمد حسین نیسبادل صحبت دیوان اعلی
وارد و بطغرای قسم مبارک مطاع لازم الاتباع اقتباس شعاع که بسر افراز
کمترین غلامان از مصدر جاه و جلال نشر قصد و رقم بر بارت سرافراز
کرده در باب ترک منازعه و منافقه محول و بکلی که امور مقرر
فرموده بود امر امر اقدس فرمان فرمان قضا جریان تو آن محترم است
بجز یکه امر و مقرر فرموده مطیع و منقاد درگاه عرش اشتباه میباشم و علاوه
بنده که و حد تشکر از آستانه دولت نشان اقدس اشرف اعلی ادا
در گردن داشته و میدارد و چون مراتب معروضه لازم بود عرض
پایه سریر خلافت و مصیر عرش مغبر در الله گردید البتة للامر الاعلی مطاع
عرض شد فی شهر رشید عالیکان

بذروه عرض عالیات عتبه جلال و مقیمان بارگاه اورنگ تمثال سپهر
سکندر شان دارا دربان والا میرساند که جمعی بنابر مروت
بینهایت و مرحمت بیغایت حضرت مشمول نقود کیمیا اثر عنایت
جمعی که سمت خدمتگزاری و اخلاص کیشی داشته اند سیما شد
و همراه اولاد اهالی اسلام پناه در جهت وفاه ... و لست حضرت ...
و بهر سند قصه‌ای از آنجمله الداین داعی دایام حیوة از روی اخلاص و جان نثاری
دولت خواه ... عاکف آستان درگاه ... و بعد از وفات مشار الیه نقد
مرحمت و شفقت حضرت مربوره بدای مفوض شده لهذا استدعا
مینماید که پرتوی از آفتاب مرحمت خسروانه شامل حال کثیر الاختلال
داعی دوام دولت قاهره که بین الامثال و الاقران سر افراز
تفقد و مرحمت خسروانه گردیده در کمال استمالت و امیدواری
بدعاگوئی مزید عمر و دولت بیزوال قیام نماید باقی امره اعلی مطاع

الامر

عریضه داشت کمترین غلامان جان نثار موقف عرض
قرب باحشمت فیض حضور ساطع النور سعادت دستور سپهر
سکندر شان دارا دربان قیصر پاسبان اقدس ارفع اعلی
روحی فداه میرساند که قربان خاکپای مبارک شوم چون بر پیشگاه حال و اقبال
احوال غلامان ایام از حضور مهجور و القبوری لایموت محتاج مشمول کیفیت آن
می‌انجامد بر ضمیر تابشیر والا که فی الحقیقت جام جهان نماست ظاهر و پیدا
هم است لابد امراتب بلا بعرض اشتباه کان سده سنیه والا ارسال
استدعا آنست که بتصدق فرق فرقدان سای مبارک والا
امر و مقرر فرمایند که ... از اجاره‌داری ... ضبطی الانوار حکم قضا قدر
تیول داران منافع و محصول ابن اشرف معیشت و ما یحتاج خود نماید
که امر و باعث مزید حصول و امیدواری غلام خواهد بود باقی امر اعلی
عریضه داشت کمترین غلامان فدوی

قدسی بذروه عرض ایستادگان مجلس بهشت آیین و محفل خلد تزیین
سپهر سکندر سلیمان حشمت جمشید شان اقدس ارفع اعلی
روحی فداه میرساند که این ارادت نشان بعد از تدارک اسکدار
و فتوح هدیه مواجب و سورسات ها همراه روانه بحرین
و بعد از وصول باینجا سکدار و فتوی که قبل از حرکت نوابعالی احمد
غلام ترکمان اکبر از بر بلک می فعلت بحرین فرستاده بود که اسکدار ابراهیم نشسته
هیئات اجتماعی بر سر زباره روانه شد و جمعی طایفه محمره و له
در سرحدک میباشند یکی کر ... در حوالی البصره است ده بحر باره که
نزدیک بحرین و مکان دیگر ایشان قریه است در جنوب زباره واقع است
استعلام قطع نظر از بحرین که مسکون عرب دله و انها در زباره که عمده الطایف
در انجا سکنی دارند و قریه که قعلیه عساکر راست در میان زباره و قریه
درست متعدد کرده راه که بسم تردد میباشند که ...

قو[illegible]

کهربار امداد کرده و سایر مرتدین را منقطع ساخته طریقه رسیدن آذوقه
را بر ایشان تنگ نمود که از شدت جوع بیجان و از درد گرسنگی
بامان آمده بعد از آن کار بجائی رسید که جوهای حین بتر زر اشرفی
محبوب اکثر رسید قیمت داشت و از حبوبات بغیر از کم چیزی
در میان ایشان نبود و اکثر از اهالی فرار کرده برسم دخالت و خدم
ضراعت نزد غلام ارادت نشان می‌آمدند با اینکه از مقدم
شهر جمادی الثانی الی هشتاد تقریبا فرد اطلاع کمترین بیست و سه ارک بلجی که مشغول
قریه و از این غلام ارادت نشان حوار فقره از عساکر برنز رفته
حوار از قلعه بیرون گریختی ... که جانب منابیر از برای ساختن
سنگر نمایند که اهل قلعه انصار از جوار می‌بینند فوجی از عنوب
حوالی باینه سیر و فتد اهل عساکر مجروح عتوب شکست خورده خود را
بقلعه میکشند مقارن آن حال که عتوب شکست خورده بقلعه میرفتند

جمعی دیگر از سنگار بجنگل رفته دیگر عنوب ... آمده
نیساد جنگ منجابند اشید فوج جمعی بقلب آمده مراجعت بقلعه
واهل سنگار انهسار انعاقب وتا خلف دیوار قلعه دوانیدند
وجمعی را کشته چند نفر اسیر از اهل سنگار بقلعه می رسند چون
این محاربه از ظهر تا عصر بود و هوا در نهایت گرمی و اهل سنگار
در بالا قلعه پاره که زیاده بر چهار فرسخ است در هوای گرم جنگ و تلاش
کرده تشنگی انها را عاجز کرده میل مراجعت مینمایند که خود را بکنار
دریا رسانیده تشنه ها سوار شده ملازمان که قاطبه انها از غایت
تشنگی بهلاکت رسیده و ... کار و پاها از رفتار مانده بسته
همت ایشان این بود که خود را بکنار دریا رسانند جماعت عنوب بر ایشان
حالی فشون مطلع ذکور و اناث از قلعه برآمده اهل سنگار را تعاقب
وازشدت عطش انهسار اقوت پاداری نمانده شروع بر ...

بیجان

بیجان شدند بعضی که از شدت تشنگی قدرت رفتن نداشتند
کشته شمشیر تقدیر و برخی خود را بکناره رسانیده جمعی تشنه از ایشان
و در راه بدست طایفه مخذوله بقتل رسیدند از جمله مقتولین محمد علا...
بود که جان خود را فدای راه دولت جاوید مدت ساخته شربت
شهادت نوشید قربت خاک پای مبارکت معلوم که هم حال فریب
بمسامع کسی که این امر اتفاق افتاد این جانباز راه دولت ابدی اتصال
در بذل مال و جان در طلب نیکنامی از برای دولت قاهره و تحصیل دعای خیر
بقای عمر دولت سعی در رو سفیدی بدرگاه عالم پناه از برای خود
مشغول هر قدر از خود داشت صرف و تعدادی که ممکن بود استغراقی
که هیچ منظور است مصرف مال و جان غلامان فدا ساختن را دولت
خیر بوده شور ستان است لیکن در حوفی که انجم زخم رخشم ...

دست خالی نداراست تازه در کار بود لهذا مراجعت و عازم بحرین
شدم چون بحرین خراب و خلق آن نفرقه بود کارسازی در انجا
نشد بنابر آن ... در راه خود را قریب سیصد نفر بقشلو و از
ذوهه قبل که طاف دو ماه در بحرین گذرانده است که در قلعه سکنی
کرده محافظت نمایند تا خبر بحرین غلامان بایشان برسد و خود
بنابر آهنگ شهر رحب وارد بوشهر شده در تدارک کار
سازی مشغول هستند که خداوند کریم بفضل خود تدارک
فرمایند که گفته اند که ما در سال گذشته بحکمت نیارید باران
رحمت الهی ... علفه و اصلا غله ... نیاید و ... اعمال
ترقی دارد و این غلام ... و ... بخشش ...
از غله و خرما و برنج و هم ... و ... که بکومک آمده داده
و هم بخرج چند مدت مذکوره مواجب و سرباز ... داده ...

اکثر

اکثری را تفنگ و الات کشتی از لشکر و بندر و سایر ما یحتاج کشتی
داده و جمع و توقع هر گروه را انعام اقدم رفع ... ایشان را فهم
در ... کار از تقدیر ... الهی قضیه بر خلاف مدعا نتیجه بخشید
غرض خاک پای مبارک لازم دانسته عرض می نماید که چون
بحرین و این ولایت متصل هستند و مردم و فرنگ میباشند و خلق او
و اکثرا شیعی مذهب اثنی عشری و محب خاندان رسالت پناه هستند میباشند
و در کل ممالک مشهور است که بحرین درخت پادشاه جهان پناه ...
ایران است هر گاه کم ... چنین نهج جسارتی ... شفاعی ...
نکشند و باز خواست نفرمایند باعث بزرگیست در بلده غالفان
و تبر باعث جرات خلایق ... که با خصوصیت این اخلاص شعار ...
سعی و جسارت بعرایض مینماید که انشاء الله تعالی ... الله رفع ...
شده دعای خیر حاصل نمود لهذا در مقام ... هستند ...

میشود که هرگاه رای جهان‌آرای بنابر اقتضای مقام از اعادی بر هم زنند
و خانواده حضرت سید المرسلین و محافظت حجاز و سایر شعبات
بحرین میسر باید تعیین فرمودن سپاه ضرور است با این نحو
که سردار شخصی با قریب شش هزار سوار تعیین شود که قشون گرمسیر
را از حد لار و اهل سواحل با کشتی زبان بندر
دیلم حرکت دهد و بنادر دیگر که استقامت فرمایش والا روحی فداه
مقرر فرمایند و دیگر کسی تمرد و اهمال نماید انشاالله تعالی بیاد
کامل که تا دیگر کسی را مجال مخالفت نماند و بعد از جمعیت باتفاق
روانه جانب دشمن شده انتقام از اعادی بکشند و هرگاه
نوع دیگر شود احدی از جای خود حرکت نخواهد کرد چنانچه قبل از
این عالیجاه محمد خان از مصدر جاه و جلال با فرمان همت
ارض مبارک بهمراه مامور آوردن قشون که دیدید و احدی

اطاعت

اطاعت نکرده با محصلان مشار الیهما بوس در مراجعت
نموده بعد از انصراف ایشان کمترین غلامان هر یک را انتهاء بلاد
باس سلطانی و تطمیعات بسیار خائف و امیدوار کرده
از دشتستان سواری تنگستان که بعد از ورود محصلان طریق
فرمان بجا آوری نموده آمدند و دیگر احدی از دشتستان بقدم اطاعت
پیش نیامده و سایر مامورین بعضی که آمدند بقدر حسب طمع
مواجب و سیورسات بودند با نهایت و کمال نکر شده همراهی
نکردند و هرگاه حکم اقدس عز نفاذ یابد با ضرهای بحرین باید است
بنا مده است باید کار شد که اگر جزای عقوبت کشند باعث
قوت حال ایشان میشود اگر از آنکاه شد احدی بحرین قطع نظر میفرمایند
حکم محکم اقدس است غلامان را با بلاد جمعی و هر ترتیب
فرمایشات بسیار کمترین که در این وقت استعلام مراجعت

خصوص استعلام که از بدو طلوع آفتاب نشد و لمعان
و جان خود را وقف درگاه خواقین پناه کرده لهذا اخرس
بنیاد سعی جمیع باید فی امره الاعلی مطاع
عرضه داشت کمترین بندگان بارگاه فلک‌مکان محلس بهشت آئین و
آستانه کامکار محفل خلد تزیین میرساند که در قسم قدر نوامر محمت
شیم اقدس ارفع همیون اعلی که سرافرازی کمترین
غلامان دعاگو شرف صدور یافته بود بشارت استقلال سرافرازی
حاصل نمود سر مباهات با وج سموات رسانید بمن الافضال
و الا فرکمترین بدعنایات شاهنشاهی و تفقدات پادشاهی مفخر
و مباهی گشته چون امر و مقرر که بعد در ارض مقدس شرف
اندوز خدمت اقدس که تحت نظر انظار فرمایند که در میان جان
استوار است بعنایات بیغایت الهی و اقبال بیزوال

بوسه که در کار تدارک کار بسیار توقف بسیار نشود که مقیم
کی که در نسیم خبر شود همراهی نباشد لیکن الهی در همین روز
در روانه میباشم و دست ما را با این جماعت میشمارم امید
دارم که باری الهی و بقوت اقبال اعلی حضرت خاقانی علاوت
خاقانی تمشیت امور دولت نمود منتظر امر اقدس هستم اگر بحول
و قوت الهی کار از پیش رفت نگاه داشتن بحرین حالا بدون آنکه
لشکری حسب الامر عالی در بحرین متوقف باشد ممکن نیست از دولتخواهی
تجویزی که استدعا نموده رای عالم آرا اقتضا فرماید قشونی تعیین فرمایند
حوالی عرض استعلام الی مقرر فرمایند که بزودی شفقت فرمایند
که خبر آن انتراع از بندر استعلام اعلام نمایند تا تدارک احضار از برای
سواری همراه که روانه نماید و چون کار استعلام اعلام شعار نیست اقدام کنیم
معدلت اقدس والا روحی فداه دستگیر از برای اخلاق نیست

خصوص

ابدی اتصال بندگان زیاده‌تر با مبارک شاهنشاهی عنقریب بشرف
ادراک این موهبت عظمی سرافراز خواهد گردید بامر الله العلی

طریقه گرفتن خالصه و ارباب آنکه اول باید در نسب میانه عامل ... اکه ...

میان عامل در ... دانستن مرتبه این است ... اول از ... خالصه ... ارباب ...

این بر دو قسم است قسم اول است ... با ... خالصه و ارباب ...

و طریق عملش است ... مشترک ثلث خمس ... است ...

... است با هم جمع ... هشت ... در این صورت ... را ... قیمت ...

... قیمت ... است ... خالصه و ... قسمت ... است ... ارباب ...

... ارباب ... خالصه با هر کدام ... از ... ارباب ...

... خالصه ... مخالف ... است ... است ... دانسته ...

... است ... و اگر ... است ... از ... خمس ...

... خالصه ... و ... ارباب خمس و ... چند ... اگر ...

و از ... خود ... خالصه ... است ... ارباب ...

ثلث ... ده ... خمس ... است ... و ... خمس ... ۴ در ۵

بکنیم ... به ... ضرب بکنیم ... در ده ضرب بکنیم ...

ما حاصل ... ارباب ...

... ارباب ...

... ۱۲۱۵

... فلان ...

... فلان ... فلان ...

... از ... فلان ...

از ... است ...

... از ... است ...

بسم الله الرحمن الرحیم

... این رساله است در فن سیاق ... قلم و صاحبان ...

... اگر خواهند ... که اول ... نوع ... شبه ...

چنان است که حرف ... حرف ... حرف ...

... حرف ... حرف ... حرف ...

... که ... است ... حرف ...

... و اگر ...

... از ... مسلوم ... ده ... و اگر

و حرف ... از حرف ... است ...

مثل قاف و ... و دال ... الف ...

... حرف ... حرف ...

... فلان ...

طریقه بطریق دیگر چنان است که اگر خواهد [illegible]

[illegible]

منسوبه مفرد آرد الف [illegible] قرار [illegible]

[illegible] سوار [illegible] منسوبه [illegible]

و صاحب طالع هم [illegible] سوار [illegible]

طریقه دیگر [illegible] اگر [illegible] هر یک [illegible] نوع و قسم [illegible]

رباعی	ثلاثی	ثنائی	آحاد	
[illegible]	حول ربع [illegible]	[illegible]	٥	[illegible]
حول [illegible]	[illegible]	٥	حول [illegible]	[illegible]
حول [illegible]	٥	حول [illegible]	حول [illegible]	ثلاثی
٥	حول [illegible]	حول [illegible]	حول [illegible]	رباعی

براین مربع [illegible] اگر [illegible]

[illegible] نصف [illegible] ربع [illegible]

و ربع النصف [illegible]

هیکر در [illegible] و خواهند جمیع [illegible]

[illegible] البته [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم [illegible]

و بعض [illegible] و خواهند

جمیع [illegible] ابتدا [illegible]

[illegible] و اگر [illegible]

[illegible]

[illegible] مثالش [illegible]

خواهند جمیع [illegible]

[illegible]

مثالش [illegible]

طریقه [illegible] است که اگر [illegible]

باید [illegible] قسمت [illegible]

و خواهی [illegible] منسوب [illegible]

[illegible] مقسوم [illegible] مقسوم علیه [illegible]

[illegible] مقسوم [illegible]

[illegible] مقسوم [illegible]

مرتبه مقسوم [illegible]

[illegible]

بالبسند مثالش [illegible]

[illegible]

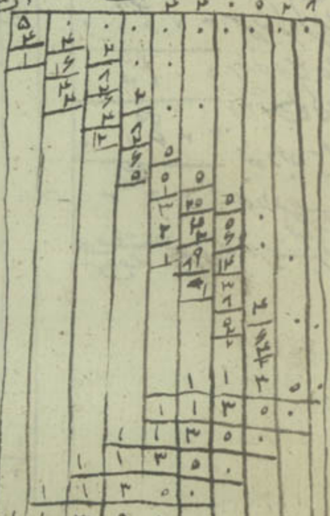
مثلا اگر [illegible] از ده [illegible] خواهی [illegible]

و خواهی [illegible] آن [illegible] که آن [illegible]

[illegible] که این [illegible]

و بخواهی [illegible] آن [illegible] طریق [illegible]

و جایش [illegible]

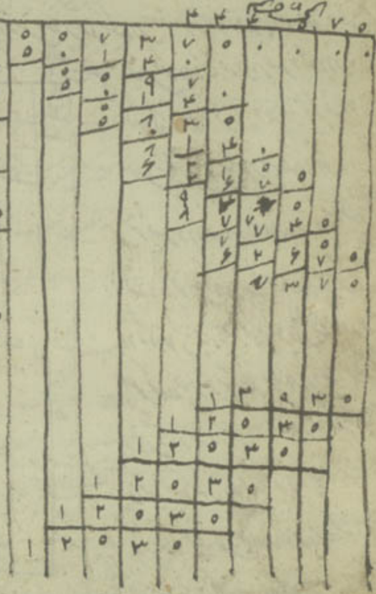


[illegible]

جدول ... می شود و نوع دیگر چنانکه مرتبه از چهار رداشته باشند با فاصله اول ... همین ... [illegible]
صورت ... تا مرتبه ... و مرتبه ... بار ... دیگر ... تا مرتبه ... رسید و مرتبه ده ... [illegible]
علوم ... در ... رسید از ... مرتبه ... [illegible] اول ... [illegible]
و ... اول ... در ... [illegible]

اوّل

۱۲۵۳۵	[illegible]
۲۵۰۷۰	[illegible]
۳۷۶۰۵	[illegible]
۵۰۱۴۰	[illegible]
۶۲۶۷۵	[illegible]
۸۷۷۳۵	[illegible]



[illegible]

[illegible]

فرد [illegible]

در [illegible]

[illegible]

وعازم الوقت الاست لوح لازم دانسته بسفارش او علی و مصلح [illegible]
انتهاء ابدار آنکه تشریف حضور لازم مجبور [illegible] والبته
توجهات کما کمین و اشفاق از جمله امرین زیاده از [illegible]
مبذول خواهند داشت چون غرض اصلی اظهار حالات [illegible]
و [illegible] وقصر کلام [illegible] دعا بدوام [illegible] رفت
طریقه انیقه محبان [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] اعلام مجاری حالات بهجت علامات [illegible]
اساس مودت و موالات [illegible]
محب [illegible] معتقد [illegible] ابلاغ [illegible] دعوات وافیات
و پس از ترسیم تحیات [illegible] کلیات و [illegible]
ارزومندی ملاقات [illegible] معروض [illegible] روضة الصفا [illegible]
[illegible]

[illegible]

وقطع وصول [illegible] اسباب مرحوم مذکور روانه دار
السلطنه [illegible] حضرت
[illegible] واله مرحوم مذکور قرار داده [illegible] توقع آنکه
در هر باب [illegible] از الطاف [illegible]
[illegible] جناح [illegible] از
[illegible] از انجا [illegible] کلک [illegible] بیان
[illegible] در اول [illegible] عالی [illegible] ولطف [illegible]
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible] زاد المعاد [illegible]
سلطان [illegible] البلاغه [illegible]
[illegible] حقایق حالات [illegible] دلالات
[illegible]

[illegible]

رعایت متعلقان آن مرحوم نیز منظور نظر فیض منظر [illegible]
توقع و اظهار [illegible] تحصیل حاصل است نظر به [illegible] ذلک [illegible]
[illegible] در هر باب [illegible] اشفاق [illegible]
از حد [illegible] متعلقان ایشان [illegible]
با وجود ثبوت و وقوع [illegible] توقع آنکه [illegible] از اشفاق [illegible]
[illegible] متعلقان ایشان [illegible]
[illegible] از الطاف [illegible]
در کمال اطمینان [illegible] ایام عمر و دولت
[illegible] اشتغال نمایند
بعرض [illegible]
[illegible]

مترتب نمیشد تا کلمه ... واله و ...
هستند که یافت و کیفیت حرف فرقت ... شتند که ...
شبی از شبهای بیقراری و زاری کی طرح محزون رسید ...
... در صدد نقص اعصار و وقایع ... در ... آنکه ...
... عشره ... بس از ... این وقایع
... اعمام ... و ... خرابات
الهی و الصادرین حضرت رسالت پناهی و ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین در باب رضا و تسلیم نازل و وارد گشته
منصوره ... انگور ... مصیبت ... :
... کار غم زدگان ... حال
: غیر از رضا ...

انگاه ... دراز ... و لباب ... باز رفت
بدون ... حصول دعای مستجاب بجهت ذات شریف
ابتداء و الاجابت   بسم الله الرحمن الرحیم ...
حضرت حمد و سپاس ... حضرت صانع ...
عز سلطانه و جل برهانه ... قلم ...
... ورحمت ... مقام ... کاف و نون ...
... و ... ای ... بر ...
... است ... حبیب ...
... حضرت ... از ...
... دل ...
... حضرت ...
... حضرت ... آسمان نبوت فلک فتوت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نفایس دعوات حین انفاس مسیح اردم روح
القدس فراج گرفته و لطایف تحیات اجمین حیات حصرا از زلال
بقا الیقیت سلیر بیش سر بسم هدیه مبعوث الی مرضیه
المسیحیه میکرداند التحضر هما حین قلم که چشمه سار آب زندگانی
لی در ظلمات فکر و مدادش بهمان است دلیل این مبارک
دم که روان بخشی عیسی از لب معجز بیانش عیان دقیقه شناسی
که بدستیاری سبابه صداقت نشانی نبض افهام حساس حرکت
تواند نمود و کحّال کاری نشتر دقت موشکافی برا قیفال و باسلیق
تواند کشود بتعیین تشخیص طلای عهد شد بدلی النور صعوبت
رطوبت از چشم قمر بار دالطبع سوراند و ند بیر تبرید تب
صبح اندیشه حکمت پیشه اشرمرارت حرارت
از طبع خجسته شد محروری مزاج کمر داند ملال هزال از

خاطر ملال تخریب این وروحی حباب بر باید و اندوه رنج بار ریک
از دل کم رطبان جمی مینا به بستن نطاق اشفاق بکشاید
از زنگ درهای دلش درها بنوعی در جوش که حرکت موجی
نبضش ماهیبا نیرا در گودی اضطراب اید انجه از سودای سحاب
طبعش طبیع سحاب نجمی در خروش که خفقان دو حمی برقش
بکبر دکه بیا نیرا از مائش نگار گرفتنا حجت نبض از مای جالینوس
دمی در سود المزاج استمام و تخلجه تبلای بقراط اید اشیده از خبط
الدماغ برسام سازد این رموز حکمت یونانیان معرفت
اندوز رسوم معالجه اطبای بیان نیز ازه قانون شفا دیباچه دلاویز
در افاده الحکما است فی عصره قبلة العزماء فی عهده وحید
زمانه حکیم الملکی لا زال مقرونا بالانفاس الروحانیة والاخلاق
المسیحیه مهر بست ترقی و ترفع مدارج فضل و کمال و تزاید و تضاعف

معالی

بمعارج مجد و علا و جلال از درگاه واهب متعال مسئلت میرود :
چنین بیستی که بر چرخ جناب جای گیرد چنین غرض عرض
رنجوری جوهری بدو ولید طبابت تمهید نمود قبل از حکیم علی الاطلاق
ای یگانه آفاق حسان است که نسخه بند عطار خانه دارا
شفا ملی التفات ساختمر ماند که گاهی فلزی جواد المکمل
ریخته قلم صحه رقم سازد کاغذ جدید بجهت تقویت دل
مجلسان مهجور و جهت دلش رنجور ارسال فرمود شاید شراب الحیات
نوعیه رنج از ازمودهش : بر حسب این از نوشتن رنجوری بنهد شخص
شربت تو بیگمان است : ملتمس نو نسخه شفای حوصلش
حکیم علی الاطلاق جلت حکمته و جدد شرف
و عنصر لطیف این سند آگهی اوریت حکمت و حسن برای
کاش حذاقت این ترفع کشای به گیهان مجلله

غوامض دهر فایق و جلیه طراز نوعروسان حکمت خانه معارف
و حقایق این جمله عاجات بجمال این بستر افرینش و کعبه امال
رنجوریان او به دانش و بینش که دست بقراط که از صبار
نبض شخص کمعتش عاقو بای مسیح اندیشه از ادراک
شاد ولی سر ابجم معایش قاصر است جالینوس الزمانی
فلانی از عوارض ظاهری و کدورات باطنی مصون و مامون
بدارد بمحمد و آله حقا که اگر شمه از بحران حرمان بزلال خاطر جریان
یابد آتش تب و قلم گیرد توقع آنکه سعادتان جهت مجرت
و صفراوان مفارقت را از دار الشفای التفات سکنجبین عنایات
مسهل و حکمی سو حکماست تا دیه بحران را از شربت تجارب نوشتها بزلال
خلدات مطهر میفرموده باشند تا مزاج ابهار و زکار را از امتزاج
اخلاط اربعه و قانون الواحد استقرار بدارد الفاس عیسوی اساس

لوالی

شفابخش علیلان دارد و مرضای جهان را
زلال چشمه سار متعال جمله عادرست لایزالی که دریای
حصر این سپهر از منابع قدرت کامله اش قطره
و پر تو مهر از انوار ملکوت شامله اش ذره مرصع سبز
فلک با هستمام دهقان ارادتش قبل از طول اصل
باقطاف و سنبله هم قریب و بیک نوع از جنس بسافل
حاصل زراعت مشیتش خرمن ماه و خوشه پروین کرد
جل قدرته الکامله و عظم حکمته الشامله و صلواته وافر و سلام
متکاثر بر جناب پیغمبر لایق است که اطبای اسلام مدتها بی
نبوتش در علاج هر بار و کشت زار اینجا با بهاری سالکش
شادابی و ریان است و بر این اصحاب او ستیما
رونق افزای امور مسلمانی علی عمرانها که تیقظان خبهادوش

درراه حیات مناقبین است صلوات الله علیه و علیهم اجمعین

همواره تا سراج المنیر انجم و جشم

و مصباح الهدایه حسر الانور زیب المجالس جلفات سپهر

اخضر است مجمع الانوار وجود مسعود نور بخش محفل دولت

و عزت و مفتاح الفلاح ذات سعادت نمود فاتح ابواب الجنان محمدت

و کرامت باد اما بعد اظهار اشارات دعای اجابت قرین فضایل قانون

مخلصان بیرات است مشهود رای عالم آرا میدارد که شعاعی جبهه

انتظام جواهر دل گوهر حمایل و صور نقش نهج البلاغه حواس کلمه

و قاموس نفاد و صحاح کلامی که مخزن اسرار در عروس معانی

دل سپید مطلع الانوار قربات الفاظ منتظم و جامع

الحکایات زیبی و نقل عشاق کتابات شیرین نیز در معانی

بیرسته است و حکایات خوشتر است بهشت نیز جهار

ابکی

عرایس و صحف گشته در حالتی که محرم حواس احلاص اساس در سبعه

ایام منبر صدور و رفعه نامه سلامی دل فرخنده صفات بمطالعه گرفت

مضمون مسرت مشحون و ملاحظه تحفه للاحرار معانی بهجت

مقرون کشیده که از مختصر ملخص اسمطول اخلاق و تفسیر سلامی ذات

سعادت صفات بمدارک محلصان رسید موجب نشرت

و بهجت گشته اگرچه پیکر هیولانی بمدارک صوری که روشنا و وصال سلمان

از آرزوی تربیت الارواح گفتار سامی و شوق گفتن از مجلس

ذلالی موسته در آزار است لیکن بحمد الله الملک الاکبر قرب

باطنی از آرتباط هیولا و صورت مشهور و الفت معنوی لفظ از امتزاج

و معنی افزون تر است امید وارد از فیض فضل حضرت باری

است که روی وصل نمود از تاثیر اکسیر لیکن سعادتی ملازمت

رسیده اطلای احمر و زر بمقدار از جسم خاکی از پرتو آفتاب

الشفات که از اقابس القلوب ضمیر فیض محمرات غیرت جهر

انور دکلستان دل ریاست خاطر احلاص شکال از ترشح

ابر مطر شفقت و مرحمت خاطر در مقاطر قرین جلا برین دابر

سپهر اخضر لعقد اسند عالی این سلالت مسالک ارادت

است که اشراقات لمعات جهر منیر کلاسلات کرامی

از مطلع التفات طلوع دلعه از عین الحبیب سحاب اقلام

بلاغت فرجام جان پیما ما نیز احیا نی تازه و بهجت بی اندازه

بخشید و از علامات کیفیت حالات فرخنده آیات منت

افزای ضمیر بشود و بیت تا شیر گوهر در خدمات انفاقیه را مستقر فرخ بلید

که مخلصانه تقدیم لکن که حمد احسنه انزاد تجربه امید وار از سالفه باقی

نامت قابلیت تحلیه المتقابین لطاف اللهی سطر فقرات بابرکا

در بد امید در نهایت هفت پیکر بهر عشر دوی فصل بهر شهر و عمار

نمه الله

سه بر سال مکرم و مفرر باد

چنانکه فصاحت هو و عزلیات شهود متعنی لیل و نهار در باغ اب

فصول و بحر حوی زبان مرقوم سفینه امکان بارین نعت بیت

انتخاب دیوان افسر بیش اغنی و حفظ سعی کلامی در بیاض روزگار

و مجموعه لیل و نهار باقی باد سفینه منسجم بدرهای معانی ابدا مملو از دریای

ست هو از اعین بیاض مودت اقکار گوهر بار با منضاد جم

معجز نگار رسید هر بیت بلندش که در عرش بلاغت

مطلع فکر دیوان بدایع و رد خانان لطایف است

بیت المعمور مجوانم و حرف حرف ابر کش منش نام و هر شعر

دل آتشش را که در خانه سیاه صفحه طبع ایشان مردم

سعی است بیت عتیق بیگویم و از نو نیاز سحر زمزم است

عرق خجلت از جبین سیبر بر سر شعله نخاطر و حرج چراغ خاندان

کلیم را روشن نموده و بیضا با صبیای لامع النور بینش شرقی
و مغربی و الالهی تخلص فرموده اگر با قلم خوزبان بمیزبان نامه عند
عندلیب هزار دستان شوم و صفتش از هزار یکی شوانم
گفت و در مقامی که او این شعرهای تر رقم شد از آبدار
معانیش صدای ابشار از جر بر خاره فکنت میتوان شنفت
نازک خیالاتی که تیار وی به معانی باریک در برابر این اشعار
کارخانه شعر باف واکلنه گیت تراش جهت سبک تر اکبر و جرنقابی
که در بیش حرف حرف میز بت سد بحرف حرف را در جنب
لالی غلطان جلوه میدهد منحصل انچه عنایت فرموده
بعد از آمد بیت و غزل اگر از ارسال قطعه تبادل حظ شد
بیشتر بسبب تقطیع بر خش مرفع بیت گشت اصلاح میسر گردید
حضرت انوری رای صایب ضمیر کلیم

کلیم

کلام سلیم النفس را لالی شرب فصیحی اسعرفی عرفان مکتبی
ساکن قدسی طینت ملا امنهر شاملی جهت میرزا طوفانی الا
لطف الهی حافظ به شاکرو جوش ملا کی تخلص مخلص باشوکت
وسان بن عنب الغزل درفانی مطراعنی قصیده منظومه سلیمان
قصدات متکلمین موت سلمی دراعنی سعید رسید الحق
جمع صفی معانیش در دریای لطافت طوفان نموده و سخنان
خشتش در مسلسل سحر کمی زینت ازسخنان حسان رفته ما نظم
سلک گوهر اگر منظومات جهای با این نظم سنجر سر خود را
بر سنگ میزند و اگر انوار سحر انور با مطالع دلفروزش بمعارضه
در جلوه خود در اسواق آفاق میکند و مضامین غیر مبتذل
که بر در در ده صدف طبع نامی است همه دریتیم است و اطفال
نو رسیده معانیش که زاده بکر فکر گرامی است از ارضاع ...

قطعه بنجه گفته بسیار خوب و همه دلکش و مرغوب است
الحمد الله تعالی اسد اید اسر اعلیحضرت محلی و حبیبی مادح و در مره
اخلاص کیشان پاینده باد
مقرر اساس مصادقت و وفاق متقرر کتاب مو الفت
و اشفاق صیقل گر صدق و صفا هیهات کالبد جهر و فا فاتحه
کلات گوهری و شوکت خاتمه دیوان جرأتی و محبت زینت بخش
جمال محبت منظری طغرا کش قبالہ نیکو محضری سنجر یا قوت
و کاملان نعمتدار می لولوی ابیات و شاد مانی فهرست الوکلا
موشکافی سحر محمود الفت سلکی نخل اردو مند غنیمت کلی خاطر
اندوه مند تعویذ بازو برهمی مندان دکمه فهمان محک عیار
دانشمندان و سحر سنجان ناسخ کارنامه ارژنگ دستور
العمل کلک مانوی نیر بسته طراوت سرابستان سحر طرازی بلبل

گرامی

سراهنگ تعریر دار غنی قریحه کبر رتبه عالی و منقبه متعالی که دین
و الا با سم این سالک مسالک خلاص شعاری نگاشته کلک اعجاز
طراز لازم الاعزاز شد و عز ارسال یافته در نظر بنده رسانی
مسعود جمیل سرو خوش ملهم غیبی و اشارات لاریب از کلمن عزت
و مفخر گردید بر نو و رده و جلوه جمهور نمود چنین از فحوای عبارات
و استعارات دربار رشح صدور معانی صحت ذات متعالی صفات
مرضیه الحسنات و استقامت مزاج وهاج لازم الابتهاج گذشتی
سمات عالی واضح و لائح گردید از حصول عالم عالم مسرت
و شادمانی سجدات شکر حباب سبحانی تقدیم رسانید و لالی
منلالی افکار عالی که بغواصی فکرت ضمیر از بحر زخار خاطر
خطیر عالی بدست آورده در قافیه جمال و جمال در رشته نظم
کشیده خیری قبله این مخلص را انبوه ارسال قطعه کمن امید دار

و در این مدت دیده شوق منتظر بر مرصد شهود طالع سعید مبتدا
در منتهی لاتقیض فصل الامال از ارباب همت گشته بر زیارت این مطالع کلمن المطلع
لا المقطع قادر گردید حقا که در مقام تعریف و تحسین سراپای آن
بر آمدن امری دریا را امتحانست و کیل سمعیل بمعیارست زیرا که لآلی معانیش
از بحر لاهوت است و جواهر الفاظش از کان ناسوت
بلکه از الهام است در نثرش جوهر و مخبب بابست مینوی
لیکن که از وادی ایمن نوالی مر تصوری از شاخسار مصرعهای
بلند قد کشیده اهریمن نقش چمن و در سطر زلف پری رویان دو
مصرع ابروی خوبان در موافقت و رسائی طاق و ماننده
در باب طوطی وطاوس در نگه گستری و در تمکین خفت و نوازش
کلمان و در نثرش شعری فاق است منتکلف سلاست
ترسیل و تعلیماتی که در باب شعر و شاعری شتباید شده
ابیاتی

از بس فصاحت مقام و متانت بنای کلام و انشراح و اهتمام
و الیام و حسن ختام و تفصیل و توضیح و اجمال و ابهام و سنجیدگی
عبارت و شوخی اشارت و حشمت معنی لازم نوم منزع
است ان شاء الله و تعالی از خوان احسان ممدوح و انعام انس و جان
بصله و عطای گرانمند ذله بند شوار گران و بهره یاب
فواید بایان و عشرت اندوز حصول مراد کرد کمال
داند که زلهای ما سرچشمه شریف عالی از قصاید و غزلیات
و رباعیات و مقطعات انجمن سابق و لاحق خیالات
فرموده باشند باری مستفید از انبساط و بهجت از کلامی شناس فات
و از حبیب بار قیم شکنی شمیم عطوفت و رقم حضرت برادر
مرحوم است مخلص حالی از شائبه تملق گشته باد گلها
خدمات اتفاق همیشه بر نداردست گذار باشند

مادامی که باد بی نوبهار و بهبهه کبیر الانوار بیت از این سبزه زار
انجمن بینی مطلوب فرحی بار و ماهی هلال تحقق آثار سنباح حجره
حضور فلک اکبر انجم نگار باشند همواره از خدام ارمغان
بدر و الی فضا حجره گاه میمنت ناهید شاهی از ماه تا ماهی
در تسخیر چنین کار مرام شاهباز فلک پرواز اوج
حشمت پناهی باد بعد از عهد ازمارنج غیرت عنبر بوی دعوات
که از مشام سالکیه الذ اهمیتش تنها عنواین سپهر
صاف ترین البرز انگیزه عرق بهار نارنج ریاض فر جمیر
فرمین فرزانه دار ساز گلهای رنگارنگ نگیس بوی تحیات
سالکیات که گلبرگ رنگینش بر نگ گلنار نخیل خورشید
نجح امین و در سر آستان عالم لاهوت حوض ماهی سوح
حسن بالا کلا زنگین همین جلال عرض انمیه عارفانه زیب
۱۵۱

لعل در شکار کاه تمنا تجلیه پرواز می آورد و صیاد فلک
مشکین سوار ابدی گونه در حجره بسواج ملاله ضبط مادر
مقصد و مرام شمسیکاله که در این ادالی بسوال اقبال
ملاحظه عطوفت اغمان و صفا و ضه لازم الاعزاز که
نقش بندی جامه بوقلمون طراز رشک فرمای سپهر
طاوس نوبهاری و غیرت افزای باب نیر و بر نقش
نگار را از گلزار روزگار ساخته بود در حالتی که شهباز
خالت حیران افتاده در هوای جستجوی خیال کیفیت
احوال فیروز اشتمال آن مهر سپهر اسمای فانی اوحالی
و اقبال سبارنده عرض دعای ما سر طومار گشته نامه
نامه خرمی دانند و مخلص عقیدت مداد کوبه و هدیه نار کجی
کبکی لطافت از ترنج غبغب خوبان گلعذار دیده عطیه

ماهی که از نجابت ترا کشت از جاده بخدا بنیان لاله رخسار
انجوله برسم ارمغان دبادا وری محبت صادق الباب
سمت ارزانی یافته بود باعث شکفتگی نارنج بهار
عشرت و کامرانی گشته ماهی برچشمه زلال امانی
دامان آلا کامیاب موج حیات جاودانی گردید
انت الله تعالی حکیم علی اطلاق معالج
امزجه انفس و آفاق از عطار خانه قدرت کامله دوا
الشفای حکمت شامله جای برقانی نهار زلال شربت
نواله شفق اطفا در دستر ظلمت شب را بقرص کوکب مهتاب
و صندل سفید صبح صادق مدلول دید طبیب
حذاقت سمات و دل [illegible] صفات را نوشداروی
حصول آمانی و ما له الحیوان عمر جاودانی نصیب باد براز

کری

شرح بخر با همه مسبولای موت باطنی رند کار امور عامه موالفت
ظاهر شهود سالکی حقایق پرای سامی کرفی نفس الامر قابل شفا
و نجات ملاحادی بود خبر صعب کامله حکمت را محتوی است
میبدانی که حقا که ناشر نشاء مسرت و کیفیت نجات صبح
فرح بخش خبر الصراف خرام کلام از طواف روضه ملا بیک
مطاف دماغ جان و جان بخشیدگی اثر انتعاش با
که موصوی از کلیات لن تستریح [illegible] در مشام حضور
موفور السرور کام مرام محبان بشهد شهید شر بی ساحته بود
درد اول ابواب بالین رنجوری للام مهجوری قدم رنجه سازند
نظر التفات بجانب خستگان درد دوری اندازند چند
روزی بانفاس عیسوی اساس صحت سمی خاصیت
باصلاح مزاج فاسد صاحب فراش بستر غم

اعضای بدر در بستر [illegible] توام پیوارند محبت شیر بهم عهد
همه از [illegible] او [illegible] مفاصل ایام انفصال الحب القصیر
شکیبائی تسکین و شدت اشتداد ادرار مرمن
زمان فراق را معجون فریاد رسی حضور باطنی والقیه به
صحت حباب به بهبودی قرین میدانند والتهاب
حرارت شوق صحبت صوری را بقرص مبارک ملازمت
معنوی و شراب مجالست روحانی رفع قولنج کربت
خاطر را معجون البراه این وعده دلپذیر دفع تخفه شطر غم
دو بالا میبود و حال از قراری که مذکور شد سالک طریق
وعده خلافی گشته از قصد [illegible] عظام گذشته اوصاف
قاءصادق و دوستان موافق را بجوارش دلکشای
لقای مسرت بخشا مفرح عمر دای حضور مجب الام

۱۵

ناکامی بحسن ضمیر محبت بخمیر ساری و باین علت
اقسام اسقام یابس و جریان بر مزاج شخص حاضر
طاری گشته ان شاء الله تعالی از زیارت و طاعات پذیر
صحت قبول و معجون نجاح دارین بکام مرام موصول دیده فلا
صحبت شریف عما قریب روزی باد از آنجا که استقامت
مزاج و دل [illegible] صحبت شبه روشنی و اتحاد و جنس [illegible] شناسی
های سیابه ضمیر انور در کمال ظهور و شرح اسرار [illegible] سمات
از قانون لعب [illegible] بعرض [illegible] تردد احشر
شوق ما فی البال را رجوع بحدس فراست امیز [illegible]
کن که مورث درس [illegible] ساعی نصب [illegible] تخم حب در ایام [illegible] کار
هوای [illegible] و سواء المزاج اخلاط مهجوری [illegible] نگار
نعم البدل ماده المحبوب ملاقات دهاد فع [illegible] کدورت

میشد توقع لاکه پیوسته بمرکبات سواد مکاتیب
شریفه تقویت بخش قلوب محبان و ببدایع تراکیب
انفاس مسیحی الفاس و اجزای مرکب الفعل تحفه‌های هک
اعجاز اساس شافی مرضای دلهای دوستان در ره ماشالات
لازم الثبات قواعد یکتایی مرعی دارد
شرایف دعوات صداقت ترجمان را تحفه
تسلیمات طیبات مجالست قرین از فرط عقیدت
وسیار منزلی نزهتگاه بزم همایون و تحفه حریم حرم شهریار ممکن
علیا حضرت قمر طلعت ثریا جناب خورشید احتجاب
رسپهر رهبری فلک سلطنت و کامکاری دریای گنج عظمت
و تخت آرای عزت و صیت پادشاهی و فره با جهره دارا و درگاهی
و فروزنده گوهر عفت و فرمایش و فرازنده پایه بخت داور شکوه

فرازنده

طرازنده جامه شهریاری برازنده افسر تاجداری محیط حجاب
عفت و مستوره اطناب عصمت جهد و هنر گر
حور بچه عظمی خلد الله ظلال سلطنتها هنگام نکارش مرام
محبت گذارش و گذارش لوازم خلوص ابدی پیرا مرفوع
حالی مملکت ابد ارای اسنادکان قوایم سریر فلک سپهر مدار گردد
جواهر زواهر تحیه طیبه و لالی ادعیه
قدسیه که در تلألؤ و بها در کنبد اعتاب و کوهر شب چراغ
ماه منیر ابری و در صفوه و صفا با جواهر چرخ قبر و دره کین هم سر
نماید از مخزن دل درمن و گنجینه صداقت مخزن هدیه بزم مسیح
مثال و تحفه مجلس حضور سپهر مثال اعلیحضرت فلک
رتبت کیوان جهانبت مشتری سعادت کوه پاره برجیس جهان
عز و تمکین دریای عالم محیط بسطه رهبر جوهر سپهر جهانداری

جهانبانی خورشید عالم افروز اوج خلافت و کامرانی خسرو
ملک پرور ملک حرم ضرغام فلک قدر انجم حشم سرور
گردن فراز جهان افسر داور دارا اسکندر فر ظفر یار کشور جمشید حشم و وقار
شهسوار مضمار گیر و دار پادشاه ظل الله اسلام پناه داور
دادار عدالت آرایه
ولی امر عادل اعظم سلاطین جهان محتشم خواقین جهان حامی ناصر الاسلام
والمسلمین قاتل الکفار والمشرکین قاآن البرین و خاقان البحرین
خادم الحرمین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین
السلطان الغازی محمود خان ابن السلطان مصطفی خان زین
السریر خلافة العظمى بقوائم دائمة وتنویر عیون السلطنة الکبری
بلوامع انوار صفاته ساخته بر لوح محبت پیشگاه
بالاجره رنجان خلت و داد و شمیم
شبستان محبت اتحاد عنبر افشان ساز و لاحضرت

دارا شکوه

عالم بس

عالیمرتبت مطرح اشعه فیوضات الهی و مهبط انوار غایات
نامتناهی مهر سپهر جهان دلبری اوج سلطنت و شهریاری
و بدر عالم افروز سپهر عظمت و ابهت و جهانداری
نقاوه خاندان قیصر تبان گورکانی خلاصه دودمان صفین
الارکان صاحبقرانی بلاد ر والا گهر جوهر دارا شکوه بیگ
اختر که از شمائم گلزار صفحه اش صحت مزاج قدسی امتزاج
شریف بمشام الملاک میرسید دارا عطر شمامه آسمان
غبار اشکی نکهت بخش دماغ هوش میگردید
معروض رای رافت ضیای
ممالک آرا میدارد که در حالتی که طره شاهد ضمیر مشکین
حوادث زمان مانند جعد شکن موبان خطا چین عنبر
کردید واینه طبع اخلاص ضمیر از غبار فتنه سپهر

لقاق بهشت و کرد اکسیر حرکات چرخ غدار اندیشه چون صبحه عارض
نوخطان دامن بر بست الم بدبر برهنه بود که از تیمن یمن سعادت
اختری درخشان گشت که کوکب عالی از فروغ عنبراتش عنصر
چشم روشنی گهنشت و از حرارت حرز دانی و بنده نوازی
مرغوله موی صبیح الوجهی جریان گشاه که غازه بنان چکار
از حسرت شکفته رخسارش چون گل در چمن نشسته یعنی
رقیمه کریمه اشفاق بیمن و عنایت التفات مضمون نامه و بنده
اخلاص مقرون شده بود شرف وصول بخشید اسباب مباهات
راسرمایه وقامت مطالب مرام راسرمایه که هر دو مولات
کمتر از عدد در سلوک انجم درخشیده از خزانه جیب آسمان
فسحت علیحضرت سکندر شوکت دارا درایت قهرمان
معموره ارض بالطول والعرض مظهر مصدوقه انا جعلناک

خلیفه

خلیفه فی الارض سلطان البرین و خاقان البحرین ثانی اسکندر
ذو القرنین ضامن امان الخافقین پادشاه اسلام پناه جم وقار
ست امنت ظل الله سلطان قندار لازالت بوجود احکام
العلیه رایج عن الوقط والانتصار موهبت و احسان شده
بود با بکار ساعت طلای مجوهر که بدقیقه یابی طبع گوهر بار
از سرکار عاطفت مدار عالی اهداء رفته بود بوسالت حضرت
وزیر مکرم دستور معظم الحاج احمد پاشای والی بغداد واصل
از مآثر اکبر و عطیه بهیه خدیوانه مزیف وجود امین بوجود در دار
العیار سنی بمقدار طلای احمر وزن ره پرور بهار و ارهد بسته
که طعنه بر ساعت سعد میزد دل اخلاص منزل در فضای
سینه از فرحات طرب رقاص گشته عقرب دلی از غیرت
لکن برخود پیچیده و زبان مدحت بنیان از حیرت عجوبیت ساعد

فاعد لمنکر کداری بعواطف عظمی بوده ست و از میمنت مواهب
سپه بریغ فرق فخار برچرخ دوار افراخته ست الله تعالی
چند آنکه سپهر مجرم و ساعات آله دوار بدقایق در ایام مسبوط
و چرخ گردون [illegible] کهکشان مربوط است کلید خزاین جهان
و مقالید کنوز عرصه امکان در ید قدرت و قبضه ملکت علیحضرت
شهنشاهی ظل الله و خلیفه اسلام پناه بود لازم سعادت
و اقبال سلک عالی ساعت قیام و قیام پیوسته باد
جواهر نفیسه الی عهد و درست
طبیعه قرین و لآلی زواهر تسلیمات زاکیات مودت
ابیاتی که از مخزن دل و گنجینه التجا ریحانب تحبب و صوب
جیب فلک رفعت ذره التاج اکلیل سلطنت
و تاجداری و لؤلؤ نثار هموار دریای عظمت [illegible] فروزان

گوهر

گوهر درج دولت و اقبال و درخشان اختر برج سعادت
و ابهت و اجلال سرافرازی ده افسر سروری و جهانبانی
ولقاوه خاندان رفیع الشان گورکانی بهادر والا گهر و حسب
نیکوسیر مبتلع و منتحف داشته بر لوح مصادقت مسلک بود
که چون پیوسته غواص ضمیر خلت تخمیر در لجه اشتیاق مستغرق
این معنی است که بوسایل شایسته گوهر گلکن نهای مقصود را
در عبارت از مکاتیب ولاله بر حقایق حالات خیرت
نمود هم از غواصگاه محبت یکتا راهد در و دیوار انهماک نه
بان مرصع کاری و جیب و دامن جان و حکایات مشحون بهجت
و کامکاری گهکه لهذا در این اوان خجسته نشان که حسنی بان
از جانب میمنت جوانب شرف اندوز حضور گردید
بمیر سالا حسن ابرازی تجدید و تمهید رسوم موافات از من طرف

فرزند اشرف مامور در بار ملک جمهور گشته قبل از مرجع
الالف سه فوج جهار لک دکنیز جنین دیالی بحکام عظمت
مدار بکار خلعت و انعام از موهبت احسان طالع مشعود مصرف
داشت و بین الدولتین العلیتین جدال و مغایرت منظور
نبود و برسم هدیه و بار بود محبوب سیادت پناه مربور و کرم بیگ
دنولسنده که گنجور شرف جواهر خانه همایون بموجب
فهمو مامور و بیک رنجبر فرستاده بحضور والا رسیده دارا در عن
ممالک فلان علاوه مدایای مرسوله که زیب ساعت ماهر
زمیش افزای بزم سپهر است دقایق لیالی و ایام مقرون
بخیر بهبودی سلطنت و جهانداری با قیام ساعت و ساعت
قیام مستدام باد
ط لکه عالیجاه فلان بتوفیقات یزدانی بموقف بعد اندر حین فلان

و اهالی فلان جا با غولی و سادس شیطانی و تسویلات نفس بی ثباتها
مشاهدت قلعه و حصار طریق غلط کاری و تمرد و اختیار نموده
هر چند در مقام پند و نصیحت انهما در امده بودند اطاعت
و عصیان اینها ایشان حالی و خاطر نشان نشد لهم مقید بنفاد
در حمد و اصرار ورزیده بودند که نسبت عالیجاه ابراز ورود در فلان جا
عالیجاه فلان را بجزیه اعلام محبت با موارد بکهدار تقی تابع و مطیع
ساخته ابواب انجلت بعضی ساز کاری بعضی شهر و دیدن
نیصب بتقویس مشکوک در ما الحصول بمیوند داز انجا که انتظام
را دست بکتب دامن گیر و برگشته بخت ایشان ککاشته
گلک تقدیر شده بود کنار رکود و وادی اطاعت کی عابد را تو
قلعه بروج متعدده ترتیب و در باهی مجادله و بهای کار بلا بجز که
گذارده جنین تسخیر بروج و قلعه و کوشش سالکان طریق جهالت

و غلط کاری نموده همت و کلاء عالی لازم امده بود لهذا
از فلان جا عنان عزیمت را بصوب فلان جا معطوف ساخته
ابراز ورود در ظاهر حصار و قلعه مذکوره بلاتوقف
فوجی از دلیران هر بر نوال بلا بعزم یورش تسخیر بروج
و رباط تعیین و مقرر فرموده ام از انجا که بمیامن تفضلات حضرت
داور عساکر فیروزی ماثر بلاد تسخیر بلاد و قلاع دستی دیگر داشت
متوکلا علی الله بر بروج و رباط هجوم اورده و حرفی از اوایل
شب الی طلوع صبح بانداختن جزایر و تفنگ هم شمع ماه ظلمت
معرکه جنگ که دلیران بر اهل استبلا و غلبه و سلک جمعیت
شانرا پراکنده و پریشان و تمامی بروج و جرا با ضوام جا
متصرف و قلعه را نیز مرکز وار در میان گرفته محاصره منصوبه
جنین سد متین قلعه کیان عرق بحر فنا در و رود دیدند

بنحو اطاعت و انقیاد چاره ندیده از در استیمان در امده
شیخ الاسلام و قضات باتفاق فلان شرفیاب
حضور و مستدعی عفو تقصیرات گذشته و کلاء عالی
مسئول ایشانرا بحصول موصول و باجابت مقرون
و رخصت انصراف حاصل روز دیگر بمرافقت فلان خان
و عموم کدخدایان و عمال و الاه رکاب نصرت انتساب عالی
و ابراز ورود در حضور عالی عموم ایشانرا بعواطف بیکران
امیدوار و بخشیده اهل بلدات حاصل نموده منساک بخاطر حسین
مراسم خدمت گذاری و جانفشانی قیام و اقدام دارند
و لله الحمد تسخیر و فتح قلعه سغنان با حسن وجهی مقدور و میسر
و امور برونق ممتشای دولت ابدپیوند صورت
انجام یافته باید انعالیجاه در تمهید و قریب و بعید سلا

از یمن بشارت فیض بشارت مطلع صبح خجسته لوازم مسرت
و سرور و بهجت و حبور معمول و شفقت بیکران عالی بلاد و بلاد
حد بیحد کمال داشته در عهد سلطنت
لکن عالمی فلان بیدار اندکه چون عیان می نماید لکن بلا نهایات
جنبات قادر جور الحال و مالک الملک لم یزل و لایزال جل شانه
تمشیت جور ترام جا کرلکن عتبه اقبال و ابواب جلال عامه رعایا گردد
شواهد لاگل سلطان ظلال اجلال و حدیقه همیشه بهار
لکن بدولت پایدار با قهار تیغ درخشان بهادر دلیر لکن
غضنفر توان غیرت ناهض جنان و از شکفتن گلهای نگارین
مقصد روای بکشا روضه رضوان مضمون صداقت مقرون
ولقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة فتوحات غیبی قبل از نقش
~~گلهای نگارین مقصد روای بکشا روضه رضوان~~

از جرا اعلام

از جرا اعلام نصرت فرجام در گلبن جلال جاه باز ده و رؤس
منحوس اعادی خیره سر در جلوه گاه شهاب جشن خرام همت
والا مقام معدلت گستر بر سر رهگذر بر گذارده و در کثرت
نقوش فتوحات و ینصرک الله نصرا عزیزا بر سبک از تیره دلان
خذلان شعار را که هولی دامن فتنه شمع ضیا موج ابد
پر فروغ بر سر افتاد که دلانه دار حرمن حیش باشی قاذر زلال
سوخته و نهال جلوه بر سبک از خشک امغر لکن
تیره روزگار که از فزونی غلظت و بیخبری تکبر خام بر افراختن سر
سری اقتدار مانند جبار از شرار شرارت مکنونات خاطر
خود افروخته اندیشی تمغات شاهد خان جدلان مآل فلان
خان نابکار ضلالت شعارست که خفاش وار از شعشعه انوار
مرحمت خداوندانه حذر کرده در بیغوله نوردی جنبه روز را انکه

معرکه خام طمعی هواداری راه بو مردم آزاری در کاخ دماغ جف
قرار و لیاقت و اضرار مهمات شعار عدم وهای جرات از حد
کلیم خویش فراز نهاده است تطاول و سرکشی بر نعمای اموال سکنه
و متوطنین فلان کشاده بجهتی که اهالی آنجا بار از صغیر و کبیر و برنا
و پیر از صدمات تعدیات آن گروه شقاوت نشان بجان و
امان آمده هر روز عرایض منوالی اعالی و اصاغر آن سامان
بدرگاه جهان پناه معدلت نوالان میرسید و مراتب
بی اعتدالی و ضعیف آزاری ان جماعت بمعاقبت مفرو سمع
سمیع فرط مشکان مکفل والا میکرد از انجا که توکل
همت والانهمت و نیت همیه بالام ورفاه خلایق منوط جمیله
جناب خالق مبشد مصروف و عنایت بیکران ان
عزیمت به تنبیه و تادیب مفسده بنیاد سرور وغ

مسکم

هنگامه طلبان شوم اختر از مسکن بدکان حسر بوم و بر
معطوف میشد و قلع و قمع ماده شور و شر آن طایفه بنا
و سرا سطور نظر حقایق بنیت مظهر و محرک لوای نصرت
انتما فلک فرسا بعزیمت انتظام امور انورلاد و رفع تسلط
و استیلای آن طایفه دغا نصب لعین ضمیر معدلت گستر گردیده نهاد
فلان خان را با فوجی عظیم از غازیان جراد نهاد دلیر لکن خونخوار معرکه کار
زار مقدم الجیش سپاه نصرت شعار نموده پیشتر روانه آن دیار
و رایات نصرت آیات حشمت و اقتدار بعون عنایت
حضرت آفریدگار از دار السلطنه اصفهان کوچ
بر کوچ حرکت و نهضت و لبکار که ساحت فلان جنت نعمت
سرادقات عز دستان گردید جمعی دیگر از افواج بحر امواج
قاهره و دلاور لکن جلادت توامان و اقتدار کامی پای ضمیمه

ضمیمه غازیان مامورهٔ ساختمان و روانه نقی عالیجاه
مشار الیه که در فلان جا که اول خاک آن محال است نصب
خیام اقامت نموده و منتظر امر و اشاره مجدد از جانب
سعیدان ابدولت میبوده بعد از آن از سمت فلان جا مامور
دار افواج عساکر منصوره فیروزمند نیز صادر شده دیگر را
از شوارع دیگر تعیین داز انجمله جمعی کثیر از مبارزان معرکه دلاوری
و دلاوران دلیر را از سمت فلان با طغیان نایره شر
و شور انجماعت مغرور و مامور ساختیم از سمت فلان تیر
افواج قاهره جلادت نشان و فساد انجماعت خذلان
توامان قمع و بم از قضایای ملک هندستان و تقدیرات
ایزد سبحان فلان خان بجنگ و عار برگشته تحت
تبه روزگار با سعادات ده با ظفر از اعوان و انصار حکم

ازفلان

از فلان طوایف بمقابله عالیجاه فلان شتافته وارد منزل فلان
که چون از آن مکان سالک سبب صعوبت شوارع و جبال فلان جا محکمه
و سد سدید بلاد و عبور غازیان منصوره بود استحکام بنای
سکینه و سنگر گذارده قرار اهنگ جنگ با غازیان فیروز جنگ را
با خود نهاده مستعد و آماده ایستاده اظهار که بعون عنایت ایزد منان
غازیان نصرت نشان چون سیل دمان و اجل الم امان وارد
آن مکان و در طرفة العین تلاقی جانبین و تقارب فریقین بحسن
تسویه صفوف بهادران صف شکن و دلیران شیر افکن
که روز هیجا را از شب وصل شاهدان رعنا محبوبتر بینند
دست جرات از آستین جلادت برآورده بدلیران فتنه فرقه
بیوجه حمله آوردند از حملات اول بتوجهات ایزدی صدق مودای عسی ربکم
ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون

گین خذلان پژوه چون خیل زاغان شاهین دیده یا گله گور رمیده
با کمال عجز و اضطراب از دلیران و هراسان فرار بر قرار
اختیار و مرحله پیمای وادی ادبار گشته جمعی کثیر از آن اشرار
طعمه غازیان شیر شکار و بقیة السیف ملحق بغازیان جلادت
آثار معسکر عالیجاه مشار الیه دینه و غروق بسیار و سیب
بیشمار نصیب غازیان نصرت مدار گشته و از صراف
بهادران بیشه کمین دلاوران جلادت قرین با مأموره
از سمت فلان نیز فلان قدم فرسای وادی
مقابله و در حوالی فلان مکان در مقابله مبارزان بهر شکار
دلاوران جرار که بر چشم اعلام فرخنده نصرت لوا خوشتر
از طرهٔ طراز شاهدان چین و تتار و در اکثر دیار و شهر
بهتر از نکهت نسیم بهار شمارند بنعمت ملاقی

ذرع

واقع و در ساعت انطایفه خیره سر چنانکه کانهم مستنفر
جمعی بضرب شمشیر آبدار رهسپار دار البوار و بقیه چون بخت
سیاه با وفور حیرت و حسرت ناامید از حصول
مامول گشته صحرانورد بیابان فرار و بهزار مشقت نیم جانی
از دست غازیان معرکه کارزار بیرون برده از دو جانب
دلیران متعاقب آنگروه نابکار ایلغار نموده لشکر از دو
جانب ملحق بیکدیگر گردیده و نزد عالیجاه مشار الیه
متعاقب انجماعت تا فلان جا که محال توطن و مسکن و محکمه
عالی بنای انقوم دغا به ایلغار و در ورود دلیران برگشته بخت
تیره روز نامعدودی از چنبره خاشاک نموده بانخلاده قلعه گریخت
ابواب قلعه را حصن الملک حصین مأمول بر چهره انطایفه مخذول

سده لاد ناچار در کمال وحشت و اضطرار از تصرف
آن بار فرازی ده و در بار کمنامی و بی سر انجامی متواری گردیدند
و بعد از وقوع این فتح نمایان و تسخیر آن مملکت تمامی اعزه
و اعیان و سرکردگان کل آن مملکت باسرها که بعنوان
یورغه مال از سامان فلان نحیه بود در بن او قات
بموجب استخلاص یافته و از دستان معدلت بنیان
و فراخور حال هر یک مورد نوازش و احسان
گشته و چون مملکت مذکور ضمیمه ممالک محروسه سلطانی گردید
عین خبار لازم بود لهذا فلان اقا ساعی ایر رسانیدن
این فتح قصاشیم مرحمت دستور فرموده باید در جشن و
مفاخرت لشکر از این موجب نقاره شادمانی بنواز شعر
در اداء مضمون مرحمت مقرون رقم معلا عوا کوشنر د خاص

وعام

وعام و لشکر گذاری این موهبت عظمی قیام و اقدام نمایند
و در عهده شناسند

لله الحمد و المنه مقدار ایر سرا محبر رکی مستوفی و صاحب
اختیار مازندران و گلگا هزار جریب منوچهر خان
خاطر خطیر عالی مستطهر بوده بدانند که چلو یکا محاربه فولاد
پاشا را در کنار آن دیاله و از انجا هم نیز سرکرکوک
و محاربه توپال پاشای وزیر اعظم و سر عسکر روم به
و مختص گشتن و قلعه در ایالت فیروزی ایالت
عازم سورد کش شده و قتل و غارت کشش
اکراد و طوایف اهالی القلعه و نواحی آن موقع الیه شنیده
خواهند بود در بن او قات که ساحت سور
دلکش مضرب خیام عساکر ظفر فرجام بود بعرض

والا رسید که توپال عثمان پاشا مجدد جمعیت
خود را درست و بعزم مقابله مجدد موسوم به احمد کرکندی
سوار گشته و موضعی که در تنگنای صعب واقع است که از انجا که
همواره ملطاف الاله ابا و رجال و ارواح مقدسات حضرت
ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بالاخص العال خواهد بود
بعنایت یزدان اتکال و بدلیل باری ائمه هدی نوسال خجسته با فوجی از سواره و
پیاده که برای سرباری دفع سپاری آنده بود عصر روز جمعه بیست و دوم
شهر حال بعزم استقبال حرکت و در روز دیگر که جمعه بیست و نهم
بوده بین ارادر بند مکان مزبور هنگام طلوع افتاب عبور و قلل
تفنگچیان جبال را به تفنگچیان مانند اجل سد و قف بر ایشان
رسیده النعلو ایقه تیز تسویه صفوف کرده ایستاده و دلیران اصحاب
دین قبر منسوب کلا علی الله از یر طرف الفا کشش و کوشش و جدال کرده

ناام

ناد رسیدن کاملی بازار حرب در سکامه رد و خورد و طعن و ضرب
گرم بوده لاجرم تفنگچیان چابک دست آتشین کار رو بهادلان از در
نهیب خونخوار ایشان کرده بگرد حمله ور کشته مرسل ایشان را از صرف
و انچه از روحیه که در حمله و بنه بخته استقلال اشتغال از هول اللعارم
~~گریز گشته و چون جمعی که در معرکه حرب بمحاربه اقدام داشته ظفر داشتند~~
عرضه شمشیر و جمعی که در معرکه حرب بمحاربه اقدام داشتند از بیم لاکارم
گریز گشته و چمن جمعی از افواج قاهره را اتش لذخرمن بر ایشان رسد سلا
فرار الطایفه یعنی فرصه بوده ایشان ار ایشان و غازیان بکه با توپخانه کذارکه الن
در مقام ستیز او بر بوده از عقب ایشان در او بخته بعنایت سعادت الهی و امداد
ارواح طیبین و طاهرین توپال عثمان پاشای وزیر اعظم و سر عسکر و اکثری
از پاشایان و سرکرده کان معتبر معروف تیغ جلادت تیغ و جمعی کثیر را نعیدا اسار گرفتار
کرده بودند تمامی خیمه و خرگاه و اسباب و توپخانه و خزانه و القار و خانه و اعروق

وحوالی نوبال واقعی پاشا بان و عسکرا و بدست جنود وسعت در آید و معدودی
ازان طایفه حود را بکوه رسانیده جانی بسلامت بدر بردند سرنوبال پاشا هرا
بار کرابلی بسطور رسانید و عدد اسرا و مقتولین از جمله جهد وحسن پرمن
است وحسن عبد الکریم قاضی عسکر رومیه بترزند و بدست آمده بود سرنوبال
پاشا هرا بنعش او ملحق ساخته مصحوب قاضی مزبور وسلیمان بیک حاکم
کرکوک که عمده و اعیان کرکوک و از جمله اسرا اند روانه ساخته که بعبره در
جوار حنیفه دفن نمایند و از فرار بکه جسر رسیده که احمد پاشا قبل از وقوع این سانحه
کوچ جهد را از بغداد روانه حله و اهل بغداد نیز هر یک بتقریبات بر فن رفته قلعه را
خالی ساخته و از رهگذر آذوقه و سطوت افواج قاهره و در ورطه حیرت
تشویش افتاده اند در این زودی موکب عالی نیز عازم آن سمت خواهیم گردیده
وکارهای بحول و قوه الهی بر وجه مطلوب بفیصل خواهد یافت و چون کرانه
این نعمت عظمی و عطیه بیمنتها سروست همه حق شناسان الهی است

لهذا

لهذا چگونگی را اعلام فرمودیم که در ازای این فتح مبین چنین اعلامی آمده بلا
سجده فرسای سپاس رب العالمین شده این مژده دلاویز را
ادیر گوش حود و نزدیک و گوشزد مسامعه ترک و تاجیک سازند
ونغمه سب الهی بر روز نامه صد فتح تازه و جلوه رسعیت های اعزاز
باشند و در عهد شناسند
لکه عالیجاه محمد خان قرخلو سردار عراق حاکم الکا را شفقت شاهانه سرافراز
کشته بدانند که از روزی که ابواب دار القرار امید دولت نادره به غلبه عساکر
ستجانی بر روی روزگار نو بحال گشاده و به نیروی جبروت و قلعه گشائی
بتائید ملک قادر جهاندار بازوی مساعد سعادتمند اقبال نامدار بلاد کسب
دلهه بهر طرف که مرحمت شاهانه روا ورده اگرکوه بحر جنین گاه را از کشر
از بنیاد بر داشته ایم و بهر جانب که سمند عزم خسروانه جلوگر
کشته انگور بالوی که صحرا خاک در جنبش انباشته ایم در این اوان

فتح و رای نولان که امتداد ایام محاصره دار القرار قندهار به یکسال
کامل کشیده اولاد امناث امراء آنجا را گرای الی سبیل رسانیده المحل المعظم
الجنة افاغنه محصور بان قندهار را بحکم مروت شاهی از کلاه عن
دعوت نموده چون آن طایفه مراه به مقتضای وظنوا انهم مانعتهم حصونهم بمعاونت
بروج و استحکام قلعه که مراتعت بر جیع ذلک البروج منبر و مغرور
بنا بر کثرت غله وخار و عدت خود که در جنب ستکاملی کامل
دین حکم فوج زیاب وفا نوبه غرلی داشتند تا آن شب شیرد شور
که از وادی الثعباد و تسلیم دور گشتند همت کیمیا کشا به تسخیر قلعه معهوده
دلخواه فوجی از غاربان را پیوسته در ضبط برج ستکی و سایر بروج که از افراد
کوه و از جانب برج ده ده واقع بود مامور ساخته که از تصرف بروج مزبوره
توپ و خمپاره بالا بر حرمن هستی و حیات قلعگیان و کصیب من السما
فیه ظلمات وبرق اتش افشان ساخته بفاصله یکهزار ذرع بروج مذکور را

اورا که

بروز روشنبه نهم شهر ذیحجه در اوقات ظهر که اعدا از امکان زوال
دولت و وقت دم واپسین بود دلیران از در رو بهادران
غضنفر فراز اطراف کوه و قلعه مامور شده پیش ساخته چون نو بهار
قلعه کوب رخنه بر میان فراز بروج مشهور بره ده ده انداخته از
که بجاعت بخشبار تعلق بهشته آن طایفه را بحث یاری و عون یاری
مدد کاری معهود بر سایر غاربان دیگر بخشش دستی معهود برج ده ده را
تصرف در آوردند در حین این خبر بهجت پرور موجب انبساط خاطر
هواخواهان ابد دولت روز افزون شد این و چشم برای حصول
اخبار تازه و گوش بر آواز استماع فتوحات دلپذیر می باشد
لهذا عمدة الاعیان صفار بیک ایلیاول صحبت یاران ابلاغ
این مژده فرح بخش روانه فرمودیم که از وقوع اینگونه
فتوحات نثار مژده که معمول در رسم می باشد دیگر چون

اعلی حضرت ولایت منظور لیکن این فقرات که عبارت از وجه مدد خرج
سه ساله باشد پیش از وقت بکیان منت داشته اند میسر نمی شود
رقم اشرف مبلغ مواکفه فلان نقد و یک دست خلعت بجامک وقف
تشریف از عین المال حق داده سوای آنکه در بنا ریعیت منظور
و نشار و سایر تکلفات معمولی الیه و الحضرت بدهد و حکم کرده فرمودند
سوالکه که هیچ کار ولایت عراق و دار المرز نفر نشده و ایشان را از
فتح نامدار استحضار و نقاره شادی نوروزی در آورده که از الطاف
روزافزون الهی استبشار حاصل نمایند

لکه از روزی که قبض و بسط مهام و انتساق و انتظام و رتق و فتق امور جهان
و عام جهانگیری کارکنان این دولت ابد پیوند تفویض قرار
و دوام پذیرفته که بنا بر اینها در خاطر خطیر اقدس و منظور نظر کیمیا اثر
اثر مقدس آنست که جمعی از کفات از ایشان نقطه بینش و کار
لکاردان

اکاهان صداقت اثر پیش که از بدو حال الی یومنا هذا از روی اهتمام تقدیم
خدمات و کفایت مالیات بهم رسانیده باشند بهتر از ممالک محروسه
تعین فرمایم که متوجه انتظام ولایت و ترفیه حال رعیت و توفیر مالیات
و تکثیر زراعات گشته مصداق این مقال صورت اکمال یابد فلان
لهذا از ابتدای فلان شغل وزارت و ضبط مالیات فلان محال
مشار الیه مفوض و مرجوع و مبلغ فلان نقد و مواجب در وجه او شغل و مرحمت
فرمودیم که هر ساله از بابت مالیات آنجا تصرف نماید تصرف معین
حکام عظام از فرا دست و زیردستان فلان و اسم قلمی به جانب
بیناء فلان متوجه دانسته مالیات و محصولات و انتظام ولایت
و نظم و نسق حال رعیت لوازم وقوف و سعی با کمال بعمل آورند
از روی کاردانی و کفایت اندیشی بجا آورده به نحوی که خاطر خطیر
منظور باشد و از اخراجات جمیع باب تقصیر از خود راضی نگردانیده

[illegible]

و هر ایالت نحوی سلوک دارد که هیچکار از حسن سلوک او شاکر
باشند اعزه و اعیان و کلانتران و کدخدایان و جمهور سکنه و رعایا و برایا منت
را وزیر و ضابط و صاحب اختیار فلانی دانسته از سخن و صلاح حسابی او
که متعلق به تصرفه و ضبط مالیات دیوانی و لازمه انتظام ولایت بوده باشد بیرون
نرفته او امر و نواهی او را مطیع و منقاد و متوجه بوده و سایر وجوهات
خود را از قرار حواله و برات او مهر کرده بازیافت نموده موقوف ندارند و دیگر
مستوفیان عظام کلیه دیوان اعلی رقم اشرف را ثبت دفاتر نموده چنانچه
لازمه تنخواه حضرت مزبور را مختص او دانسته از شائبه تغییر و تبدیل
مضمون و محروس شناسند مقرر آنکه موازی چهار نفر نوبند که سابق
مقرر شده بود که دو نفر تحریر در زر وزارت و دو نفر تحریر استیفا بجهت
قیام نمایند به مستوفی مواجب ایشان را از دیوان بیهه محسوب
دارد و در عهده شناسند

لکه چون از روزی که محکمه فقه و فرمان ربانی ان الارض لله یورثها من یشاء ع
باقتضای حکمت بالغه و مرحمت سابقه از منه قبض و بسط مهام جمهور بکف
کفایت کفات اختیار و وجه خلاقی در این ایام اقتدار از نشیبان بود
معدلت آثار و کذاشته را اعلام ظفر فرجام جهانگیری عتبه علیه کرمی غلام را
برفراز قبه حصار چرخ اخضر برافراشته بر ذمت همت کوشش آستان احقر
نشان واجب و لازم است که همت منظور تعلق ترفیه حال رعایا و برایا و عجزه
و قطع و قمع اجامره را اداکشش و حضرت العزه بر آن که مراتب مزبوره
رتبه الواقع تقدیم رسد که دعا بخیر بجهة ذات اقدس حاصل آید
چون از ناصیه احوال فلان آثار رشد و کاردانی ظاهر و هویدا بود لهذا
ابتدای فلان امر دارد و گاه چهار بازار فلانی را مشار الیه مفوض و
مرجوع فرمودیم چنانچه به روش پسندیده از کاردانی او سر دار است از
رفق الطاف مملکت و درستی و کم طمعی و شیوه تشیع و رستگاری

وحفظ ناموس هر دیار و مرکب امر مزبور نشده و در نظم و نسق

بازار و شهر و دفع اشرار و الواط و قطاع الطریق سعی و اهتمام

بلیغ بعمل آورده بار عایا و برایا و اهل حرفه متحرفه و جمهور سکنه و متوطنین

نحوی سلوک و سلوکی دارد که هیچکس از حسن سلوک او و راضی و شاکر

باشند کدخدایان و بابایان و درویش و سفیدریشان اصناف

کارکشته عموم شهر و جهار بازار عزت را آلت سالار و غیره بالاد

استقلال او داشته از سخن و صلاح حسابی او که منحرف نخیر و صواب

بهبهه برون نرفته و امر و نواهی او را مطیع و منقاد و بعه از فرموده تخلف

نورزید و در عهده دانند

لازمه حکیم علی الاطلاق و حسب نفس آفاق منفتح جوالت و

وکار انیه اند و نعت هستی سلطانی را جهت تفریح حشمه دلان

با جاری حمام و خلود سرشته و نسخه سلطنت وقف و آن روابط انجاز لعه جاه

اقام

بقای تقابل نفس باشد در دربار این لاولا نه دست همت بمشهد الارم

فرموده ایم که در دریند ایشان اخلاص و پیوند که وجنگان عقیدت

ورشکنند کی را که همیشه تراج سیدکی خود را امداد او نصرت سکندری

بمثال قریب اعتدال ساخته و همت اخلاص مندیش معالجه رضا جوی

خاطر خطیر جمالی معدلت خصال از امراض مزمنه لاسیما الحنه معزو

اخلاص و عقیدت را در حقه دل ترکیب و معجون سیدکی و موالتخواهی را

با اهتمام تمام ترتیب داده سلطان جهان و ارتقوب مراحم شمار

چاکر جهر شکار اری و پیش از قرایش و امثال الرث نوشدار عزت

و اعتبار باشند از شربت دنیا مکارم حسب خاقانی و حوارث

کامل نصاب سلطانی شفا بخشای قلوب و قوت افزای دلهای

بجهتی اسلوب بیان کردیم ترتیب لازم تعجیل حبه تقویت

دماغ احوالات خیر مال سلالة النجباء العظام مقرب الخاقان حاکم نفوس

التزمانی میرزا فلان ایشان بناء علیه رایحه رواح روایح حسن مراحم پادشاه

پادشاهی و تمیمی از عطار خانه روح افزای مکارم خلاقی عطا بزرگی مشام

حال بوس التزمانی مشار الیه فرمودیم از ابتدا او سنه هذا السنه

تونئیل برتبه والای حکیم باشی گری رفاه شریعه سرافراز و مبلغ فلان

قدر مواجب سالیانه در وجه او شفقت و عنایت فرمودیم که بهر سال باز آن

و صرف معیشت خود کرده بلوازم خدمت مزبور و مراسم آن کما ینبغی

قیام و اقدام نموده حسن خدمت سالهای بیشتر برای عرصه حضور ساز و هر گاه

مرضی اسم درار هوای بعلی بهم رسد بمعالجه ایشان پرداخته وظیفه

غرام دولتی ابتلانی رسم اثر فرماید در سرکار ایشان لازمه شیب نمیفه

در عهده شناسند

لازمه حضرت هم او را اشتهاد خاطر حیطیر خبرت اساس اعلی و قرار داده بر

منیر مهر قیاس سعادت است که هرکس کدام بیکان راسخ العقیده

اقام

دیرین و غلامان خلاصة الفوا د عقیدت امین که بسبب حسن خدمت

وسیدگی نسبت بابن آستان خلافت نشان لکن مسالفت

در سید کمیں از همکنان را بجهت رضا مندی ابن اوجاق کرخ و رواق بلاتکان

و چنان بمقتضی مصرعه وفقه کریمه احسن کما احسن الله الیک او را بعواطف

احسان شاهنشاهی بهره مند و بعوارف سلطان ظل اللهی

سرافراز ساریم این احکام صورت جوی اطلال نتیجة النجبا العظام و حکام

انوررا الکرام میرزا فلان است که از استحکام طلوع اختر ابتدای دولت

محکم بنای ابد مناط الوا سطه و فور بند گیها و دیرین و ظهور محاسن خدمات

کرین قرین بحسین و افرین الله چندی برتبه صاحب اختیاری و ضبط

کل کیلانات سرافراز بمثال و افراز سرافراز و عهدی برتبه صاحب

اختیاری الکاوری و جراین اختیار بافته تمغاداران لغون السابقون

اولئک المقربون در این وقت بنا بر فرمان کرمت سپاهان خاقانی

و وفور شفقت بیکران سلطانی در باب فخیمة العظام شار الیه از

ابتدای فلان صاحب جمعبندی و ضبط مالیات دار المؤمنین کاشان

را بعنایت و مبلغ فلان قرار مواجب سالیانه مرحمت

فرموده‌ایم که هر ساله از متوجهات الوالجمع حقوق متصرف و صرف معیشت

نموده چنانچه باید بروش پروانه عقلا و کاردانان آباء در ضبط و ربط مالیات

و توفیر و تکثیر زراعات و آبادی و جمع آوری و استمالت رعیت

و حصول و وصول مداخلات و تنبیه و تادیب اجامره و اوباش سعی

جمیله بر وجه کامل بمنصه ظهور رسانیده حسن خدمت خود را در هر باب

بر پیشگاه خاطر خطیر اقدس جلوه دهد و آنچه شایسته سلامت و حوالی

لعمرک همه بسازد ... بعمل آورد مقرر است که عالیجاه

و کلانتر و کدخدایان و اهالی و اعیان و عموم سکنه و متوطنین دار المؤمنین

مزبور فخیمة العظام شار الیه را صاحب جمع مالیات الکاء مزبور دانسته

از سنجر و صلاح حسابی که متفرقین مصروف دیوانی و رفاه احوال رعایا و ضعفا

بوده باشد سر مو از آن تجاوز ننمایند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند مستوفیان

عظام کرام دیوانی علی ای حال رقم این عطیه را در سرکار ثبت و ... داشته

لاکلام حسب المقرر عمل نمایند و کرم نوال کریم منان

و کارخانه کثیر النوال رحیم و رحمن الوالی نعم همیشه کامرانی

و انعام مواهب احسان جاودانی جهت این خانواده مکرمت شعار

و خاندان مرحمت مدار همیشه مهیا و آماده و کام نهر باری و مذاق کمسار

نواب کامیاب همیشه از شهد موائد از فواید و عواید آن نعمای گوناگون

شهد یاب کامرانی از جمله اقرب است لهذا بر طریق شکرگزاری

جناب باری است که هر یک از سکان الخدمه و غلامان راسخ

العقیده که ابا عن جد بکوس غلامی و جانفشانی در مستی عشق او در بی جهان

کشیر الاحسان موصوف است از آن رو که همیشه رتبه ترزبری و استیار بر همگنان

داشته مبتنی از خان مواهب سبحانی سلطانی و سفره بیکران حسن وظایف

نصیبی وافر و حظی متکاثر بخشیم که باعث دوام دولت ابد مدت

بیزوال گشته بنا علیه در این اوقات سعادت آیات اسم او از مراحم بیمنتهی

شاهی و مراحم بیدریغ ظل اللهی شامل حال او گشته لهذا امانی و

آمال فرمودیم از ابتدای فلان

لله الحمد که بعنایت خالق ما فطن و میامن الطاف حامیان ائمه طاهرین

صلوات الله علیهم اجمعین کشت زار دولت جاوید بنیاد و حدیقه شوکت و کشور

ستانی دولت اسلام از ترشحات سحاب مرحمت ازلی و فیضان عام کرمت

لم یزلی بحضرت دلبسته و شکفته و سرسبز گشته بنا بر آن در مقابل این نعمت

عظمی شکرگذاری موهبت کبری قرار داده که خاطر خطیر مرحمت مدار قرار داده‌ایم

که هر یک از کبرای قدیم الخدمه و اخلاص پیشگاه راسخ العقیده که سالهای

سال بتحصیل گوهر مراد کوشیده و شکر در گشته و غبار راه را زینت ابرو گرفته

زایده بر رهگذر یکی از آنها که شایسته بتقدیم خدمات و اشتغال بحفظ آنها گشته

آنکه بنوال شمای سرایان بالا از شیوه شعار شفقت بشهپای بندوبست

مرحمت و عنایت مخصوص و شادی فراوان نوازشات لازمه و تعلقات

لایقه فرمائیم از آنجا که مصداق شیوه انتقال احوال شاه جهان الحال عقیدت

سکال کل البیان معاصرین که الفنان عقیدت و اخلاص نشان سلالة الاعالم

عالم فلان قرار مرحمت شد از بدو طلوع کوکب حیات تا بد ابد دولت

روزافزون الی یومنا هذا جانشانی و حسن شکراری پیشه ساخته بتعصیر

از حد راضی نگذاشته لهذا قطره از عین ملاطفت و رشحه از ابر معاطفت نمودیم

کاشی از آن شاکر الیه حسب الکبریای سرکار اقدس دار السلطنه اصفهان

سپرده از ... شهاب اعزاز فرموده‌ایم که بنحوی که شاید و باید

و از مراتب خود و کاردانی بسزا و آنچه در هر باب و همه الولی

در قسمت و سویت ابن قسمت ... از عین خالصه و اربابی بدون زیاد و کم

بنوعی که رضای خاطر خطیر حضرت رب الارباب و امر قضا جریان اشرف بدان

حضرت شایسته و بعمل آورده مواجب مرسوم میرزا را سرکوب ضابطه

و معمول باباقی و بشراکت امر مزبور قیام نماید عالیجاه حکام و عمال

و کدخدایان و زارعین و جمهور کدخدایان عالیشان مشار الیه را صاحب اختیار بالاستقلال

والانفراد دانسته و در عهده شناسند

لکه چون قرار داده خاطر خطیر اعلی در کوی ضمیر منیر مهر تنویر بر ... است

که جمعی از اخلاص کیشان عقیدت بنیاد دولتخواهان نیک اعتقاد که قلم و ارز صدق گفتار و حسن کردار او وفات لذارد و نطاق

بندگی آید دولت خداداد را بر میان جان بسته در خدمات متوالیه غیب

حضور سعی موفور نمیبه امور ... نمیبه عمده امور دولت ابد مدت نموده

باشند لیوما فیوما عارج ترقیات قمر میسیم ازانجاکه مقصود ... حصول صورت

الحال

احوال میرزا اسحق وزیر سابق دار العباد یزد است که ترقی در رکاب

نصرت انتساب بخدمات شایسته در شرفخانه همایون بخدمت

ضابطه نویسی مأمور و بعد از آن بمرتبه وزارت دار العباد یزد سرافراز چون

خدمات او مستحسن طبع مبارک ... شاهانه بهمه جهت ... در این

وقت که سلالة النجباء میرزا محمد حسین برادر او مستوفی دار السلطنه اصفهان

بود در شرفخانه همایون بخدمت ... موکول ... الله ... از ابتدا آنچه به

فلان در عوض او بمرتبه استیفای اصفهان سرافراز و مبلغ فلان

مواجب در وجه او برقرار فرمودیم

لکه چون همواره مکنون خاطر خطیر و درکوی ضمیر منیر ... است که هر یک

از ملازمان که مزبور قابلیت و استعداد آراسته باشند بدرجه اعلی ترقی

داده بقدر استحقاق منصب لایق و خدمتی موافق ... والاقران ... مقرر گردانیم

تا باعث تضاعف اخلاصمندی و استعداد و ارتکاب ملازمان گشته در لوازم

خدمت گذاری خدمات دقیقه نامرعی نگذارند بحکم صادق ... اظهار از ناصیه

احوال فلان ظاهر و هویدا است بنابر آن از ابتداء فلان منصب

ارجمند ... سرکار عالی را بمشار الیه مفوض و مرجوع و مبلغ فلان

مواجب در وجه او مقرر نمودیم که از روی شایستگی و حسن سلیقه

وکمال وقوف و فهمیدگی بلوازم امر مزبور قیام و اقدام نموده دقیقه نامرعی

نگذارد و در عهده شناسند

لکه چون بحمد الله تعالی از روز اول ... او بجهة ...

عنوان ... امانی و ... سالک ... شعار ...

فرد دانی و انصاف ... همواره مکنون خاطر ...

نصیب ... مناصب عالی ... که هر یک از ...

اخلاص کیش که از روی راستی و دولتخواهی بنظم امور مهام مرجوعه قیام

نموده امانی در ورنامجه ... قوم ... و ... اتصال

دکه

لکه ورضا بعط اخلاص و نصیب العین نظر تجربت مناظر ... لوازم

ارباب مهم و فطانت ... منشور العمال ... بنجوی ...

دقیقه نامرعی نگذارد ... و ... و ... تیقظ ...

عالی ... باعث ... و ... حضور ... بوما

فیوما ... و ... امثال و اقران ...

حسن ... از ... فلان ...

عالی ... عنایت ...

امداد ... اجام ... و ... و کمالات ...

... صهبای ... و ... عالی ... از ابتداء فلان

منصب والای ... سرکار عالی سرافراز فرمودیم که از روی کمال ...

کاردانی و ... و دولتخواهی بخدمت مزبوره و لوازم آن قیام و اقدام

نموده دقیقه نامرعی نگذارد و ... و کتاب سرکار عالی ... مقرر

داشته در دفاتر عمال سال به سال وجه مواجب مشار الیه را بلا قصور مستوفی

ارباب قلم سرکار عالی شیخ الاسلام الله موقوف میدارند و در عهده شناسند

لاکه چنین قرار داد که خاطر خطیر عالی که آیینه ضمیر

منیر متعالی است که هر یک از مستیاقات دریای همت شیهای اکمل اند

ممتلی عقل تجربت قربت آشنایی شیفته صداقت و راستی چون را اشکر اندازه ساحل

ظهور و شهود و فور احسان بکار ذخایر جنس عقلا و فیض عمیق بحر بن ارادت و عطاء

با جمع گوهر شاهوار مخصوص آنداختهها را در بند حشمت واقف اند متمکن و ساده

افتخار و تحصیل معالی فتوت از اقسام اعتبار نمایم آینه انعکاس علک بر

تمثال احوال عالیجاه فلان است که در زورق حسن گذاری و متابعت

و کشتی فرمان داری و صلاح عقیده این از تلاطم امواج قلزم انقلاب

روزگار مصون و مامون نقیب صداقت و مصافات مستحکم داشت است

لهذا از ابتدا فلان سال قبطاق و بسیط اموال حکم عقد مهمات

اجوار

و حکومت و صاحب جمعی دار السلطنه مبارکه عباسی بالقبضه دراست

و کفایت جانب عالیجاه مشار الیه گذاردیم که بجمیع لوازم بر خاطر وارد حسن

سعی و اهتمام مشار الیه بسزد و ابر در انجام امور مملکت دیوانی فیصل

مهمات ملکی و وصلی و ایصال وجوهات طلبات و منوجهات

و داد و ستد عشور و خرج و نظم و نسق ولایت و جمیع امور و انتظام

رعیت و کلاهات جانب متردین و تجار و منع و زجر فسقه و فجار

و غیره و تادیب مفسدین و اشرار و دیگر من هذا القبیل به بذل جهد و

اجتهاد مرعی و در ترتیب امور ملکی مذکور باس عرض نوعی با رعایا و جزا

که معالیع بدایع حضرت قیم بکار سلوک و سلوک دارد که هیچکا

از حسن سلوک او راضی و شاکر و دعای نجیب در این باب حاصل و علاوه

سانند عمال و کلاه و کدخدایان و سر جبلان و ریش سفیدان و الا ب

و اعزه و اعیان و قاطبه قاطنین و ساکنین و متوطنین حدودات و جز خیره

و صاحب جمعدار و جبه عشور مجدی منظور داشته و امر و نواهی او بلاکه مستعر

بر رواج و رونق امور مملکت دیوانی و سنجیدن انجام مهمات ملکی و مالی لایحه باشد

و مطیع و منقاد فعال و مستمد وجوهات سال به سال و حواله عالیجاه مشار الیه

معتبر دانسته و شکایت خود را در بار او معروض داشته و در عهده شناسند

حکم جهان مطاع بالطاف خسروانه لطیف دان گلستان

آید دولت والا از بجا ستر کلهای کامرانی نمونه گلزار ارم و سواد ملک گلزار

این شوکت عظمی از صفحه بخت و فیض رسانی نیز از ابد الهی عالم مبادا شد

لهذا الشکر انه ابواب عظمی همت همت علیا لازم فرمودیم

که هر یک از اخلاص کیشان شکور روش و عقیدت اندیشان صداقت

منش را که مسعود و دانان اند از زندگی رسید در هر امری از معاملات ملکی

تجربه اندوز گردیده باشند به مراعات عالیه ارجمند و بمناصب مناسب

سرافراز فرماییم تا بآنیو شیکه جسم انجام مهمات دولت

بهتر

محصل و هم اولی حق حمد شکر ارکان بعمل آورده ازانجاکه مصداق این مقال

حال نیکو مآل ایالت و شوکت پناه حشمت دستگاه عبد اللطیف خان است

از ابتدا فلان عالیجاه مشار الیه را بایالت غیرت و ستان و شون ستان

و قابه الی کل سواحل و بنادر سرفراز و مبلغ فلان مواجب

در وجه او مقرر و برقرار فرمودیم

بعرض میرساند که از انوار مطالع دقایق لطیفه طبع حقایق شناس انمخدوم

واقعی کلیه خاطر التفات مناظر ضیا انور و بهای ... که اکر

بهو عده بعضی از رفقا که مخلص بود سرفراز ساخته در این ایام کار

منتهی بجا که به برکت اهتمام ... نیز بور کلهای صحبت کامل تر تین

این دلبر از چیدن گلشن محبت ستام متنجم با انواع کلهای محبت

و سر در ... از انجا که هر امری مقتضای اللامور مرهونه

باوقاتها مبادا شد انشاء الله تعالی این سعادت باب ... خواهد که

تعریف میرزا که کشتی وصل و نقعه خانه‌زاد از سخنان چه
نویسد و پرسش آن جناب بچه زبان نماید حقا که از هجران آن عالم طاقت
گداز آنقدر از دوستان محو شکسته که این دعاگوی نیکی . با نقد بر آنچه
نماید و از کمند حکم قضا گریز نیست بهر هوشمند آن آنکاه عبرت دیدن
نگاه ظاهر است که هیچگی با قطع پیشتر تعلقات امکان سالکان راه
بگیره و گذرد در قطع مراحل زندگی با که کرامت سفر بسم الله اگر که از رفقا
از قافله گاه دنیا دار دوروزی پیشتر کوچ نماید از رفق سابق دیگر ملا ازین
ملالت داشتی و آن مفارقت موروثان مصیبت عظمی نگاه
بگذشتی خلاف طریق خردمندانست
تعریض میرزا که رقیمه قطب الطیبه سامی و مفاوضه مخمه
گرامی که از جانب سعادت جوان القبله کاهی سبز افزای انجلس
فتح کام زهر مهجوری قطع و نصیحت فلان عذر ارسال

قسم مرقومه نقدیر در زمانی که ذائقه انجرعه نوشش باده اخلاص از شدت
آلام مفارقت انصرام والانتقام حجین زهر جلاهل و از کثرت صفع و کرامت
مهاجرت کام تمنا مانند حنظل تلخ منبع شیرین ورود
و بدوم علیه نقاش سبحان ... راعراض صفراوی مزاج محالصت
امتزاج که منفرب سموم ساعدت هجر شیرینه کیاسی نارنگی الفاظ
عجیب لا ارکه مجمل ریحت ذلک معنا صفات جیب سعادت رفع بالتمیری
مضامین عطوفت آئین گشتی که مشتمل بر سلامتی مزاج و هاج است
رفع شربت افتیمون استطلاع احوال خیر مآل الطفاء مجتهد
امید که حکیم علی الاطلاق امراض ظاهر و باطن انحمد که کفایتی بالا شربت
به لیمو ملاطفت و عطوفت محو قطع و تسمیع و هر کز آثار الامرا
اسقام بیرامن وجود شریف میرزا محمد و اله و قبله کاها لله در
قیمه مرسوله مرقوم مفرموده بودند که قبل از این در معروضه جات عرض

عرض فرستادن نارنگی و لیمو شده . از قوه بفعل نیامده مخلص
حسب عرض خلاف اکبر گفته و هرگاه بخاطر حضور هم بجلب میشد
که طبیع ... گاهی ... فروهن بارنگی و آبلیمو ما بین جا بجا جا
که حضرت من ... شهر زند کامی است خواهش ... مفرح ...
داشته و ... حضرت همیشه ... لیمو ... است
نظامی ... ارسال ... خواهد ... که ... حضور
سعادت ... موالانا ... تعلیقه جات ... عالی و از جانب
هر گونه خدمت که قابل داشته اعلام فرمایند که بجان و دل منت
داشته در تقدیم آن لازمه جانفشانی بعمل آید بعنایت الله ...
قصد ...
تعریض ... که صحیفه دلکشا و روضه فردوس ... مفاوضه
بهجت ... الکه بلبلهای رنگارنگ و مصادف موالات آنجناب
و نا ... سلامتی ذات ... صفات ... در سعادت

سعیه که مشام خواهش جویای چگونگی احوال خیر بست اشتمال بجا بعلم
عنبرآگین که ارسال داشته بودند ... و از روائح استشمام ... سلامتی
ذلک ... نکهت ... فواتح ... مولاتی ... ممتاز ...
مشام جان ... مسرت ... اندازه حاصل و سجده شکر الهی بتقدیم
و از وصول عنبرسارا ... که در صفوه ... جوهر ذات ... و عرض صفت
عنبر ... ورساله ... انور ... در ... و از مناظره الصورت
ملاقات ... نور چشم ... منظور ... فرمایند ... مضمون ... است
که گفته‌اند : در چشم من چو اشک ... : ... دو
رنج فایده ... بالکه انجام جهان ... همیشه در ملاحظه ... از چشم ... بجسم
... و از غبار ... عالم ... الکحل ...
از چشم ... و ازان نور چشم ... از چشم ... داشته
که ... کشتی ... کمال ... مهجوری ... نظر داشته ... است

فالج حق سبحانه از نور جبین اژدر شم رخم سنان و ریان و دلها

سپاس معز الاولیا کسوف قادر قوالی بلا
سزاکت فهر [illegible] بر تهامش حفظه کمکس لمن الملک درش جهت
جهان ابراحسن و شهید بمنابش ولمن ربات الشرفی و رب المعرض در
عرصه کونین بر شیر جمنه روز باد عربشش سرا نامی کرکس اج عرد در
وجند از اطواف ذاتی و بکار ریدال محمد و محمد بسر پنجه نقوبشر
افشاکان خاکی بهر درلاد معرکه جاکسار [illegible] اراذل
فر محه که نعرمن تا آ و تدرا من نشا بیت عز بر بری و خاری ز تو بخشی
ولیس عزیز تو خاری ز تیند نخی و شیر تر از شاییه و پنجه صاحب
قوتی بالات بر که کلم بعث علی [illegible] عرب و عجم
در دلگه [illegible] ان اشهد دحن و هوا [illegible] حالی [illegible] اسر
پاهک [illegible] دبر کمان بتسلیم [illegible] بیاد صفت ش حرف و مس حرکن

بخزان

میدان نجن [illegible] کشیده بار جبه بیش حرف بیش خبر از معرکه انما
لسکم تصدیق زور داور بخشیده سید الکونین و رسول الثقلین بیت
محمد کافرکش همت خاکی بهر اراین قرین بر جانیاکش
و بر آل بعد [illegible] و کل [illegible] از ارشاد و استادکش که جامه خانه عالم
بالا قامت قابت ایشان مکسوکشاد خلعت عبا بعد لولاه انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اشرف و مخلع لکه به سیما
شهسوار مضمار لافتی و داه و کبر عرصه اتفاقها باز وی که سر پنجه قهر
تش از در خیبر بر کشاد و الکر کرمی باصلیه حیی کجی حرم کشیده شر
بر فلک از اخی سیاقهرش هلال نقطی نیش ابهام ابی برابر
مرلت بر خاک خاری حالبده و صدمه صولتش مور از مابان اسنم
نوال برادست حران بر سر جلادت نابیده دهای حشیه نولا الکم
از آتش سیف بیدادیها اشر در حوشش و شعلها خشم میارزکن از جب

سیغ آتش بارش خاموش نعیم قال شعر اثر مالکه در مید از
هر ار هر ار لشکر و ثبات نور اطاحت خطابه کشد هر ار اعوا
دام سر جیش کرکند هنگام اجی درع داما ای لسکر اله کان
ازه هوا شود بالا بحه بخطاب لعقی جمیع کلا با تف الکم بان لیرا بعیر بهوا الثغ حاول
جان خجر دماله انا الفاتی تیغش از میان خبر دو سیم بجو کرتش کری
بار سیر جوهر در لباس عربانی بر کلاه زرشی کفش بر جه حر
هر کلاه بجید رزن و هد تخیلاتی قاتل الکفره امیر البرره المتنی بحید بحر
اسد الله الغالب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و سلامه اجمعین
اسمی یوم النبی و برخی مضمون کلام خفیف انجام فی سعیوم کل نغمه
باره بحیثه منت بعثت هر فری از افراد انسان لازم و محتم
است که در تمشیت امور خود دست ارادت در دامن مرشد کامل الصفات
پایمردی اورا فریب و فسخ دیگر وسن غیر مطور تقیل لا رکه فی الواقع حکمش حکم کبریت

مطره

مگر با ورد دست که قمر عمر مکرر هر لحظه مریع تر برداشت مر سایر
و خاکی لشر منبر مابر ربانی باید نیاید بر شجاعت آثار فلان لعل
از خسروی معارک مصاف عرب بکنس کسری ز فری ز پنجه ترک فکند ابر
دستان اسفی در تعفر خسروی اثر بیان ملک سپاه فلک بارگاه
جمشید حشمت فریدون شوکت کیخسرو و اهب [illegible]
عالم آرای سپهر جلالت و عدالت گوهر فیروز بحر دریای امامت
و خلافت شعر داری کی نشان منوچهر حسم نبی جمشید کام بخشر
و فریدون کامکار اسکندر زمانی و نوشیروان عهد جمهور شاه کمال الدین سلیمان
روزگار و مرخص شدن از جانب آن سلیمان سلیمان نشان بعد از
نقل سعادت حضرت شیخ و شیب و فرزندان [illegible] طریق در بادیه و بجهت
تجدید ملک اشیاء ره روشان دیار شنا فتم در کعبه فیض دار السلطنه
اصفهان صیت من طوارق اسعد نشان جسم که لوازم نو ظهور روسی کما هی

مکاتبت ارادت ابداعی بشیخ عشق آثار بهلول فلان نقل و شمائله
اورا به سر ارشادش شیخ عشق شعار بهلول فلان سپرده و مولیه اورا به
شبستان نعمی کاشانه بعد الغمام نموده کمال اسعد و همراهی اعانت فرموده
به سر تعلم شیخ سبحانی و نجابت مآب طریقت انتساب فصاحت
و بلاغت اکتساب عند لیب گلشن مدح گستری و سخن پروری میرزا
ابراهیم شیرازی سبحه سبحانی مآب منزوی او در نجابت الملک مستطاب
معلی القاب سیادت و نجابت اختر برج هدایت و لمعات مهر بعض
ممالک اسلام مقتدای طوایف انام نور چشم و قره سید المرسلین المناقب
والفرقان میر میران ابن غفران درصوان نقطه ابو المحسن میرزا ابو شرف
تاج و کمر دولت ارکستی برفراز اعلام و تعظیم و در سلک مریدان راسخ اعتقاد
انسلاک پذیرفت الالا
بعرض می‌رساند که همیشه کوکب نعوت دلاویز عشاق که بهمه سرایان

انجمن روزگار در نهفت و آشکار بزرگ و کوچک عرب و عجم
متر انهای شوق انگیز و صوتهای طرب انگیز رطب اللسان و عذب
البیان اند عندلیب سحر در گلشن جان فیض منظاهر شیرازی
بند قانون شفای علیلان و آرمن مرغ جهان بزرگ عنوان طراز صحایف نسخه
نولیان دار الشفا اقتضا و قر رکانه گوهری که دیده غواص بحار ز خار ز رم
و کان در نه سبق آسمان اعظم و دقایق سعد او ندیده و گوش جاه سر
لکبس سمای ابداینه ذرش جهت جهات او کما شنیده دل فی صفاتش
نشنیده قبله گاه توجهات سکر ان و تعقدات سیاهان سلسله
جنبان بحور عیوب تکه روح مسیح جارت شیرازی به
بارگاه کبریا شفیع جرائم کشیده و فرار آثار رو نسبت ارسال حضرت عالی
کنت نوق فع از حکم رحم الاخلاق لکن لکن نه آفاق چنان است که عقل عقو
و اغماض بر صحیفه ملاحظه بهاکشید و بحکم تحت الفقیر حقیر شمائل التفات نمود کبیر

معظم جسم مشرف باید شکون پرتو لطف قبلی دور اگر بارها نمونه سیمان
است در معرض قبول در آورده لطف عالی لایزال باد
بدر و عرض عالیه رسانده اگر چه بندگان ما قمر یکهان جان از طوق بندگی
قبله عالمیان آرایش پذیرفته و سرو سامان ملاحظه استرضای کعبه جمال
در سر جا گرفته پروانه صفت همه روز پرتو شمع دل افروز حضرت نمکه
قایم مقام حج الاکبر است و قبله هر عمره و طواف کعبه ذات قدسی صفاتش
نایب مناب حج تمتع در خاطر انور اصلا ظاهر جبین حضور میسر است که اگر
بهدایت پیر حاج و بادی توفیق احرام طواف بیت الله الحرام
بسته شوم و بر حرکات تعلقات والقموت مضامین کشوده و از لباس
فن پروری در گذشته و از کسوت گلین جانی عریان گشته احرام اسیر کوچی
پوشیده به زلال زمزم صاف عنایات در سعی صفای دل کشیده
در آن مقام لازم الاحترام رفیق سپاه از سبو حجر الاسود لعل کف دست احبه

در عروة الوثقی حلقه کعبه محکم کرده آبرو نقد مدارج جاه و جلال و نوافرود
تکاثر عمر و دولت و اقبال لایزال طلب از درگاه واهب عطا از روز عجز
و ابتهال مسئلت نماید اگر چه آنچه بشریف درجات شرح و کلف
رخصت مطلق تحفه سواد نامه
حشمت و اقبال و شوکت سپاه سعادت و حشمت و جلالت
دستگاه مو و افقت رموز آفاق دانا ناظم امور بارگاه سلطنت عالیه
مقرب الحضرة فی نظام الملک مالک الشوکت والحشمة والجلالة والاقبال
علیمحان خان شاملو آسمان بارش دولت اعلی به اندک عمر از شاه گشت
انعالیه از شرایط سعادت چند و شش که رایت کشورگشای اعظم شبه
رکن دین از سر باد و اشراع امر دولت در نهضت اکبر جنون و الطاف
فیصل سپه و فتح سپاه نمای غار بان خمس شام و وزیر اعظم شایان احتشام
مصر و شام که با عساکر شمار در جحود از ربا بجان طالبت

بندگان ... مهمات کار از ارشد ... بحرمی رتبه واقع قریب بنجاه هزار
کس از ان گروه در عرصه ستیز و اویز عرضه شمشیر بی‌دریغ آرد رقم بد اسار گرفتار
آمدند که از راه فتوت دربارهٔ ایشان کلمهٔ احسن العفو عند القدرت
رقم نگار فرمان اشرف گشته روانه دیار و امصار ایشان فرمودیم و لله
الحمد که ممالک وسیع المسالک ایران باقصا الحد شمر
دوران که بحیطه تصرف رومی و افغان و سایر مخالفان در آمده بود
مسخر و داخل اولیاء دولت جاوید مدت ساخته شد [illegible] شاهنشاه
سپهر رکاب قاآن اعظم و خاقان معظم رقاب اسم
سپید سلاطین عالم مقرر گشت از انتظام مهام عراق و آذربایجان
و فارس الخ فراغ حاصل کرده بودیم که مغاران آنجا رسید که افاغنه هرات
که در سال قبل از سیم شمشیر غازیان نصرت گریز و سطوت دلیران دهر بر
نفیر قلاده اطاعت که بر گردن [illegible] از جان ایشان باقسمت [illegible] شیوه

رقم

اقبح المکافات المجازات بالسیئات [illegible] در مقام نفی و طغیان درآمده
لشکر [illegible] سرکشان [illegible] و سایر مهام الزم
دانسته همگی [illegible] از صد هزار دم [illegible] ثبات [illegible] عظیم در
ساحت هرات [illegible] عرصه رزم [illegible] و تجرد فصول اولا
موکب ظفر [illegible] و ابدالی [illegible] العرق [illegible] بکل [illegible]
بلاد [illegible] استمداد و او نیز از [illegible] طایفه غلیجه [illegible] دهر [illegible]
[illegible] لشکر غضنفر [illegible] لا اعلی و لله
معلم [illegible] اعمالکم [illegible] عالم [illegible]
حقانی [illegible] امدن [illegible] کاروان [illegible]
برام [illegible] غازیان [illegible] داشته [illegible]
سپاه [illegible] حرف [illegible] جنود [illegible]
شوکت [illegible] افکنی [illegible] ماند [illegible]

تعلل [illegible] روز [illegible] نوروز [illegible] بهمن [illegible] بخشیده
حقیقی و فور [illegible] ایزد [illegible] سلطان اقلیم ولایت
و ارض علی ابن موسی الرضا علیه و اله الاف التحیه و الثنا الی ارض فیض
بخش [illegible] مورد وصول [illegible] حجاب [illegible]
غیور [illegible] فلک [illegible] سلطان حصن
عارم مقصد [illegible] و لوله ان ملک
عرصه غبر گشته [illegible] الرعب
کوه [illegible] ارکان صبر و قرار [illegible]
[illegible] و از استخراج
عنان عزیمت [illegible] و عرایض
الخلاص [illegible]
تحریر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

